

درآمدی بر «فراز و فرود» ابرحرکت اعتراض ملی و ضد استبدادی ۱۴۰۱

سرمقاله

اولین سوالی که در این شرایط خودویژه در رابطه با ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ برای ما قابل طرح است اینکه «آیا ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ یک حرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی است یا یک انقلاب اجتماعی - سیاسی است؟» در پاسخ به این سؤال لازم است که بدواً مشخص کنیم که «ما چه تعریفی از انقلاب و از جنبش و از خیزش داریم» و سپس در چارچوب آن تعریف‌های ما از آیتم‌های فوق است که باید به پاسخ به سؤال فوق پردازیم.

۲

در وضعیت از هم گسیخته و در حال فروپاشی اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی فعلی کشور «آیا جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، استعداد خودش را

در رهائی از وضعیت فعلی به نمایش می‌گذارد یا در انطباق با آن؟»

مقدمتاً در اینجا بر آنیم که دو موضوع مورد تحلیل و بررسی قرار بدهیم. یکی «موضوع ریشه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (به عبارت دیگر شرایط عینی) تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران» و دیگری «موضوع ورشکستگی و از هم گسیختگی و در حال فروپاشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم» (پس از چهارماه که از حیات ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران می‌گذرد) می‌باشد.

۶۵

در چهل و چهارمین سالگرد انقلاب ۵۷ «پارادوکس‌ها یا

تناقض‌های انقلاب ۵۷ کدامند؟»

انقلاب ۵۷ مردم ایران بزرگ‌ترین «انقلاب توده‌ای» (نسبت به جمعیت آن روز ایران) در قرن بیستم بود که بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی صورت گرفت. انقلاب ۵۷ مردم ایران از مهم‌ترین «تحولات سیاسی» قرن بیستم بود که باعث تغییر چهره سیاسی کل منطقه خاورمیانه گردید. انقلاب ۵۷ مردم ایران آخرین نمونه از انقلاب‌های «کلاسیک» جهان بود. انقلاب ۵۷ مردم ایران چهارمین انقلاب «کلاسیک تاریخ بشر» بود. (سه انقلاب دیگر کلاسیک جهان عبارتند از: انقلاب آمریکا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر روسیه).

۷۷

دیگر حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی مردم ایران در سه دهه گذشته اعم از «خیزشی و جنبشی» که از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ در چهار فصل صورت گرفته‌اند که عبارتند از:

فصل اول - از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ که حرکت‌ها صرفاً جوهر خیزشی متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه داشته‌اند.

فصل دوم - از ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ تا ششم دی‌ماه ۱۳۸۸ می‌باشد که حرکت‌های اعتراضی جوهر جنبشی تکوین یافته از بالا داشته‌اند.

فصل سوم - که از بعد از انتخابات دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی با اعتلای جنبش مالباختگان شروع شد و تا به امروز هم ادامه دارد که این حرکت‌های اعتراضی صورت جنبشی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک و خودجوش و تکوین یافته از پائین دارند.

فصل چهارم - که از هفتم دی‌ماه ۹۶ با خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ شروع شد و با چرخه حلزونی همین خیزش در آبان‌ماه ۹۸ هم بازتولید گردید. این حرکت‌های اعتراضی هم مانند فصل اول از جوهر خیزشی متمیزه بی‌سر برخوردار بوده‌اند.

باید بگوئیم که باز جوهر جنبشی و خیزشی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ دارای تفاوت‌ها و تمایزهایی می‌باشند از جمله به لحاظ «جوهر ترکیبی خیزشی - جنبشی» آن و به لحاظ «خاستگاه و پایگاه اجتماعی اقشار میانی (یا طبقه متوسط شهری) آن و به لحاظ «مطالبات آزادی‌خواهانه و فمینیستی» آن و به لحاظ شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» آن و به لحاظ «رهبری درون‌زای جنبش دینامیک دانشجویی» آن و به لحاظ «جوهر مبارزه ضد استبدادی (توسط به چالش کشیدن ستم‌های جنسی و جنسیتی، ستم‌های قومیتی و فرهنگی و ستم‌های مدنی و اجتماعی)» آن و به لحاظ «مدت زمان استمرار آنکه بیش از سه ماه است که ادامه دارد» و به لحاظ «شکل اولیه تکوین آن» (که

یادمان باشد که حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی «هنر آبستره نیست که هر تماشاگر و نظریه‌پردازی بخواهد با سلیقه خاص خود آن را تعریف بکند»؛ به بیان دیگر «اختلاف در تعریف حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی در رویکردهای نظریه‌پردازان مربوطه ریشه در تفاوت دانش و بینش و گرایش و نگرش نظریه‌پردازان مختلف دارد، نه در واقعیت و یا حقیقت حرکت‌های اعتراضی و مطالباتی صنفی و اجتماعی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی یا در اشکال مختلف خیزشی و جنبشی و انقلابی‌گری آنها».

باری در خصوص «مختصات و خودویژگی‌های ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ جامعه بزرگ ایران» (آنچنانکه در شماره‌های ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ نشر مستضعفین ایران «ارگان عقیدتی جنبشی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران» به تفصیل سخن گفتیم) این مختصات و خودویژگی‌ها در تعریف ما از این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی عبارت است از اینکه «این ابرحرکت اعتراض ملی حرکتی است دینامیک، خودجوش، خودسازمانده، خودرهبر و درون‌زا و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های بالائی قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ آن» بدون تردید اگر این مختصات در تعریف برای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بپذیریم راهی جز تکیه بر «جوهر جنبشی» این ابرحرکت اعتراض ملی در نظریه‌پردازی و تئوری‌سازی و کالبد شکافی و آنالیز و تحلیل و آسیب‌شناسی آن نداریم. هر چند که در عرصه «ساختاری آن معتقد به ساختار ترکیبی دو مؤلفه خیزشی و جنبشی (ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ از ابتدا تا انتهای پروسه این ابرحرکت) می‌باشیم»، که در این رابطه هم بر این باوریم که در مقایسه بین این ابرحرکت اعتراض ملی با

مانند بهار عربی که در روز شنبه هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ با جرقه خودسوزی محمد بوعزیزی در تونس شروع شد و در اندک مدتی آن جرقه بدل به حریق شد که کشورهای عربی از شمال آفریقا تا خاورمیانه و خلیج فارس در آسیا را درنوردید ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ هم با جرقه قتل حکومتی مهسا امینی دختر جوان کرد و سنی مذهب ۲۲ ساله غریب سقزی تکوین پیدا کرد که این جرقه در اندک مدتی بدل به حریق دامن گسترگی گردید) و به لحاظ «تاثیرات سیاسی و اجتماعی و دامنه بسیج و گسترش آن» (اعم از داخل و خارج از کشور) و به لحاظ «دستاوردهای آن توسط عقب‌نشینی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی از دستاوردهای مدنی با تعطیلی گشت ارشاد تا دستاوردهای سیاسی توسط به چالش کشیده شدن مشروعیت و موجودیت و اقتدار رژیم مطلقه فقهاتی» و به لحاظ «جایگاه انضمامی» آن (چراکه برای اولین بار این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی توانست بدل به گرانیگاه پیوند افقی جنبش‌های دینامیک گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران از جنبش زنان تا جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش کارگران، جنبش دانش‌آموزان و جنبش اقلیت‌های قومیتی و مذهبی و غیره بشود) و به لحاظ «اهداف به چالش کشیده ضد استبدادی» آن (زیرا این ابرحرکت ملی ضد استبدادی در طول بیش از سه ماه اعتلای خود توانست برای اولین بار در مبارزه ضد استبدادی خود به صورت همزمان سه مؤلفه «استبداد سیاسی، استبداد دینی و فقهاتی، استبداد مدنی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشد) و به لحاظ «به چالش کشیدن همزمان سه مؤلفه هژمونیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» (که شامل «هژمونی ایدئولوژیک، هژمونی سیاسی و هژمونی نظامی» یا دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شود) و به لحاظ «کاهش هزینه سرانه مشارکت در آن» (یادمان باشد که در مقایسه با خیزش آبان‌ماه

۹۸ با اینکه آن خیزش تنها ۵ روز دوام آورد بیش از ۱۵۰۰ کشته و هزاران زخمی و دستگیری داشت در صورتی که این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پس از ۱۰۰ روز استمرار بیش از ۵۰۰ نفر کشته و ۱۸ هزار نفر دستگیری و چند هزار نفر زخمی داشته است که خود این آمار نشان دهنده کاهش هزینه سرانه مشارکت در این ابرحرکت ملی می‌باشد) و به لحاظ «عبور جهشی از فاز صنفی و مطالبه‌محور به فاز سیاسی با شعار سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» آن و به لحاظ «به چالش کشیدن آپارتاید‌های تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (از آپارتاید جنسیتی تا آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی و نژادی و غیره)» و به لحاظ «چند شاخه‌ای کردن حرکت تحول‌خواهانه ساختاری» با رژیم مطلقه فقهاتی (زیرا این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی دارای «سه شاخه مختلف حرکت تحول‌خواهانه ساختاری بوده است که عبارتند از: ۱ - حرکت تحول‌خواهانه ساختاری فرهنگی، ۲ - حرکت تحول‌خواهانه ساختاری سیاسی، ۳ - حرکت تحول‌خواهانه ساختاری اجتماعی»، بنابراین اگر به لحاظ سیاسی و میدانی این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی) هم سرکوب بشود دو حرکت تحول‌خواهانه فرهنگی و اجتماعی آن همچنان ادامه پیدا خواهد کرد و قابل سرکوب کردن توسط حزب پادگانی خامنه‌ای نیستند.

باری از اینجاست که در پاسخ به سؤال فوق به صورت اجمالی و کپسولی می‌توانیم بگوئیم که «اگرچه به لحاظ ساختاری ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی دارد ولی در تحلیل نهائی (به خصوص از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود تمام قد جنبش دانشجویی به عرصه میدانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) این ابرحرکت ملی ضد استبدادی دارای جوهر جنبشی

شده است که همین جوهر جنبشی آن باعث شده که تحت هدایت‌گری جنبش دینامیک دانشجویی این ابرحرکت ملی ضد استبدادی متمیزه و بی‌هدف و بی‌برنامه نباشد». بی‌تردید معنای دیگر این حرف آن است که این ابرحرکت اعتراض ملی «یک جنبشی اعتراضی» است به بیان دیگر «اعتراضات» است نه «اغتصابات»، اما مطابق آنچه‌انکه در سرمقاله شماره ۱۶۲ نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی، سیاسی و جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم این ابرحرکت اعتراض ملی اعتراضی «انقلاب یا جنبش انقلابی نیست بلکه اعتراضات و جنبش اعتراض ملی است» و دلیلی که در این رابطه می‌توانیم مطرح کنیم اینکه از نظر ما «جنبش اعتراضی» از زمانی بدل به «جنبش انقلابی» می‌شود که جامعه وارد «موقعیت انقلابی» بشود و همچنین در رویکرد ما جامعه زمانی وارد «موقعیت انقلابی» می‌شود که «توازن قوا در عرصه میدانی» به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بکند و با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دیگر «دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب‌گری حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی نداشته باشند» بنابراین از آنجائیکه در این رابطه حتی پس از گذشت بیش از چهار ماه از حیات ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ هنوز توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان سرکوب و قلع قمع کنش‌گران این ابرحرکت ملی ضد استبدادی دارد، بنابراین بر این باوریم که جامعه ایران هنوز وارد موقعیت انقلابی نشده و ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ هنوز یک جنبش انقلابی نیست که بتواند نه تنها به «انقلاب ساختاری اجتماعی در جامعه ایران دست پیدا کند حتی در این شرایط توان انقلاب ساختاری سیاسی و سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ندارد، و همچنین کنش‌گران

عرصه میدانی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به لحاظ «موقعیت ذهنی» (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، نظریه‌پردازی، تدوین شعار و استراتژی و تاکتیک و برنامه و تحلیل‌های مشخص انضمامی زمانی - مکانی) در ضعف قابل توجهی به سر می‌برند و هنوز (غیر از جنبش معلمان ایران) هیچکدام از گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگران، کارمندان، دانشجویان و زنان و غیره) از تشکیلات مستقل غیر حکومتی سراسری برخوردار نمی‌باشند و باز بر این باوریم که هنوز «جامعه مدنی جنبشی (دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) در جامعه ایران نهادینه نشده است و جامعه مدنی در جامعه امروز ایران صورت ژله‌ای دارد» و همچنین بر این باوریم که بین «انقلاب دینامیک» و «انقلاب استاتیک» و «انقلاب کلاسیک قرن بیستمی» و «انقلاب مخملی قرن بیست و یکمی» تفاوت از فرش تا عرش است. ولذا حتی سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت انقلاب استاتیک (در چارچوب سناریوهای رژیم پنج قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) و یا به صورت انقلاب مخملی (با تغییر مسالمت‌آمیز نظام از بالا در کادر سناریوهای امپریالیستی) و یا به صورت انقلاب کلاسیک قرن بیستمی (مانند آنچه که در سال ۵۷ در کشور ایران رخ داد توسط «رهبری از بیرون جنبش» آنچه‌انکه خمینی عمل کرد) ما اصلاً «انقلاب ساختاری» نمی‌دانیم بلکه تنها «جابجائی جایگاه شیخ و شاه و یا شاه و شیخ در لباس‌های مختلف تعریف می‌کنیم» که حاصل نهائی آنها «حفظ و بازسازی همین نظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حاکم از شکلی به شکل دیگر» می‌باشد. در ادامه بر این باوریم که «انقلاب دینامیک (نه انقلاب استاتیک، نه انقلاب کلاسیک و نه انقلاب مخملی هدایت شده امپریالیستی) در جامعه بزرگ ایران در

شرایطی اتفاق می افتد که «توسط عضله نیرومند شوراها و فراگیر و سراسری دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که تنها در موقعیت انقلابی پس از تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت مادیت پیدا می‌کنند) این انقلاب در جامعه ایران مادیت پیدا می‌کند» و باز بر این باوریم که «آزادی و دموکراسی و برابری در جامعه ایران (حتی در شکل نسبی آن) تنها زمانی به صورت نهادینه شده مادیت پیدا می‌کنند که با انقلاب دینامیک بتوانیم به تحول ساختاری سیاسی، تحول ساختاری اقتصادی و تحول ساختاری اجتماعی در جامعه ایران دست پیدا کنیم.»

همچنین بر این باوریم که (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی مطرح می‌کند) انقلاب دینامیک (برعکس انقلاب استاتیک، انقلاب کلاسیک و انقلاب مخلمی که از بالا تکوین پیدا می‌کنند) از مسیر «انقلاب ساختاری اجتماعی» (مقدم بر «انقلاب ساختاری سیاسی») توسط «تحول ساختاری فرهنگی» بر پایه اسلام تطبیقی بازسازی شده امکان‌پذیر است» و لذا در این رابطه است که (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید) در تحلیل نهائی «دموکراسی و آزادی و عدالت و برابری طلبی در جامعه بزرگ ایران باید به صورت یک رخ داد فرهنگی تکوین یافته از پائین» در نظر بگیریم نه به صورت یک امر ناب سیاسی تکوین یافته از بالا توسط سرنگون کردن یک حکومت و جایگزین کردن حکومتی دیگر». (آنچنانکه در سال ۵۷ تجربه کردیم و با آن از چاله درآمدیم و در چاه افتادیم) و باز بر این باوریم که (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید) در جامعه بزرگ ایران «دین و فرهنگ در پیوند تنگاتنگ با همدیگر قرار دارند» و هرگز نمی‌توان در عرصه «دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران» بدون «اصلاح دینی آن هم به

صورت تطبیقی بازسازی شده انضمامی زمانی - مکانی» (نه به صورت انطباقی وارداتی و نه به صورت دگماتیست فقهاتی و روایتی) به «فرهنگ دموکراتیزاسیون کننده جامعه بزرگ ایران» دست پیدا کرد». بدین ترتیب است که داوری ما در رابطه با ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بدین ترتیب است که:

اولاً این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی تنها «جنبش اعتراضی» است نه «جنبش انقلابی».

ثانیاً این ابرحرکت «اعتراضات» است نه «اغتصابات». ثالثاً «جوهر جنبشی» آن بر «جوهر خیزشی» آن غلبه دارد.

رابعاً این ابرحرکت اعتراض ملی «انقلاب» نیست و هنوز هم جامعه بزرگ ایران «وارد موقعیت انقلابی» نشده است.

خامساً در تحلیل نهائی «جوهر جنبشی» این ابرحرکت اعتراضی صورت «جنبش فمینیستی» دارد نه «جنبش معیشتی» و نه جنبش «مطالبه‌محور» و نه جنبش «برابری طلبانه و عدالت خواهانه».

سادساً شعار «زن، زندگی، آزادی» یک شعار (وارداتی و انطباقی و عام و کلی) «فمینیستی» است نه یک شعار «انقلابی و تحول خواهانه ساختاری برابری خواهانه و عدالت طلبانه». اگرچه در اوایل پروسه تکوین این ابرحرکت اعتراض ملی این شعار (زن، زندگی، آزادی) «قدرت بسیج‌گری» در میان جامعه زنان ایران و اقلیت‌های قومی مثل خلق کرد داشت و تاثیرات مهم سیاسی و فمینیستی در عرصه جهانی گذاشته است، لذا در طول چهار ماه گذشته این شعار نتوانسته است به بسیج توده‌ای (حتی در شکل حداقلی) در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کند و نتوانسته است که کنش‌گران برابری طلب و عدالت خواه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) جلب و جذب نماید و نتوانسته است حتی کنش‌گران فقرستیز و معیشتی حاشیه‌نشینان و تهیدستان و فرودستان

اعماق جامعه بزرگ ایران را جذب نماید و نتوانسته است «استراتژی تک مؤلفه‌ای مبارزه خیابانی را به صورت فراگیر و گسترده با استراتژی اعتصابی اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران پیوند بدهد» و نتوانسته است از «روند خشونت‌گرایی» در این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (که به عنوان سم قاتل برای این ابرحرکت اعتراضی می‌باشد) جلوگیری نماید. یادآوری می‌کنیم که اگر در این شرایط تندپیچ هولناک این ابرحرکت اعتراضی «جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر و درون‌زای تکوین یافته از پائین) مردم ایران بتوانند با تاکتیک‌های خشونت‌پرهیز و مطالبات قانونی و حقوقی و صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خودشان پا به میدان این ابرحرکت اعتراض ملی بگذارند. بدون تردید این روند به تدریج باعث حضور فراگیر و سراسری و گسترده توده‌های جامعه بزرگ ایران در این ابرحرکت اعتراضی می‌شوند که حضور دینامیک آنها خود به خود باعث می‌گردد تا شرایط برای ظهور نهادینه شده رهبری دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین برای جهت‌دهی عمومی و سراسری کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی با افق و استراتژی روشن و اتحاد‌زیر پرچمی که مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی به صورت تحول ساختاری سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دنبال می‌نمایند فراهم بشود.»

سابقاً اگرچه بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) تلاش دارند که «این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را به محرکه صرف مهسا امینی تقلیل بدهند» و تلاش می‌کنند تا در چارچوب گفتمان «زن، زندگی، آزادی» این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی را به یک جنبش فمینیستی کاهش بدهند و جهد وافر کنند تا «مضمون این ابرحرکت اعتراض

ملی ضد استبدادی را فقط جنبشی علیه حجاب اجباری و مسئله زنان جلوه بدهند» و تلاش می‌کنند تا شعار «زن، زندگی، آزادی» فراتر از دایره فمینیستی نرود و وارد عرصه عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی (یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید) نشود و جهد می‌کنند که حتی در رابطه با موضوع قتل حکومتی مهسا امینی «هویت کردی و اتنیکی او و موضوع حجاب تحمیلی گشت ارشاد حزب پادگانی خامنه‌ای را عمده و مطلق کنند» و از «روند رادیکالیزه شدن این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی به سمت دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران برای دستیابی به یک انقلاب دینامیک جلوگیری نمایند» (نه انقلاب استاتیک و نه انقلاب کلاسیک قرن بیستمی و نه انقلاب مخملی قرن بیست و یکمی تکوین یافته از بالا برای سرنگون کردن مکانیکی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و انتقال قدرت به آنها).

ثامناً باید عنایت داشته باشیم که با طرح شعارهای «سلبی سرنگون‌طلبانه» (که در طول بیش از سه ماه گذشته در این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی به صورت یک نرم درآمد است) و این «شعارهای مکانیکی سلبی تک مؤلفه‌ای هیچ عنصر دموکراتیک ایجابی دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه با خود حمل نمی‌کنند» و خارج‌نشین‌های مخالف رژیم (یا جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ) هم آنها را می‌پسندند و دور از گود نشسته و از طریق کنترل از راه دور «تشویق و تبلیغ و تهییج کنش‌گران میدانی به تکرار آنها می‌کنند هیچ دردی از دردهای امروز جامعه بزرگ ایران را به صورت ساختاری درمان نمی‌کنند».

توجه داشته باشیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «شعار باید توسط پیشگامان به دقت

به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی فرموله بشود» و پیشگامان باید بتوانند توسط این شعارهای فرموله شده دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی «آینده این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی را هم اکنون تبیین نمایند». نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی این «شعارهای فرموله شده دو مؤلفه‌ای سلبی و اثباتی زمانی می‌توانند تبدیل به اهرم مادی بشوند که کنش‌گران متشکل این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی بتوانند به عنوان یک عضله نیرومند این شعارها را پشتیبانی کنند و جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) بتوانند با چنین ساز و کار و اینرسی و دینامیسم زاینده درونی این شعارها را بدل به رابطه اجتماعی بکنند». بیافزائیم که «حمایت بوق‌های امپریالیستی و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین از مطلق کردن شعار «زن، زندگی، آزادی» دستیابی به جنبشی چون لوح سفید می‌باشد که آنها بتوانند هر سرنوشتی را که باب منافعشان است بر آن بنویسند.

تاسعا اگر چه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شماره‌های ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ «ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به صورت یک جنبش دینامیک و دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین تحلیل کرده است» ولی توجه داشته باشیم که ما در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده‌ایم که این «ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی با همه ضعف و قوتش مانند موجود زنده‌ای در حال رشد و شدن و تحول می‌باشد که طالع آن نه بر پیشانی‌اش نوشته شده است و نه پیشگامان مستضعفین ایران فالگیرانی هستند که بتوانند در این رابطه پیشگوئی کنند» بلکه برعکس از نظر کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «رشد و تکامل این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی در گرو اعتلا و رشد شرایط ذهنی

آن توسط آگاهی‌گری و نظریه‌پردازی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی می‌باشد». طبیعی است که برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «آینده این ابرحرکت اعتراضی ملی به قضا و تصادف و هر چه پیش آید خوش آید و شعار الخیر فی ما وقع واگذار نشده است». از اینجا است که «آسیب‌شناسی مستمر و آگاهی‌یابی کنش‌گران و نقشه‌مندی و راهبری (نه رهبری) وظیفه محوری پیشگامان نسبت به این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی می‌باشد». یادمان باشد که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران عامل اصلی تمامی شکست‌ها و انحرافات جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران ضعف در شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، نظریه‌پردازی، آنالیز، تحلیل، راهبری و رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین) بوده است» و قطعاً تا زمانی که این «حفره استراتژیک» پر نشود «اگر مردم ایران صد بار دیگر هم انقلاب بکنند باز حاصل انقلاب آنها (مانند سال ۵۷) از چاله درآمدن و در چاه افتادن خواهد بود.»

پس باید نتیجه‌گیری کنیم که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط نباید بر این باور باشند که «آینده» این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی بعد از سرنگونی رژیم مطلقه فقه‌ای شکل می‌گیرد. آنچنانکه جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین امروز بر طبل آن می‌کوبند. برعکس کنش‌گران پیشگام باید بر این باور باشند که «در جریان همین پیکار امروز کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی است که آینده ایجابی این ابرحرکت اعتراض ملی هم باید تعریف و مشخص بشود». بنابراین می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که امروز ما می‌توانیم دو نقشه و راه برای آینده این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پیش‌بینی بکنیم:

یکی نقشه‌آنهایی که می‌خواهند از مبارزات مردم ایران در داخل کشور برای از میان برداشتن رژیم مطلقه فقهاتی استفاده بکنند تا پس از سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خودشان بتوانند سوار بر مردم نگون‌بخت ایران بشوند.

نقشه دوم این است که توسط اعتلای جنبش‌های دینامیک (خودپوی و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران شرایطی فراهم بشود که آنها بتوانند در پروسس انتقال قدرت و گذار از شرایط مبارزه امروز و ورود به موقعیت انقلاب به صورت دینامیک خود همین جنبش‌ها با ساز و کار شوراهای فراگیر و سراسری دینامیک تکوین یافته از پائین و با رهبری درون‌زا بتوانند سرنوشت و حاکمیت خود را در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی تبیین کرده است) در دست بگیرند.»

از اینجاست که باید بگوئیم که «استراتژی نقشه اول این است که توده‌هایی که در میدان این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مبارزه می‌کنند فقط در نقش قلعه کوب برای آنها عمل کنند و هیچگونه برنامه و تدارکی برای بعد از فتح قلعه نداشته باشند». این جریان‌های برانداز قدرت طلب و فرصت طلب خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ از مردم ایران می‌خواهند که امروز بر سر آینده و سرنوشت این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی جدال و فکر نکنند و با این خواسته‌ها شعارهای تفرقه‌انداز ندهند فقط آنها با شعارهای سلبی سرنگون‌طلبی این رژیم زیر پرچم آنها متحد بشوند. (آنچنانکه خمینی در سال ۵۷ با شعار «همه با هم» و شعار «شاه باید برود» از مردم ایران می‌خواست تا زیر پرچم او متحد بشوند و بعد از سرنگونی رژیم و شاه باید صحبت از جانشین و آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد

پهلوی بکنند) اما برعکس در رویکرد دوم (یا رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «تنها راهی که برای تکوین آینده مطلوب توده‌های ستمدیده ایران وجود دارد اینکه با ورود فراگیر و سراسری جنبش‌های دینامیک (خودپوی و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران آنها بتوانند آینده سرنوشت و حاکمیت خودشان به صورت دموکراتیک در دست بگیرند.»

«دومین سوالی» که در این شرایط خودویژه در رابطه با ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ برای ما قابل طرح است اینکه «آیا با سرکوب این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی شرایط اجتماعی سیاسی و فرهنگی تحول یافته جامعه بزرگ ایران در طول ۴ ماه گذشته به مرحله قبل از این حرکت بر می‌گردد؟» در پاسخ به این سؤال باید نخست عنایت داشته باشیم که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مانند جنبش‌ها و خیزش‌های سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) صورت تک مؤلفه‌ای نداشته است بلکه (برعکس آنها) این ابرحرکت اعتراض ملی برای اولین بار (در سه دهه گذشته) دارای فونکسیون و عملکرد سه مؤلفه‌ای می‌باشد که عبارتند از:

- ۱- بعد سیاسی ضد استبدادی.
 - ۲- بعد فرهنگی ضد آپارتاید‌های تو در تو است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته عمر خود بر مردم ایران تحمیل کرده است.
 - ۳- بعد اجتماعی زن‌محور در چارچوب رویکرد فمینیستی و با شعار «زن، زندگی، آزادی».
- در همین رابطه است که باید بگوئیم «این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی در طول چهار ماه گذشته توانسته است همزمان سه هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشد که این سه هژمونی عبارتند از:

الف - هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم .
ب - هژمونی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم .
ج - هژمونی نظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم .
البته «سطح موفقیت به چالش کشیدن این سه هژمونی توسط این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی متفاوت می‌باشد». به این ترتیب که اگر بخواهیم منحنی تأثیرگذاری این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی بر این سه هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ترسیم بکنیم باید، به چالش کشیدن «هژمونی سیاسی» را در رأس این منحنی قرار بدهیم زیرا دامنه به چالش کشیدن هژمونی سیاسی در چارچوب مبارزه ضد استبدادی فقط محدود به داخل کشور نشده است بلکه در عرصه بین‌المللی این هژمونی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم به چالش کشیده شده است، بطوریکه به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که امروز چه در داخل و چه در خارج از کشور «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به عنوان یک رژیم توتالیتر (با همه مشخصات آن) تعریف می‌گردد تا یک رژیم صرف استبدادی» و در مرحله دوم این منحنی به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (توسط مردم ایران) قرار می‌گیرد که «جنبش زنان ایران در کادر این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی توانسته است از کانال به چالش کشیدن رژیم آپارتاید تو در توی حاکم هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشد». عنایت داشته باشیم که همین به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از کانال به چالش کشیدن رژیم آپارتاید تو در توی حاکم توسط جنبش زنان ایران باعث گردیده است تا علاوه بر عریان شدن «جوهر آپارتایدی اسلام دگماتیسیم فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» شرایط برای بسیج و اتحاد گروه‌های اسیر آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (اعم از آپارتاید جنسیتی و آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی و فرهنگی و نژادی) فراهم بشود.

اما در خصوص به چالش کشیدن هژمونی امنیتی و نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی باید بگوئیم که «برعکس آن دو هژمونی به چالش کشیده شده (سیاسی و ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در طول چهار ماه گذشته کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی موفق نبوده‌اند و نتوانسته‌اند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند تا با تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت بتوانند ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را زمینگیر بکنند، لذا همین موضوع به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی شده است و همین موضوع می‌تواند به صورت فیزیکی بسترساز سرکوب این ابرحرکت اعتراض ملی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود.»

بنابراین در پاسخ به سؤال دوم فوق باید بگوئیم که «اگر چه به لحاظ میدانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب هژمونی نظامی خود می‌تواند این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی را سرکوب نماید ولی بدون تردید و به ضرس قاطع باید داوری کنیم که برعکس سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های اعتراضی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) که به علت تک مؤلفه مطالبه‌محور بودن آنها تمامی آن حرکت‌های خیزشی و جنبشی سی ساله (حتی ابرجنبش سبز و دو ابرخیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) بدون استثناء پس از سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گروه‌های اجتماعی مربوط به آن حرکت‌های جنبشی و یا حرکت‌های خیزشی وارد فاز رکود شده‌اند و البته مدتی بعد می‌توانستند روند اعتلای خود را بازتولید نمایند اما ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی حتی پس از سرکوب فیزیکی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد فرایند رکودی

نمی‌شوند و همچنان می‌توانند در عرصه دو مؤلفه دیگر مبارزه (با هژمونی سیاسی و هژمونی ایدئولوژیک) حرکت خود را در راستای پاسداری از دستاوردهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی این ابرحرکت اعتراضی ادامه بدهند.» پر واضح است که «همین استمرار مبارزه با هژمونی ایدئولوژیک و هژمونی سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی می‌تواند بستر ساز ایجاد شرایط ذهنی برای بازسازی میدانی حرکت خود در عرصه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تحلیل باز تحلیل از حرکت گذشته خود و همچنین آسیب‌شناسی همه جانبه از حرکت خود فراهم نماید.»

«سومین سوالی» که در این شرایط خودویژه در رابطه با ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قابل طرح است اینکه «چرا برعکس حرکت‌های جنبشی و خیزشی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) خاستگاه و پایگاه اجتماعی کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱، جوانان دهه ۷۰ و ۸۰ می‌باشند؟»

برای پاسخ به این سؤال لازم است که توجه داشته باشیم که «نوع کنش‌گران هر حرکت اعتراضی بستگی به جوهر و مضمون آن حرکت اعتراضی دارد» (اگر چه در کادر دیالکتیک حرکت همین کنش‌گران هستند که جوهر حرکت را تعریف می‌کنند). برای مثال از آنجائیکه جوهر و مضمون حرکت‌های خیزشی سه دهه گذشته (چه در فرایند اول آن «از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۵۴» و چه در فرایند چهارم آن «از هفتم دی‌ماه ۱۳۹۶ تا آبان‌ماه ۹۸») «جوهر و مضمون معیشتی» داشته‌اند، لذا همین امر باعث گردید که «بافت کنش‌گران آن حرکت‌های خیزشی تهیدستان و فرودستان و حاشیه‌نشینان اعماق جامعه ایران تشکیل بدهند». عنایت داشته باشیم که در اینجا معمای اول مرغ یا تخم مرغ مطرح می‌شود که در پاسخ این

معمای باید بگوئیم که در بستر «دیالکتیک محیط و موضوع» بافت کنش‌گران به صورت «سنتز جدید حاصل دیالکتیک جوهر و مضمون و مبارزه با عرصه انضمامی زمانی - مکانی کنکرت و مشخص می‌باشد». طبیعی است که در اینجا به «جایگاه دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی به عنوان موتور حرکت‌های اعتراضی می‌رسیم که خود این موتور دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی در فازی دیگر بستر ساز دیالکتیک جوهر و مضمون مبارزه با عرصه انضمامی زمانی - مکانی حرکت می‌شود که بافت کنش‌گران به عنوان «سنتز جدیدی» از دل این «دیالکتیک در دیالکتیک» حاصل می‌شود. شاید برای فرموله کردن موضوع بهتر باشد که بگوئیم «حرکت‌های اعتراضی چه خیزشی و چه جنبشی و چه ترکیبی خیزشی - جنبشی ابتدا بر پایه موتور اولیه حرکت (که همان دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی می‌باشد) شکل می‌گیرند و پس از جاری شدن در محیط به صورت انضمامی کنکرت (زمانی - مکانی) در چارچوب دیالکتیک محیط با مضمون حرکت اعتراضی به صورت یک روند و پروسه بافت کنش‌گران آن حرکت اعتراضی مادیت پیدا می‌کنند» نکته دیگری که طرح آن در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد اینکه «نوع جوهر جنبشی بودن یا خیزشی بودن حرکت اعتراضی بازگشت پیدا می‌کند به برتری جایگاه شرایط عینی و شرایط ذهنی. به این ترتیب که اگر در دیالکتیک موتور اولیه حرکت شرایط ذهنی بر شرایط عینی تقدم و برتری داشته‌باشد در آن صورت حرکت به صورت جنبشی شکل می‌گیرد و برعکس اگر در دیالکتیک موتور اولیه حرکت شرایط عینی نقش تعیین‌کننده پیدا کند در آن صورت حرکت اعتراضی به صورت خیزشی مادیت پیدا می‌کند. برای مثال در حرکت‌های خیزشی فاز اول (نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴) و فاز چهارم (هفتم دی‌ماه ۱۳۹۶ تا آبان‌ماه ۱۳۹۸) از آنجائیکه «شرایط عینی (یا فشارهای فقر، فلاکت، بیکاری، گرانی، تورم، سقوط

آزاد ارزش پول ملی، کاهش روزمره قدرت خرید مردم، فساد و تباهی، رشد بی سابقه فاصله طبقاتی، ناامیدی به آینده و انتهای تونل زندگی نوری ندیدن، گسستگی بین نسلی، انسداد سیاسی، انسداد اقتصادی، انسداد اجتماعی و غیره) بر توده‌های تهیدست و فرودست جامعه بزرگ ایران نسبت به شرایط ذهنی برتری داشتند همین امر باعث گردید که حرکت‌های اعتراضی (بر پایه موتور دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی) در آن شرایط صورت خیزشی پیدا کنند نه جنبشی و در ادامه آن باز همین امر باعث گردید تا جوهر خیزشی در بستر محیط انضمامی خود بستر اعتلای حرکت تهیدستان و فرودستان و حاشیه‌نشینان شهرها یا شهرهای حاشیه کشور بشود». «مختصات متمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه بودن و پراکندگی در شعار و هدف همه از پیامدهای بعدی حرکت‌های خیزشی می‌باشند». در صورتی که در رابطه با حرکت‌های اعتراضی جنبشی چه در فرایند دوم آن (از تیرماه ۷۸ تا ششم دی‌ماه ۸۸) و چه در فرایند سوم (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱):

اولاً در تعیین دیالکتیک موتور محرک اولیه آنها یا دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی این «برتری جایگاه نسبی شرایط ذهنی بر شرایط عینی» عامل ظهور جوهر جنبشی در حرکت‌های اعتراضی جنبش دانشجویی سال ۷۸ و جنبش سبز سال ۸۸ شده است. ثانیاً در ادامه آن حرکت اعتراضی جنبشی بوده است که «جوهر جنبشی آنها در عرصه دیالکتیک با محیط انضمامی شرایط برای شکل‌گیری بافت کنش‌گران آن حرکت‌های اعتراضی که دارای خاستگاه و پایگاه اجتماعی اقشار میانی جامعه ایران بوده است، فراهم کرده است.

ثالثاً مختصات این حرکت‌های اعتراضی جنبشی چه در صورت «جنبش استاتیکی تکوین یافته از بالا» (در جنبش‌های ۷۸ و ۸۸) و چه در صورت «جنبش

دینامیکی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی

خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین» (که از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱ ادامه داشته است) و دارای رهبری درون‌زا و شعارهای هدفمند و سازماندهی شده و آگاهی‌یابی می‌باشند، همگی در پروسه حرکت‌های اعتراضی میدانی مادیت پیدا می‌کنند. آنچه مسلم است اینکه «ابحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در این رابطه توانست درس جدیدی به ما بدهد و آن اینکه برعکس حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته جامعه ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) که همگی آنها در چارچوب همان جوهر مشخص اولیه خود (چه به صورت خیزشی و چه به صورت جنبشی آن) حرکت می‌کردند و در پروسه اعتلای خودشان هرگز تغییر جوهر (نه از خیزشی به جنبشی و نه از جنبشی به خیزشی) نمی‌دادند، در ابراعتراض ملی ۱۴۰۱ یک حادثه مهم اتفاق افتاد زیرا این ابرحرکت اعتراض ملی که با استارت قتل حکومتی مهسا امینی (مانند استارت خودسوزی محمد بوعلیزی در تونس برای بهار عربی که در روز شنبه هفدهم دسامبر ۲۰۱۰ شکل گرفت) با جوهر خیزشی متمیزه و بی‌سر تکوین یافته از پائین پیدا کرد اما از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود تمام قد جنبش دانشجویی به عرصه میدانی آن در بدنه این ابرحرکت اعتراضی تغییر جوهر روی داد و بدنه آن از صورت خیزشی به صورت جنبشی تغییر جوهر داد. هرچند که قاعده این ابرحرکت اعتراضی تا آخر به همین شکل خیزشی باقی مانده است ولی آنچه در این رابطه مهم است اینکه برای اولین بار جوهر خیزشی حرکت اعتراضی توانست در بدنه ساختار آن تغییر ماهیت از صورت خیزشی به جنبشی بدهد که خود این امر یک درس بزرگ برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد که در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش خود (که شامل آگاهی‌یابی، سازمان‌گری، نظریه‌پردازی، تحلیل‌گری سیاسی، گفتمان‌سازی، تدوین شعارها،

نقشه راه و راهبری «نه رهبری» کنش‌گران و هدایت‌گری امواج حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی در تندپیچ‌های حرکت می‌باشد) حتی می‌توانند شرایط برای استحاله حرکت‌های خیزشی متمیزه و بی‌سر و پراکنده را به حرکت‌های جنبشی دینامیک با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین فراهم بکنند». حال در این رابطه است که چند سؤال برای ما قابل طرح است:

الف - چگونه می‌توان «جوهر حرکت خیزشی» را بدل به «جوهر حرکت جنبشی» کرد؟

ب - چگونه می‌توان «جنبش‌های استاتیک تکوین یافته از بالا» را به «جنبش‌های دینامیک» بر پایه حرکت‌های تکون یافته از پائین تبدیل کرد؟

در این رابطه لازم است که توجه داشته باشیم که «یکی از درس‌های مهمی که جنبش سبز در سال ۸۸ به کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آموخت این بود که در بستر حرکت اعتراضی می‌توان با فراهم کردن شرایط امکان استحاله جوهر جنبشی استاتیک به جنبش دینامیک فراهم کرد». یادمان باشد که «جنبش سبز از خرداد ماه ۸۸ با شعار رأی من کو؟» و رهبری میر حسین موسوی از بالا به صورت استاتیک شکل گرفت ولی این جنبش از ۲۵ خرداد با مشارکت بیش از ۴ میلیون نفر در تظاهرات شهر تهران و خیابان آزادی و سرکوب هولناک حزب پادگانی خامنه‌ای بدل به بزرگترین جنبش توده‌ای در سه دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی (از ۱۷ اسفند ۵۷ تا ۲۵ خرداد ۸۸) بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهتی حاکم شد» علی‌هذا در مقایسه بین ابرحرکت اعتراضی جنبش سبز سال ۸۸ و ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی سال ۱۴۰۱ می‌توان نتیجه‌گیری کرد که آنچنانکه امکان «استحاله جوهر خیزشی» حرکت اعتراضی به «جوهر جنبشی» (مانند ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱) وجود دارد امکان «استحاله جنبش‌های استاتیک تکوین یافته از بالا به جنبش‌های دینامیک فراگیر توده‌ای»

(مانند جنبش سبز سال ۸۸) هم وجود دارد. حال در این رابطه است که می‌توان به طرح این سؤال پرداخت که «چگونه می‌توان جوهر خیزشی حرکت اعتراضی را به جوهر جنبشی استحاله کرد؟» و «چگونه می‌توان جنبش‌های استاتیک تکوین یافته از بالا و با رهبری بیرون از جنبش به جنبش‌های دینامیک فراگیر توده‌ای با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین تبدیل کرد؟» باری در تحلیل نهائی پاسخ به این دو سؤال دارای ریشه مشترکی می‌باشند چراکه جنبش سبز سال ۸۸ و ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به ما آموخته‌اند که لازم است «استحاله جوهر خیزشی به جنبشی و استحاله جنبش استاتیک به جنبش دینامیک تغییر جایگاه رهبری حرکت اعتراضی می‌باشد» که در ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبداد ۱۴۰۱ این تغییر رهبری (از نهم مهرماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس کشور) از جنبش زنان به جنبش دانشجویی صورت گرفت» یادآوری می‌کنیم که آنچنانکه قبلاً هم در این رابطه مطرح کرده‌ایم گرچه از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ جنبش زنان در غیاب جنبش دانشجویی رهبری حرکت اعتراض خیزشی ۱۴۰۱ در دست داشتند ولی به علت اینکه خود جنبش زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم فاقد سازمان‌یابی سراسری بوده‌اند و آنچنان در عرصه شرایط ذهنی جنبش زنان ایران ضعیف بوده‌اند که در طول ۴۴ سال گذشته به جز تظاهرات اسفند ۵۷ تا اردیبهشت ۵۸ (بر علیه پروژه حجاب تحمیلی بر زنان ایران توسط خمینی) جامعه زنان ایران «حتی توان یک تظاهرات جمعی نداشته‌اند» و تمامی مبارزه آنها در طول ۴۴ سال گذشته صورت انفرادی در چارچوب مبارزه نافرمانی مدنی و یا به صورت گروهی و یا تزییق شده توسط جریان‌های حکومتی از بالا و یا در فضای مجازی (نه میدانی و نه فضای واقعی) بوده است. لذا به همین دلیل است که از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ که به علت

قتل حکومتی مهسا امینی توسط گشت ارشاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب پروژه تحمیل حجاب اجباری بر جامعه زنان ایران اگرچه این امر علاوه بر اینکه باعث استارت خیزش ۱۴۰۱ در شهرهای ایران گردید خود به خود باعث رهبری جنبش زنان ایران بر آن ابرحرکت اعتراضی تعریف گردید، ولی از آنجائیکه جنبش زنان فاقد سازمان‌یابی سراسری بودند و به صورت متمیزه مبارزه می‌کردند و در رهبری هم بیشتر تاسی از لیبرال فمنیست‌های خارج‌نشین داشتند در نتیجه همین امر باعث گردید که رهبری جنبش زنان بر ابرحرکت اعتراضی ملی ۱۴۰۱ (از تاریخ ۲۶ شهریور تا نهم مهر ماه ۱۴۰۱) صورت ژله‌ای داشته باشد و نتواند حداقل تأثیری در استحاله جوهر خیزشی و خودبخودی آن حرکت اعتراضی به جوهر جنبشی هدفدار داشته باشد. اضافه کنیم که حداکثر کاری که جنبش زنان در این فرایند (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) برای این ابرحرکت اعتراضی کردند طرح شعار «زن، زندگی، آزادی» بود که آن هم به صورت انطباقی از جامعه زنان روزثاوا و از عبدالله اوجلان وام گرفتند شعاری که تنها جوهر فمینیستی داشت ولی به علت داغ بودن تنور ضد آپارتاید جنسیتی فضای ایران در فرایند پس از قتل حکومتی مهسا امینی این شعار عام و کلی و فمینیستی توانست در اوایل پروسه تکوین این ابرحرکت اعتراضی ملی ۱۴۰۱ قدرت بسیج‌کننده داشته باشد هر چند که بعداً بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین (در راستای تقلیل اهداف این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی به انقلاب زنانه) تلاش کردند از شعار انطباقی و وارداتی «زن، زندگی، آزادی» به عنوان گفتمان مسلط بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حداکثر بهره‌برداری بکنند. ولی با ورود تمام قد جنبش دانشجویی از نهم مهر ماه ۱۴۰۱ به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی با طرح شعارهای «نه سلطنت، نه رهبری - دموکراسی

و برابری» و «قتل مهسا امینی بهانه است - اصل نظام نشانه است» آنها توانستند طرحی نو درافکنند و به جوهر صرف فمینیستی شعار «زن، زندگی، آزادی» را سمت‌گیری دموکراسی و ضد استبدادی بدهند و شعار «زن، آزادی، برابری» که یک شعار ضد استبدادی و دموکراسی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بود جان‌نشین شعار صرف فمینیستی «زن، زندگی، آزادی» کردند. البته بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین در طول چهار ماه گذشته برای اینکه این ابرحرکت اعتراضی را انقلاب زنانه تعریف بکنند پیوسته و علی‌الدوام تلاش می‌کنند تا فهم مطالبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به صورت عامدانه به یک وجه زنانه تقلیل بدهند و آنها را به محاق ببرند. البته آن انقلاب زنانه مورد ادعای بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین هم در چارچوب رویکرد لیبرال فمینیستی خارج‌نشین‌ها محدود به کشف حجاب (و جایگزین کردن آن به جای شعار دموکراتیک «حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران») و به جای به چالش کشیدن نظام آپارتاید تو در توی حاکم در چارچوب مبارزه عدالت‌طلبانه همه‌جانبه جنسیتی و آموزشی و قومیتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. بدین ترتیب است که با ورود همه‌جانبه بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین از طریق کنترل از راه دور به عرصه شرایط ذهنی این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی و با نهادینه کردن شعار «زن، زندگی، آزادی» (به جای شعار «زن، آزادی، برابری») به عنوان یک گفتمان مسلط بر ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این همه باعث گردید که حتی مطالبات جامعه زنان ایران هم گرفتار تقلیل‌گرایی و مه‌آلود شدن مطالبات شفاف و روشن آنها نیز بشود.

باری در خصوص امکان استحاله جنبش استاتیک تکوین یافته از بالا به جنبش دینامیک فراگیر توده‌ای هم (آنچنانکه در جریان پروسه حرکت جنبش سبز در سال ۸۸ شاهد بودیم) این مهم به موازات «استحاله رهبری فردی برون از جنبش به رهبری درون‌زای درون جنبش» مادیت پیدا می‌کند. که خود این امر نشان دهنده «جایگاه محوری رهبری در تکوین حرکت‌های اعتراضی دینامیک و جداسازی از حرکت‌های اعتراضی استاتیک می‌باشد» که برای فهم بیشتر این موضوع باز لازم است که برگردیم به آنالیز ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به خصوص در فاز جنبشی آن و از بعد از ورود جنبش دانشجویی (از نهم مهرماه ۱۴۰۱) موضوع رهبری را مورد مطالعه قرار بدهیم. چراکه با ورود جنبش دانشجویی در کنار جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش دانش‌آموزی و جنبش کارگری؛ اولاً جنبش دانشجویی توانست به عنوان یک «ستاد مرکزی» ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ درآید. قابل ذکر است که از آنجائیکه جنبش دانشجویی مانند دیگر جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (به استثنای جنبش معلمان) فاقد سازمان‌یابی سراسری مستقل از حکومت می‌باشند همین خلاء سازمان‌یابی سراسری باعث گردیده است که حتی پس از چهار ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی می‌گذرد باز «این ابرحرکت اعتراضی فاقد ستاد سراسری و ناتوان از مکانیسم هدایت‌کننده کلان عمومی و سراسری دینامیک باشد» و حتی رهبری جمعی درون‌زای جنبش دانشجویی هم نتوانند استراتژی کل این ابرحرکت اعتراضی را تدوین نمایند و نقشه راه و تاکتیک‌های عمومی و سراسری برای مقابله با تاکتیک‌های عمومی و سراسری دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تدوین کنند. البته این در شرایطی است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار ماه گذشته در راستای سرکوب

کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی کاملاً به صورت ستادی عمل کرده است و با تجربه ۴۴ سال گذشته خود (در سرکوب دهه ۶۰ و کشتار ۶۷ و ۷۸ و ۸۸ و دی ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و غیره) امروز در سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به شکل ستادی عمل می‌کند و همه دستگاه‌های انتظامی و نظامی و بسیج و لباس شخصی‌ها، دستگاه قضائی و دولت و وزارتخانه‌ها و مجلس و سپاه سایبری و بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و رادیو تلویزیون و شبکه‌های مجازی و مطبوعاتش و مساجد و تربیون‌های نماز جمعه و جماعت و غیره همه و همه به صورت ستادی و متمرکز و کارشناسی و مهندسی شده جهت سرکوب کنش‌گران این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی عمل می‌کنند. پر پیداست «این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در غیبت یک ستاد سراسری نه تنها نمی‌تواند به کار متمرکز و نقشه‌مند و هدایت‌شونده دست پیدا کنند و نه تنها نمی‌توانند به یک استراتژی واحد سراسری در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کنند و نه تنها نمی‌توانند به هماهنگی و همسوسازی عمودی و افقی بین کنش‌گران در عرصه جغرافیای ایران دست پیدا کنند و نه تنها نمی‌توانند به تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی و اتخاذ خط مشی و تاکتیک‌های عمودی دست پیدا کنند، مهم‌تر از همه اینکه نخواهند توانست با حرکت آنارشیستیک کنش‌گران به صورت درون‌زا و خودسازماندهی و رهبری درون‌زا و دینامیک مقابله کنند که البته سنتز نهائی این همه نتوانستند چیزی جز خشونت‌گرایی در عرصه میدانی و بسترسازی برای سرکوب آنها نخواهد بود.

ثانیاً جنبش دانشجویی در این فرایند توانست در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی قرار بگیرد و در شرایطی که از سازمان‌یابی سراسری در کشور برخوردار نبود و توان ستاد سراسری برای این ابرحرکت اعتراضی نداشت، توانست به صورت

دینامیک و درون‌زا «شاخه زنان جامعه دانشجویی کشور» را به عنوان نماینده جنبش زنان ایران (در کنار شاخه زنان جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و کارگری) در این ابرحرکت اعتراضی ملی نهادینه بکند. ثالثاً جنبش دانشجویی در این فرایند ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی توانست بر خلاف جنبش‌های ۷۸ و ۸۸ که رهبری جنبش دانشجویی از بیرون تعریف می‌شدند توسط رهبری درون‌زای خود برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای رهبری را به صورت دینامیک به داخل خود جنبش دانشجویی بکشاند و با این عمل جنبش استاتیک گذشته جنبش دانشجویی (در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹) را بدل به جنبش دینامیک بکنند.

رابعاً جنبش دانشجویی در این فرایند از حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی (یعنی از نهم مهرماه ۱۴۰۱) همراه با ورود تمام قد خود به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی توانست «جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای دینامیک و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) که از تابستان ۹۶ به صورت مستمر و فراگیر شکل گرفته بودند (و البته در رأس آنها جنبش معلمان، جنبش کارگری و جنبش دانش‌آموزی قرار داشتند) وارد عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بکنند.»

خامساً جنبش دانشجویی با ورود تمام قد خود (از نهم مهرماه ۱۴۰۱) به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی توانست پس از دو هفته که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ملی می‌گذشت (از ۲۶ شهریور تا نهم مهر ماه ۱۴۰۱) «استراتژی تک مؤلفه‌ای تظاهرات خیابانی را بدل به استراتژی دو مؤلفه‌ای خیابان - اعتصاب بکند.»

«چهارمین سوالی» که در خصوص ابرحرکت اعتراض

ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قابل طرح است اینکه «چه عواملی باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در عرصه میدانی شده است؟»

مقدمتاً عنایت داشته باشیم که موضوع این سؤال کلیدی روند نزولی سیر این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی در عرصه «میدانی» است نه در عرصه «سیاسی و دیپلماسی بین‌المللی» و نه در عرصه «فضای مجازی» و نه در عرصه «جنگ سایبری» و غیره. بنابراین «در پاسخ به این سؤال کلیدی در حقیقت ما به دنبال آسیب‌شناسی این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی هستیم»؛ به بیان دیگر ما در اینجا به دنبال آن هستیم تا «توسط آسیب‌شناسی این ابرحرکت ملی اعتراضی ضد استبدادی» به پاسخ سؤال مهم فوق بپردازیم. شاید بهتر باشد که داوری کنیم که «بدون آسیب‌شناسی این ابرحرکت ملی اعتراضی ضد استبدادی هرگز امکان پاسخگوئی به سؤال فوق وجود ندارد». پر پیچیدگی که معنای دیگر این حرف آن است که «هر جریانی و هر نظریه‌پردازی تنها در چارچوب آسیب‌شناسی که از این ابرحرکت ملی اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی که دارد می‌تواند به این سؤال استراتژیک در این شرایط تندپیچ هولناک این ابرحرکت اعتراضی پاسخ بدهد و قطعاً نظریه‌پردازی که قبلاً به آسیب‌شناسی این ابرحرکت اعتراضی نپرداخته‌اند هرگز نتوانند پاسخ مناسبی و در خور توجه به این سؤال اساسی بدهند». قابل ذکر است که از آنجائیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته حیاتش (از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز) در «بستر استراتژی آگاهی‌بخش» خود که شامل آگاهی‌یابی و آگاهی‌دهی و سازمان‌گری و سازماندهی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و تدوین نقشه راه و شکل‌یابی راهبری سیاسی و اجتماعی (نه رهبری) و هماهنگی امر ساماندهی و جهت‌دهی به شعارها و پیشگامی (نه پیشاهنگی و نه پیشروئی) امواج

حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی اعتراضی خیزش و جنبشی (دینامیک خودپوی و خودسازمانده و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و همچنین مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) می‌باشد، تلاش پیگیر در راستای «افزایش و برتری پتانسیل شرایط ذهنی کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نسبت به پتانسیل عظیم شرایط عینی» داشته است. بی‌تردید مهم‌ترین کار کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۶ سال گذشته حیات خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در راستای حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی دینامیک مردم ایران «اندیشه کردن و تئوریزه و فرموله کردن پراکسیس سیاسی - اجتماعی مردم ایران بوده است». نگاهی هر چند اجمالی به آثار مکتوب جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (در این رابطه می‌توانید به سایت پیشگامان مستضعفین ایران مراجعه نمائید و آثار ۴۶ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران مورد مطالعه و داوری خود قرار بدهید) این حقیقت را برای ما آفتابی می‌سازد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته نه تنها ابرحرکت ملی اعتراضی و سیاسی ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به عنوان پراکسیس عظیم و سترگ سیاسی - اجتماعی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تعریف کرده است و نه تنها پیوسته و علی‌الدوام این پراکسیس عظیم و سترگ سیاسی - اجتماعی مردم ایران در معماری عظیم‌ترین انقلاب توده‌ای تاریخ بشر (نسبت به جمعیت آن روز ایران) مورد کالبد شکافی و

آسیب‌شناسی و آنالیز و تحلیل قرار داده است و نه تنها در ۴۴ سال گذشته «حرکت برونی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) در چارچوب «وظایف خود توسط استراتژی آگاهی‌بخش» حتی بر حداقل پراکسیس سیاسی - اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «جهت آگاهی‌سازی و تئوری‌سازی و گفتمان‌سازی و نظریه‌پردازی و دستیابی به تحلیل‌های مشخص و کنکرت تکیه تاکتیکی و استراتژیکی کرده‌ایم» مهم‌تر از همه اینکه در طول ۴۴ سال گذشته (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) «در برابر مجموعه شکاف‌های موجود در جامعه بزرگ ایران (در دوران حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) که شامل چهار شکاف محوری می‌باشند که عبارت است از: «شکاف جنسیتی، شکاف قومیتی، شکاف مذهبی و عقیدتی، شکاف طبقاتی» خود را مسئول می‌دانستیم و همچنان هم مسئول می‌دانیم که برای اندیشه به آنها (آن هم نه به صورت انتزاعی و مجرد و ذهنی و دور از گود نشستن و کنترل از راه دور کردن بلکه برعکس به صورت کنکرت و مشخص و انضمامی و تاریخمند و با حضور تمام قد آن هم به صورت پیشگامی «نه پیشاهنگی و نه پیشروئی») در بستر پراکسیس اعتراضی و سیاسی اجتماعی مردم ایران (چه در شکل مبارزات سیاسی آنها و چه در شکل مبارزات مدنی و اجتماعی آنها و چه در شکل مبارزات صنفی و اقتصادی آنها) حضور داشته و اندیشه کرده و حرکت‌های آنها را تحلیل و آنالیز و کالبد شکافی و تئوریزه و فرموله و آسیب‌شناسی مستمر و متناوب و حتی متوالی بکنیم. زیرا در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود (نه استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی از بالای سر مردم نگون‌بخت ایران) «راهبری میدانی و افقی (نه رهبری) کنش‌گران سیاسی و مدنی و صنفی حرکت‌های اعتراضی و حرکت‌های سیاسی جنبشی و خیزشی مردم ایران جزء وظایف استراتژیک

خود می دانیم؛ و در طول ۴۴ سال گذشته (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می گفت) هرگز «به مشارکت در قدرت و یا کسب قدرت فکر نکرده ایم و فکر هم نمی کنیم و فکر هم نخواهیم کرد» چراکه (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی بارها گفته است) پیوسته و علی الدوام «بر این باور بوده و هستیم که رهبری و کسب قدرت سیاسی حق و حقوق مسلم مردم ایران می باشد» (نه وظیفه پیشگامان و روشنفکران و پیشاهنگان که متاسفانه در طول ۸۰ سال گذشته یعنی از شهریور ۲۰ الی الان شاهد آن بوده ایم و همین امر عامل شکست تمامی حرکت های تحول خواهانه مردم ایران و جامعه سیاسی ایران شده است).

در این رابطه باز معتقدیم که «رهبری درون زای دینامیک تکوین یافته از پائین توده ها توسط خودشان تنها و تنها در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی و صنفی دینامیک (و درون زای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از بالائی های قدرت و جریان های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) حاصل می شود نه به صورت استاتیک و برونزا (آنچنانکه جریان های پیشاهنگی در سه شکل حزب گرایانه سیاسی، چریک گرایانه پیشاهنگی و ارتش خلقی مائوئیستی در طول ۸۰ سال گذشته بر طبل آن کوبیده اند و هیچ حاصلی هم نصیب آنها نشده است) آن هم در کادر رویکرد «جنبشی» (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون زای تکوین یافته از پائین (نه توسط رویکرد حزب گرایانه تکوین یافته از بالا و نه توسط رویکرد چریک گرایانه و ارتش خلقی پیشاهنگی آنچنانکه در طول ۱۵۰ سال گذشته از قبل از مشروطیت الی زمانها هذا بارها و بارها تجربه کرده ایم و هر بار بدتر از گذشته شکست خورده ایم و ناکام مانده ایم و هیچ دستاوردی هم نه از عدالت طلبی و نه دموکراسی خواهی سه مؤلفه ای برای مردم ایران حتی به صورت حداقلی هم حاصل نکرده ایم).

باز در همین رابطه بوده است که پیوسته در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان) بر این باور بوده ایم که (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می گفت) تنها «موتور کوچکی» که می تواند «موتور بزرگ» یا جامعه بزرگ ایران را به صورت جنبشی (و دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی های قدرت و جریان های جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ با رهبری درون زای تکوین یافته از پائین) به حرکت درآورد فقط و فقط «آگاهی» در کانتکتست شعار «آگاهی، آزادی، برابری» و برنامه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای (یا تقسیم عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات و مبارزه با زر و زور و تزویر بالائی های قدرت) می باشد و غیر از این مسیر (در طول ۴۶ سال گذشته) «هرگونه حرکت دیگری برای کنش گران جامعه سیاسی ایران آب در هاون کوبیدن می دانیم نه نقشه راه ساختن برای مردم ایران» و این همه به این دلیل است که در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۵۵ تا به امروز) پیوسته و پیوسته «خود را پیشگام می دانستیم نه پیشاهنگ و نه پیشرو». و در تعریف پیشگام بودن خود هم پیوسته و علی الدوام به این تعریف اعتقاد داشته ایم که «کنونا مع الناس و لاتکنونا مع الناس - همیشه با مردم باشید ولی هرگز با مردم نشوید» برای فهم این مهم می توانیم تمامی تحلیل های سیاسی (یا به قول معلم کبیرمان شریعتی اجتماعیات و سیاسیات) ۴۶ سال جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در چارچوب مبارزه سلبی و ایجابی بر پایه چهار محور (محور قومیتی، محور جنسیتی، محور عقیدتی و محور طبقاتی) را در سه شکل پراکسیس سیاسی و اجتماعی و صنفی گروه های مختلف جامعه بزرگ ایران تقسیم بکنیم یعنی از نخستین تحلیل های سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در

اردیبهشت ۱۳۵۸) که از جنبش‌های خلق کرد، خلق بلوچ، خلق عرب خوزستان، خلق ترکمن و بالماسکه اشغال مهندسی شده سفارت آمریکا و کودتای فرهنگی بهار ۵۹ گرفته تا تحلیل‌ها و کالبد شکافی و آنالیز و آسیب‌شناسی مبارزه جنبش‌های دینامیک مردم ایران در دهه گذشته اعم از جنبش کارگری و جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش نافرمانی مدنی و جنبش سندیکائی و صنفی و جنبش حاشیه‌نشینان شهری و جنبش دانشجویی و خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ تا ابرحرکت ملی اعتراضی و سیاسی ضد استبدادی (ترکیبی خیزشی - جنبشی) ۱۴۰۱ که در شماره‌های نشر مستضعفین ایران (شماره‌های ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲) تبیین و تحلیل و آنالیز و کالبد شکافی و آسیب‌شناسی و فرموله و تئوری‌سازی کرده‌ایم همه و همه نشان دهنده آن است که پیوسته و علی‌الدوام وظیفه اصلی و محوری خودمان را «پیشگام بودن در برابر پراکسیس سیاسی و اجتماعی و صنفی گروه‌های مختلف مردم ایران آن هم با رویکرد جنبشی دینامیک (نه حزب‌گرایانه استاتیک) تعریف کرده‌ایم و پیوسته در چارچوب شعار استراتژیک ۴۶ ساله خودمان یعنی «آگاهی، آزادی و برابری» حرکت کرده‌ایم و از این چارچوب هرگز گامی بیرون ننهاده‌ایم. بی‌تردید در این رابطه «اشتباهات زیادی داشته‌ایم» البته بر این باوریم که تنها املا و انشاء نانوشته است که بی‌غلط و بی‌اشتباه می‌باشد و قطعاً به خاطر رفتن در این مسیر هولناک (که به قول اخوان ثالث - مشتهای آسمانکوب قوی / وا شده‌ست و گونه‌گون رسوا شده است / یا نهان سیلی زنان یا آشکار / کاسه پست‌گدائی‌ها شده‌ست) و یا به قول حافظ (شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل / کجا دانند حال ما سبک باران بساحل‌ها) بوده است که «در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده‌ایم قبل از اینکه دیگران ما را نقد کنند (که البته نیازمند به آن هستیم) به صورت مستمر خود را

نقد کنیم (و صد البته در این رابطه پذیرای هر گونه نقد صاحب نظری بوده و هستیم) چراکه آنچنانکه گفته شده است «لازمه نقدپذیری قبل از همه آن است که با تازیه نقادی چنان اندیشه‌های خود را به نقد بکشیم که راحت‌تر بتوانیم تازیه نقادی دیگران به اندیشه‌هایمان را تحمل بکنیم.

باری پس از طرح این مقدمه طولانی اکنون در پاسخ به سؤال چهارم (اینکه «چه عواملی در طول چهار ماهه گذشته باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در عرصه میدانی شده است؟») می‌توانیم بگوئیم: اولین عاملی که باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است اینکه در طول چهار ماه گذشته «جنبش‌های مطالبه‌محور سیاسی و مدنی و صنفی» (دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) نتوانسته‌اند به صورت فراگیر و صفوف متشکل با هویت جنبشی دینامیک و دموکراتیک و خشونت‌پرهیز (مانند چهار سال گذشته یعنی از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) وارد عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بشوند. در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا اکثریت قریب به اتفاق کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی «فقط به صورت شهروند اقشار میانی جامعه آن هم جوانان دختر و پسر دهه ۷۰ و هشتاد باشند» آنچنانکه در بولتن و فایل صوتی افشا شده خبرگزاری فارس وابسته به سپاه دیدیم که آنها در گزارش خود به صورت مشخص اعلام کردند که از ۳۰ هزار نفر افراد دستگیر شده کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی: اولاً ۹۰ درصد آنها اصلاً سابقه کیفری نداشته‌اند. ثانیاً از این ۳۰ هزار نفر دستگیر شده ۳۰ درصد دهه هشتادی و ۳۰ درصد دهه هفتادی هستند. ثالثاً در این بولتن از حضور گسترده دانش‌آموزان در این ابرحرکت اعتراضی سخن می‌گویند.

پر واضح است که خود این موضوع «مولود و سنتز جوهر و گفتمان و شعارهای محوری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد». چراکه آنچنانکه بارها تاکید کرده‌ایم «بزرگ‌ترین ضعف این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ضعف در گفتمان و جوهر و مطالبات آن است». به این ترتیب که از آغاز تکوین این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی خیزشی - جنبشی با طرح شعار زودرس انطباقی و وارداتی «زن، زندگی، آزادی» (توسط کنش‌گران کرد شهر سنندج در روز ۲۷ شهریور ۱۴۰۱) و بدل شدن این شعار در حداقل زمان ممکن به گفتمان مسلط این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در کنار فشار طاقت‌فرسای آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه زنان ایران همه و همه باعث گردید تا این ابرحرکت اعتراضی برای اولین بار در طول سه دهه گذشته حیات جنبشی و خیزشی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران (یعنی از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) «صورت فمینیستی صرف پیدا کند» آن هم به صورت عام و کلی (در چارچوب شعار عام «زن، زندگی، آزادی») که هر جریان جامعه سیاسی ایران در کادر رویکرد خود از چپ چپ تا راست راست می‌توانست رویکرد فمینیستی و سیاسی و لیبرالیستی و دموکراسی خواهانه سوسیالیستی خودش را به صورت یکطرفه در کوزه بدون آب شعار و گفتمان «زن، زندگی و آزادی» بریزد. بطوریکه دیدیم حتی بوق‌های امپریالیسم خبری همگام با اپوزیسیون برانداز خارج‌نشین در راستای سناریوی کسب قدرت سیاسی خود (آن هم در شرایطی که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در عرصه میدانی هنوز نه بر دار بود و نه بر بار) این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی تحت عنوان «انقلاب زنانه» مطرح کردند و با این عنوان فرصت‌طلبانه بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی «مطالبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی این ابرحرکت اعتراضی را در حد کشف حجاب و لغو حجاب اجباری

زنان تقلیل دادند». متأسفانه بدین ترتیب است که «کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک و دموکراتیک صنفی و سیاسی و مدنی دیگر مطالبات خودشان را در شعار و گفتمان این ابرحرکت اعتراضی ندیدند». در نتیجه همین امر باعث گردید «تا رفته رفته حضور خودشان را به صورت میدانی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی کاهش بدهند.»

فراموش نکنیم که (آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم) از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود تمام قد جنبش دانشجویی به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شرایط برای ورود جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی به این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی فراهم شد که با نهادینه شدن محدود رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پائین جنبش دانشجویی برای این ابرحرکت اعتراضی این جنبش‌های دینامیک که در رأس آنها جنبش معلمان و جنبش کارگری و غیره قرار داشتند پیروسه حضور خود را به صورت میدانی در چارچوب استراتژی خیابانی و اعتصابی شروع کردند اما افسوس و صد افسوس که «کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک مطالبه‌محور سیاسی و صنفی و مدنی (در گفتمان و شعارها و اهداف این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) مطالبات خودشان را نمی‌توانستند بیابند». چراکه «وجه غالب شعارهای بی در پیکر این ابرحرکت اعتراضی وجه زنانه آن هم با رویکرد لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین (مثل کشف حجاب و آتش زدن روسری و غیره) بود نه با جوهر دموکراتیک عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه و ضد آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی قرار داشت که تنها با مبارزه عدالت‌خواهانه چند مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی قابل درمان بود». البته در نوک پیکان این مبارزه عدالت‌خواهانه سلبی و ایجابی عدالت جنسیتی و عدالت قومیتی قرار داشتند. علی‌ایحال همین امر باعث گردید تا به مرور زمان در طول

چهار ماه گذشته هرچه پروسه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی پیش می‌رفت کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک مطالبه‌محور صنفی و اجتماعی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بیشتر به این امر واقف بشوند که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نمی‌تواند به صورت دینامیک و دموکراتیک و خشونت‌پرهیز در عرصه دو مؤلفه‌ای استراتژی «خیابان و اعتصاب» حرکت رو به جلو در راستای مطالبات مردم ایران داشته باشد و این مسئله زمانی بیشتر اوج گرفت که «حزب پادگانی خامنه‌ای جهت خلع شعار کردن کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به صورت غیر مستقیم توسط نهاد امر به معروف و نهی از منکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دستور تعطیلی گشت ارشاد داد» که معنای دیگر این سناریوی حزب پادگانی خامنه‌ای این بود که برای ما «اوج الواجبات حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد نه حفظ حجاب زنان و غیره». البته در این رابطه آنچنانکه خمینی می‌گفت: «حتی برای انجام اوج الواجبات (که حفظ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) می‌توانیم دیگر واجبات مثل نماز و روزه مردم نگویند بخت ایران را هم حکم به تعطیلی بدهیم» و آنچنانکه آذری قمی دادستان خمینی می‌گفت: «می‌توانیم برای حفظ نظام مطلقه فقهاتی حکم به تعطیلی توحید هم بدهیم.»

پرواضح است که برای چنین رژیمی آن هم در زمانی که این رژیم (با ابرحرکت فمینیستی روبرو است که با شعار لغو حجاب اجباری به میدان آمده است) به لوزه درآمدی و مشروعیت و موجودیت و اقتدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همزمان توسط کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به چالش همه جانبه کشیده است. موضوع تعطیلی گشت ارشاد و نادیده گرفتن قانون حجاب مجلس این رژیم (آنچنانکه در جریان قانون ماهواره قبلاً تجربه کرده بودیم) امری ساده می‌باشد آنچنانکه دیدیم کمتر از یک هفته تمام آنهایی

که به دنبال کشف حجاب و برداشتن روسری بودند به صورت علنی وارد جامعه شدند. البته در این رابطه هم باید داوری کنیم که استقبال جامعه زنان ایران از فضای کشف حجاب چندان هم چشم‌گیر نیست بطوریکه حداکثر زنان دهه هفتاد و هشتاد هستند (آن هم نه همه آنها) که در شرایط فعلی (حتی در بخش مرفه‌نشین شهرها) موضوع کشف حجاب و برداشتن روسری‌ها را دنبال می‌کنند و بخشی از جامعه ایران (اگر چه از شعار لغو حجاب اجباری دفاع می‌کنند) حاضر به کشف حجاب دوران پهلوی نیستند که خود این امر نشان دهنده آن می‌باشد که شعار دموکراتیک در این رابطه باید «شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران باشد نه کشف حجاب و روسری سوزاندن و غیره که در تحلیل نهایی باعث شکاف در جامعه زنان ایران می‌شود» همان هدف بزرگی که حزب پادگانی خامنه‌ای برای منفرد کردن کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌کوشد تا به خیال خودشان تضاد کنش‌گران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بدل به «تضاد درونی خود جامعه زنان یا طرفداران بی‌حجابی و با حجابی تعریف نمایند که البته تا اینجا حزب پادگانی خامنه‌ای در این امر شکست خورده است.»

باری از اینجا است که باید بگوئیم که در تحلیل نهایی این تضاد حیدر نعمتی در چهار ماه گذشته باعث گردیده است که «یک تقسیم کار شوم بین کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی داخل کشور (که در حال پرداختن هزینه استخوان‌سوز و خانمان‌سوز آن توسط سرکوب تمام عیار حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشند) با کنش‌گران برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین بوجود بیاید» به این ترتیب که «کنش‌گران میدانی داخل کشور مشغول نبرد همه جانبه و مبارزه تمام عیار با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند» اما «کنش‌گران فرصت‌طلب و قدرت‌طلب خارج‌نشین برای تصاحب غنائم جنگی بین خودشان نقشه می‌کشند» و

«قدرت‌های امپریالیستی جهانی هم در این مدت به دنبال رهبرسازی فردی و جمعی (از افراد درون آب نمک خوابانده قبلی خود) هستند تا به عنوان رهبر و یا رهبران به اصطلاح این انقلاب زنانه توسط بوق‌های امپریالیسم خبری خود بر اذهان خالی کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی داخل کشور تزریق بکنند و برای کنش‌گران میدانی داخل کشور تعیین وظیفه کنند و البته اجرای فتوای سرنگونی رژیم مطلقه فقهتی (تا بن دندان مسلح و سازمان یافته در شرایطی که توازن قوا به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد) جزء وظیفه کنش‌گران میدانی داخل تعریف می‌کنند و وظیفه خود «خارج‌نشین‌ها هم آماده شدن و بستن چمدان‌هایشان برای ورود پس از سرنگونی رژیم مطلقه فقهتی و سوار بر خر مراد قدرت شدن تعریف می‌کنند» لذا حاصل این نبرد در میان خارج‌نشین‌ها در طول چهار ماه گذشته این شده است که در مناقصه رقابتی بین جریان‌های برانداز قدرت طلب خارج‌نشین رقابتی سخت در گرفته است برای اینکه خود را ارزانتر به قدرت‌های امپریالیسم اروپائی و آمریکائی و ارتجاع منطقه بفروشند. بدین جهت از اینجا است که بازار گرم آلترناتیوسازی و رهبرسازی برای این «انقلاب به اصطلاح زنانه» (مورد تبلیغات بوق‌های امپریالیسم خبری) امروز در کشورهای سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا گرم شده است و از آمریکا تا فرانسه و آلمان و انگلیس و غیره هر کدام از عروسک دست‌ساز خودشان در این رابطه دفاع و حمایت می‌کنند تا شاید بتوانند برای آینده ایران چلبی‌سازی کنند.

باری از اینجا است که در درمان این درد (به عنوان اولین عاملی که باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است) «باید بر بازگشت جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک مطالبه‌محور صنفی و اجتماعی و سیاسی به عرصه این ابرحرکت اعتراضی تکیه بکنیم». داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد

که تا زمانی که «جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) تمام قد (مانند سال‌های ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) وارد عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نشوند امکان اعتلای فراگیر و تغییر توازن قوای میدانی و به چالش کشیدن قدرت سرکوب‌گر میدانی چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهتی حاکم توسط کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی وجود ندارد». برای فهم بیشتر جوهر این داوری ما تنها کافی است که به علل رکود ابرجنبش و خیزش‌های سبز در سال ۸۸ و دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ توجه بکنیم. چراکه آنچنانکه قبلاً در تحلیل‌های مربوطه در نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی جنبشی سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم بدون تردید «عامل رکود آن ابرجنبش‌ها و ابرخیزش‌های فوق‌غیبت جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک مطالبه‌محور (اعم از کارگران و معلمان و دانشجویی و غیره) بوده است». هرچند که همه این ابرجنبش‌ها و خیزش‌های گذشته ناکام مانده و شکست خورده «در عرصه مبارزه خیابانی و گسترش طولی و عرضی میدان مبارزه خود دستی برتر داشته‌اند» ولی شکست و ناکامی آنها این درس بزرگ را به ما می‌دهند که «تنها با استراتژی جنبش‌های خیابانی هر قدر هم که قوی و فراگیر و گسترده باشند نمی‌توان توازن قوای میدانی را به سود پائینی‌های قدرت تغییر داد» علی‌احوال تنها با ورود تمام قد جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک مطالباتی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین است که علاوه بر اینکه شرایط برای تکوین جامعه مدنی جنبشی فراگیر سراسری نهادینه شده در جامعه ایران فراهم می‌گردد شرایط برای تغییر توازن قوا و توده‌ای شدن و تکوین

کثرت عظیم در عرصه میدانی فراهم می‌گردد. بی‌شک وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه می‌توان بدین صورت فرموله کرد که: اولاً پیشگامان باید بدانند که نقطه قوت جنبش مردم «دامنه توده‌ای آن است» و دامنه توده‌ای یعنی کثرت میدانی شماره کنش‌گران و دستیابی به عدد بزرگ کنش‌گران حاضر در صحنه است نه کثرت خارج‌نشینانی که کنترل از راه دور می‌کنند و یا نیروهای پاسیف بیرون گود نشسته‌ای که بدون پرداخت هزینه‌ای از راه دور دستور سرنگونی صادر می‌کنند. علی‌هذا هر چه شماره و عدد کنش‌گران میدانی داخل کشور (نه در خارج از کشور) بزرگ‌تر بشود قوت حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی بیشتر خواهد شد.

ثانیاً پیشگامان باید بدانند که برای اینکه بتوانند دامنه حرکت‌های اعتراضی دینامیک جنبشی و خیزشی گسترده‌تر بکنند باید بتوانند هزینه شرکت در حرکت‌های اعتراضی در داخل کشور کاهش بدهند.

ثالثاً پیشگامان باید عنایت داشته باشند که جنبش نافرمانی مدنی (آنچنانکه مهاتما گاندی می‌گفت) بهترین روش برای به صحنه آوردن عدد بزرگ توده‌ها در جامعه بزرگ امروز ایران می‌باشد.

رابعاً تلاش پیشگامان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (که شامل آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تدوین برنامه و شعارها و تئوریزه کردن و تدوین نقشه راه و استراتژی و تاکتیک‌های محوری و راهبری «نه رهبری» می‌باشد) باید در راستای گسترش دامنه شرکت توده‌ها در عرصه جنبش دینامیک اجتماعی مطالباتی و اعتراضی و سیاسی (اعم از کارگری و زنان و دانشجویی و کارمندی و غیره) باشد. برای انجام این مهم در این شرایط باید آنها بتوانند حفره موجود بین کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور پر بکنند.

خامساً پیشگامان در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که هرگز با «تک مؤلفه شدن حرکت اعتراضی به صورت جنبش خیابانی» هر قدر هم که گسترده باشند نمی‌توانند توده‌ها را به صورت فراگیر و گسترده به عرصه میدانی حرکت اعتراضی بکشانند. لذا برای دستیابی به این مهم باید توسط «جنبش اعتصاب عمومی اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران را اعم از کارگری و کارمندی به میدان مبارزه ضد استبدادی بکشانند.»

سادساً پیشگامان باید عنایت داشته باشند که توده‌های جامعه بزرگ ایران به موازات منحنی تغییر توازن قوا به نفع پائینی‌های قدرت است که می‌توانند مطالبات و خواسته‌های خود را افزایش بدهند و مبارزه را به صورت واقعی رادیکال کنند و شرایط برای استحاله جوهر حرکت از مرحله صنفی و مدنی محض به فاز سیاسی فراهم بکنند.

«دومین عاملی» که باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است «روند خشونت‌گرایی» در حرکت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد. که البته خود روند تکوین و شکل‌گیری خشونت‌گرایی در این ابرحرکت اعتراضی منهای اینکه باید به صورت پروسه‌ای در نظر بگیریم (نه دفعی) باید توجه داشته باشیم که «خشونت‌گرایی (در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) صورت سنتز و معلول دارد نه صورت علت» لذا در این رابطه است که می‌توانیم نگاه خودمان به پدیده خشونت‌گرایی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به این صورت فرموله نمائیم که: آنچنانکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۶ سال گذشته از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فرایند درونی و چه در فرایند برونی چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین

ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «شیوه مبارزه در راستای تحول ساختاری اجتماعی و سیاسی و اقتصادی (یا انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی) نقش تعیین‌کننده‌ای در تعریف جوهر سلبی و ایجابی تحول ساختاری آلترناتیوی یا نظام جایگزینی دارد»؛ به این معنی که «هرگز با شیوه مبارزه غیر دموکراتیک ما نمی‌توانیم در فرایند جایگزین کردن به نظام دموکراسی سه مؤلفه‌ای دست پیدا کنیم» به بیان دیگر «لازمه دستیابی به نظام دموکراسی شیوه دموکراتیک مبارزه می‌باشد». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «در بستر شیوه مبارزه ماقبل پیروزی است که پایه نظام آلترناتیوی آینده یا آتی مورد نظر ما می‌تواند نهادینه بشود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «هرگز باز و عقاب و جغد نمی‌توانند کبوتر بزنند آنچنانکه هرگز کبوتر نمی‌تواند تولید باز و جغد و عقاب بکند». لازم به ذکر است که «مقصود از شیوه مبارزه دموکراتیک در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران اشاره به همان مبارزه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین توسط گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران در عرصه مبارزه سه مؤلفه‌ای مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی چه در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران اعم از کارگری و کارمندی می‌باشد». طبیعی است که در چنین شیوه دموکراتیک مبارزاتی از آنجائیکه توده‌های عظیم جامعه ایران به صورت اکثریت عظیم وارد عرصه مبارزه در اشکال مختلف آن می‌شوند در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که خود این حضور اکثریت عظیم توده‌های جامعه ایران از اقشار میانی و طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه ایران بستر ساز تغییر توازن قوا و بستر ساز ورود جامعه

به موقعیت انقلابی و بستر ساز کاهش هزینه سرانه مشارکت در مبارزه بشود. پر واضح است که وقتی که حضور اکثریت عظیم در عرصه میدانی مبارزه باعث تغییر توازن قوا به سود پائینی‌های قدرت می‌گردد و باعث کاهش هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران میدانی می‌شود و باعث ورود جامعه به موقعیت انقلابی می‌گردد بی‌تردید همین امر و همین موضوع باعث «خشونت‌پرہیزی» در مبارزه هم می‌گردد. یادمان باشد که «خشونت‌گرایی در مبارزه اولین تأثیر منفی خودش در مقابله با حضور فراگیر توده‌های جامعه به عرصه مبارزه در اشکال مختلفی صنفی و مدنی و سیاسی می‌گذارد». چراکه «خشونت‌گرایی» چه در شکل «خشونت‌گرایی دینامیک» تکوین یافته از پائین توسط خود کنش‌گران میدانی باشد و چه در شکل «خشونت‌گرایی استاتیک» تزریق شده توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی باشد به هر حال این خشونت‌گرایی سد اصلی یا مانع اصلی حضور و ورود «توده‌های جنبشی» جامعه ایران (از اقشار میانی تا اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی) به عرصه میدانی می‌شود و دلیل این امر هم آن است که «توده‌های جنبشی جامعه ایران (نه توده‌های خیزشی که به صورت اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه با موتور شرایط عینی جامعه حرکت می‌کنند) برعکس پیشاهنگان و پیشگامان مبارزه تنها برای مبارزه در راه زندگی بهتر خودشان وارد مبارزه می‌شوند» لذا تا آنجا حاضر به سرمایه‌گذاری یا حضور میدانی مبارزه می‌شوند که زندگی عادی آنها و تأمین حداقلی معیشت خانواده‌شان به خطر نیفتد. بی‌شک لازم است که این امر آن است که «مبارزه از زندگی عادی آنها به صورت افقی عبور نماید». شاید معنای این دیگر این حرف آن باشد که «اکثریت عظیم توده‌های جنبشی مردم از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه عظیم نیروی کار و تا زحمتکشان اعماق جامعه ایران هرگز با انگیزه کشته

شدن و کشتن و جنگیدن وارد مبارزه و خشونت‌گرایی نمی‌شوند چراکه آنها با ترازوی تغییر زندگی‌شان داوری می‌کنند نه با آرمان‌های سیاسی و ایدئولوژیک و انگیزه جامعه‌سازانه و تاریخ‌سازانه». البته این موضوع نافی آن نیست که «ممکن است اقلیتی حتی از توده‌های جنبشی جامعه در فرایند مبارزه علیه شرایط سخت عینی وقتی که کارد به استخوان‌شان می‌رسد حتی اقدام به حرکت‌های خیزشی بکنند». (آنچنانکه نمونه آن در دو حرکت خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و یا در فاز اول از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۱۵ فروردین ۱۳۷۴ ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ دیدیم) داوری ما در اینجا در خصوص حضور اکثریت عظیم توده‌های مردم در عرصه میدانی مبارزه می‌باشد نه در رابطه با حضور اقلیت در شکل‌های مختلف. زیرا آنچنانکه مهاتما گاندی در جریان انقلاب رهایی‌بخش و استقلال‌طلبانه مردم هند اعلام می‌کرد «آنچه که می‌تواند تغییر استراتژیک در مبارزه بشود حضور اکثریت عظیم است که دست بالائی در قدرت در مقابل سرکوب میدانی ایجاد می‌کند». زیرا به قول گاندی «بالائی‌های قدرت هر چند که قوی و نیرومند هم باشند هرگز و هرگز نمی‌توانند همه مردم را بکشند و یا همه مردم را به زندان بیاندازند گرچه در برابر حضور اقلیت مردم آنها می‌توانند آنها را بکشند و دستگیر بکنند». از اینجا است که در طول ۴۶ سال گذشته حیات درونی - برونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از خرداد ۵۵ الی الان) از آنجائیکه پیوسته و علی‌الدوام «ما به دنبال حضور اکثریت عظیم در میدان مبارزه سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مردم ایران بوده‌ایم» در همین رابطه انجام این مهم را توسط این شیوه‌ها دنبال می‌کرده‌ایم:

الف - تکیه بر تقویت شرایط ذهنی کنش‌گران «در بستر استراتژی آگاهی‌بخش (توسط آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفت‌وگو سازی و راهبری نه رهبری».

ب - تکیه بر استراتژی جنبشی دینامیک و دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین.

ج - تکیه بر رویکرد پیشگامی (با تعریف «کونوا مع الناس و لاتکونوا مع الناس - همیشه با مردم باشید اما هرگز با مردم نشوید») و مبارزه فکری و تئوریک با رویکردهای پیشاهنگی اعم از چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه استاتیک تکوین یافته از بالا.

د - تکیه بر رویکرد برتری عددی توده‌ها در عرصه میدانی و اعتقاد به اینکه برتری عددی توده‌ها در عرصه میدانی بزرگترین قدرت مردم و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک است؛ یعنی در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هر چه دامنه مشارکت مردم بیشتر بشود هزینه سرانه مشارکت در مبارزه کمتر خواهد شد». در همین رابطه است که ما بر این باوریم که «یکی از عواملی که باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در عرصه میدانی در داخل کشور شده است همین توده‌ای نشدن عرصه کنش‌گران آن می‌باشد. که البته حاصل آن محدود و محصور شدن کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به جوانان دهه هفتاد و هشتاد و یا اقلیت‌های قومی کرد و بلوچ است». زیرا در شرایطی که «هزینه رویارویی کنش‌گران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سنگین‌تر می‌شود سرشکن کردن آن در میان شمار هر چه بیشتری از مردم بهترین راه جلوگیری از غیر قابل تحمل شدن آن است». معنای دیگر این حرف آن است که «هر چه شماره مردم در عرصه میدانی بیشتر بشود هزینه سرانه رویارویی کاهش می‌یابد»؛ یعنی «شمار مردم شرکت‌کننده در رویارویی در صورتی بیشتر می‌شود که هزینه سرانه رویارویی از حد معینی سنگین‌تر نباشد.»

ه - پیوسته و علی‌الدوام در طول ۴۶ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم و هستیم که «اگر اقشار و لایه‌های مختلف

مردم با تاکتیک‌های کم‌خطرتر در گام‌های اول حتی با مطالبات قانونی و حقوقی و صنفی پا به میدان مبارزه بگذارند بی‌تردید این روند به تدریج یا به سرعت باعث حضور متشکل آنها در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی می‌شود.»

و - در طول ۴۶ سال گذشته بر این باور بوده‌ایم که «تنها راهی که می‌تواند باعث حضور گسترده توده‌ای در عرصه میدانی بشود ورود جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و اجتماعی و سیاسی به عرصه میدانی حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی به جای مشارکت‌های فردی و کارگاهی حداقلی آنهاست.»

ز - در طول ۴۶ سال گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با تاسی از رویکرد معلم کبیرمان شریعتی بر این باور بوده است که «هرگونه تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه ایران باید به صورت دینامیک و دموکراتیک و جنبشی تکوین یافته از پائین صورت بگیرد و این مهم در جامعه ایران تنها و تنها از طریق تحول ساختار فرهنگی دینامیک تکوین یافته از پائین آن هم در چارچوب اسلام بازسازی شده تطبیقی قابل انجام است». لذا بدین ترتیب است که ما بر این باوریم که «بدون تحول ساختاری فرهنگی دینامیک تکوین یافته از پائین در جامعه ایران نه تنها نمی‌توانیم به تحول سیاسی و تحول اقتصادی به صورت ساختاری و دینامیک و دموکراتیک دست پیدا کنیم حتی نمی‌توانیم به تحول ساختاری اجتماعی به صورت دینامیک و دموکراتیک دست پیدا کنیم.»

باری از اینجا است که ما بر این باوریم که «برای دموکراتیزاسیون کردن جامعه ایران از پائین باید قبل از همه توسط فرهنگ دموکراتیک توسط اسلام بازسازی شده تطبیقی اذهان مردم ایران را دموکراتیزه بکنیم». بی‌شک خود این امر بستر ساز ظهور فراگیر مردم ایران در عرصه میدانی می‌شود. ماحصل اینکه در این رابطه

بوده است که در طول ۴۶ سال گذشته پیوسته ما بر این باور بوده‌ایم که «گذار به دموکراسی در کشور ایران یک امر سیاسی ناب نیست که با کسب قدرت سیاسی از بالا بتوانیم به آن دست پیدا کنیم بلکه برعکس گذار به دموکراسی در کشور ایران یک امر فرهنگی می‌دانیم که تنها توسط تحول عظیم فرهنگی می‌توانیم شرایط برای تحول ساختاری اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن هم به صورت دینامیک و دموکراتیک فراهم بکنیم» همچنین پیوند تنگاتنگ فرهنگ و مذهب در جامعه بزرگ ایران ما را مجبور می‌سازد تا برای دموکراتیزاسیون کردن فرهنگ در کشور ایران به اصلاح و بازسازی تطبیقی دین دست بزنیم. یعنی بدون اصلاح یا بازسازی تطبیقی دین در جامعه ایران نمی‌توانیم به دموکراتیزاسیون جامعه ایران دست پیدا کنیم.

ح - در طول ۴۶ سال گذشته به عنوان یک استراتژی بر این باور بوده‌ایم که «بدون دستیابی به جامعه مدنی فراگیر و سراسری جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین هرگز و هرگز نخواهیم توانست به تغییر توازن قوای میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت دست پیدا کنیم.»

ط - در رویکرد ما «حرکت‌های اعتراضی و سیاسی از زمانی می‌توانند از صورت تک مؤلفه‌ای جنبش خیابانی وارد عرصه جنبش اعتصابی سراسری بشوند که با توده‌ای شدن دامنه حرکت اعتراضی برتری عددی کنش‌گران در عرصه میدانی حاصل بشود». لذا بدین ترتیب است که «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ حتی پس از چهارماه دوام و استمرار نتوانسته است به صورت فراگیر و سراسری وارد فرایند جنبش اعتصابی بشود». البته همین ناتوانی نسبت به ورود به فرایند جنبش اعتصابی به صورت سراسری و فراگیر باعث گردیده است که حتی کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی نتوانند جامعه بزرگ ایران در مبارزه

ضد استبدادی به سوی مبارزه نافرمانی مدنی با رژیم مطلقه فقهاتی بکشاند. نباید فراموش بکنیم که «یکی از مهمترین بسترهایی که می‌تواند کثرت عظیم توده‌ها را وارد عرصه مبارزه ضد استبدادی بکند فراگیر شدن دامنه مبارزه نافرمانی مدنی است» و دلیل این امر هم آن است که «در چارچوب مبارزه به صورت نافرمانی مدنی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هزینه سرانه مشارکت توده‌ها به حداقل خود می‌رساند» و همین امر باعث می‌گردد تا توده‌های مردم ایران بتوانند به صورت اکثریت عظیم صحنه میدانی این مبارزه را تجربه بکنند. لازم به ذکر است که «در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ از آنجائیکه دامنه مبارزه نافرمانی مدنی جامعه زنان محدود به برداشتن روسری‌ها توسط زنان دهه هفتاد و هشتاد شد همین محدودیت عرصه جنبش نافرمانی به صورت آفتی مهم برای این ابرحرکت اعتراضی گردید تا دامنه جنبش نافرمانی مدنی نتواند به اعماق جامعه بزرگ ایران گسترش پیدا کند» و بدین ترتیب است که در اینجا می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در راستای حل بحران‌های این ابرحرکت اعتراضی و مقابله با روند نزولی سیر این ابرحرکت اعتراضی آنچنانکه لازم است که شرایط برای ورود جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به عرصه میدانی این ابرحرکت را فراهم نمائیم لازم و ضروری است که بتوانیم مبارزه در شکل نافرمانی مدنی در جامعه ایران گسترش دهیم.»

بی‌تردید اگر این حرکت دو مؤلفه‌ای (شکل نافرمانی مدنی و شکل تظاهرات خیابانی) به صورت موازی صورت بگیرد می‌توانیم شرایط برای ورود اکثریت عظیم به عرصه میدانی مبارزه در این شرایط تندپیچ هولناک این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی فراهم بکنیم و قطعاً در ادامه تحقق این حرکت به صورت دو مؤلفه‌ای است که امکان تحقق «جنبش سراسری اعتصابی» در کنار «جنبش تک مؤلفه‌ای میدانی تظاهرات خیابانی»

فراهم می‌گردد. نباید فراموش کنیم که یکی از آفت‌های مهمی که باعث روند نزولی سیر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شده است «منحصر شدن شکل مبارزه به صورت تظاهرات خیابانی» (در غیبت شکل مبارزه سراسری اعتصابی) است. که بی‌شک آفت دیگری که با تک مؤلفه‌ای شکل مبارزه (به شکل صرف تظاهرات خیابانی) برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حاصل شده است «ظهور خشونت‌گرایی در پروسه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی چه در شکل استاتیک یا تزریق شده از بالا توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد و چه به صورت دینامیک یا تکوین یافته از پائین توسط خود کنش‌گران میدانی صورت بگیرد». لازم به ذکر است که برعکس شکل «مبارزه تظاهرات خیابانی» در عرصه شکل «مبارزه فراگیر جنبش اعتصابی» و شکل «مبارزه نافرمانی مدنی» امکان «خشونت‌گرایی» به حداقل خود می‌رسد.

ی - توجه داشته باشیم که تنها توسط «سازمان‌یابی» قدرت اکثریت عظیم از پائین است که می‌توان ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سرکوب کنش‌گران را زمین‌گیر کرد. معنای دیگر این حرف این است که هر گونه تلاش از بالا برای زمین‌گیر کردن ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چه به صورت تکیه بر استراتژی قهرآمیز پیشاهنگی باشد و چه به صورت تکیه بر قدرت‌های نظامی کشورهای امپریالیستی حاصلی جز نفت ریختن بر این آتش خفته نخواهد داشت. یادمان باشد در دهه ۴۰ و ۵۰ (یعنی از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) که جنبش چریک‌گرایی مدرن به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران درآمد با اینکه جامعه سیاسی و جنبش دانشجویی و جریان‌های پیشاهنگی در رابطه با یک دهه (از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰) حداکثر هزینه مبارزاتی ضد استبدادی در تاریخ ایران پرداخت کردند اما در تحلیل نهائی در

راستای به حرکت درآوردن موتور بزرگ توسط موتور کوچک ناکام و شکست خوردند. آنچنانکه در طول چهار دهه گذشته (از ۳۰ خرداد ۶۰ تا به امروز) سازمان مجاهدین خلق با این همه هزینه نجومی خود نتوانسته است حتی جنبش چریکی و ارتش خلقی خودش را در جامعه ایران به عنوان گفتمان برتر درآورد و لذا همین ناکامی سازمان مجاهدین خلق باعث گردیده است که این سازمان در این شرایط برای پیشبرد حرکتش بر قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی تکیه نکند. جوهر خشونت‌گرایی در استراتژی و تاکتیک سازمان مجاهدین خلق در طول بیش از نیم قرن گذشته (از سال ۵۰ الی الان) بزرگ‌ترین عامل شکست این سازمان در عرصه مبارزه میدانی برای توده‌ای کردن حرکتش و تغییر توازن قوای میدانی به سود جریان خودش و به حرکت درآوردن موتور بزرگ بوده است.

ک - از دیگر عواملی که مانع توده‌ای شدن یا حضور گسترده مردم ایران در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول چهار ماه گذشته شده است «عدم طرح شعارهای معیشتی و منحصر کردن شعارها به عرصه‌های صرف فمینیستی آن هم به صورت عام و کلی و انطباقی و مطلق کردن شعار لغو حجاب اجباری» رژیم مطلقه فقهاتی است. تجربه سه دهه گذشته حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی مردم ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) این حقیقت را برای ما آفتابی می‌سازد که در تحلیل نهائی بحران معیشتی، فقر، فلاکت، تنگدستی، بیکاری، گرانی، رکود، تورم، کاهش قدرت خرید، فساد و تباهی غالب بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و رشد بی‌سابقه فاصله طبقاتی و ناامیدی به آینده و انسداد سیاسی حاصل استبداد سیاسی و استبداد اجتماعی و استبداد دینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و انسداد اقتصادی با رکود تورمی و انسداد اجتماعی در چارچوب آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مهمترین مشکلات امروز مردم ایران از

طبقه متوسط شهری تا اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) و تا ۲۲ میلیون نفر حاشیه‌نشینان شهری جامعه رنگین کمان ایران می‌باشد و لذا شعاری است که می‌تواند بسترساز ورود اکثریت عظیم مردم ایران در چارچوب جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور و برابری طلب اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بشود که البته در میان انبوه شعارهای پراکنده ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ سخنی و شعاری در این رابطه مطرح نشده است. به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که هرگز تنها با تکیه بر شعارهای فمینیستی مثل «زن، زندگی، آزادی» (برعکس شعار دموکراتیک «زن، آزادی، برابری») ما نمی‌توانیم شرایط برای توده‌ای کردن کنش‌گران در این ابرحرکت اعتراضی فراهم بکنیم.

باری می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که اگر در این شرایط نتوانیم توسط به میدان کشیدن اکثریت جامعه ایران با شعارهای برابری طلبانه و معیشتی و مبارزه با فقر و گرسنگی و فلاکت و شعار دموکراتیک: «زن، آزادی، برابری» (به جای شعار فمینیستی «زن، زندگی، آزادی») مانع از روند نزولی سیر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بشویم قطعاً ابرحرکت اعتراضی جنبشی یا خیزشی بعدی مردم ایران (برعکس این ابرحرکت اعتراضی) جوهر معیشتی و برابری طلبانه بر علیه فقر و تنگدستی و فلاکت و بیکاری و رکود و تورم خواهد داشت نه جوهر فمینیستی آنچنانکه این ابرحرکت اعتراضی دارد. بنابراین طرح شعارهای خشونت‌زا (مثل «می‌کشیم، می‌کشیم - آنکه خواهرم کشت» یا «امسال سال خونه - خامنه‌ای سرنگونه» و غیره) در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نه تنها تأثیر خشونت‌آمیز بر روی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی داشته است و نه تنها باعث افزایش هزینه مبارزه برای کنش‌گران شده است و نه تنها باعث گردیده که نیروی سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با

انگیزه بیشتری شارژ بشوند که به صورت عکس‌العملی به سمت سرکوب بیشترکنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بروند از همه مهمتر اینکه این امر باعث گردیده است که «تا اینگونه شعارها مانع توده‌گیر شدن دامنه این ابرحرکت اعتراضی بشود».

اضافه کنیم که در طول چهار ماهه گذشته جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین پیوسته به انحاء مختلف بر طبل خشونت‌زائی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی پرداخته‌اند برای نمونه اگر سری به تالارهای گفتگوی کلاپ هاوس‌ها یا گروه‌های توییتری یا کانال‌های تلگرامی خارج‌نشین‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب بیان‌دازیم به روشنی این سیاست خشونت‌زائی آنها را می‌توانیم دریابیم. زیرا در طول چهارماه گذشته کار آنها رهنمود دادن برای مسلح شدن آموزش کوکتل مولوتف و چگونه کشتن نیروهای بسیجی یا نیروهای امنیتی و قس علی‌هذا شده است.

این جریان‌ها برانداز قدرت‌طلب خارج‌نشین بر این باورند که اقدامات سازمان‌یافته و خشونت‌گرای یک جمع محدود از جوانان در این شرایط می‌تواند بساط حکومت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در هم بیچد و زمینه به قدرت رسیدن جریان‌های خارج‌نشین قدرت و فرصت‌طلب را فراهم نماید. برای این جریان‌های برانداز قدرت‌طلب موج‌سوار خارج‌نشین مبارزات مردم ایران در داخل کشور تا جایی مهم است که باعث بسترسازی حاکمیت آنها بشود. به بیان دیگر در رویکرد این جریان‌های برانداز و قدرت‌طلب و موج‌سوار خارج‌نشین کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی تنها کارشان سرنگون کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و واگذار کردن قدرت به آنهاست. لذا از اینجاست که برای آنها کمک‌های قدرت‌های خارجی در راستای کسب قدرت سیاسی بیشتر از حتی کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی دارای ارزش می‌باشد. ما حاصل آنچه که فوقاً در خصوص پیدایش خشونت‌گرائی و رشد آن در

ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ گفته شده اینکه پیدایش خشونت‌گرائی در این ابرحرکت اعتراضی ملی به عنوان یک سنتز مولود این عوامل می‌باشد:

اول - تزریق خشونت به صورت مکانیکی و استاتیک از بالا توسط دستگاه‌های سرکوب گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که خود این تزریق خشونت به صورت یک طرفه توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن هم در شرایطی که مردم ایران (نسبت به پتانسیل عظیم شرایط عینی) در ضعف شرایط ذهنی (که شامل ضعف در آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی سراسری و رهبری دینامیک درون‌زا می‌شود) به سر می‌برند خود این امر بسترساز ظهور و تکوین برخوردهای عکس‌العملی می‌شود آنچنانکه جامعه بزرگ ایران در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) حیات حرکت‌های خیزشی و جنبشی به کرات این مهم را با گوشت و پوست و استخوان خود آن را تجربه کرده‌اند و از این بابت هزینه‌های کمرشکنی هم پرداخت کرده‌اند. بر این مطلب بیافزائیم که «در اینجا ما خشونت‌گرائی را در عرصه سیاسی - اجتماعی دنبال می‌نمائیم نه در عرصه اجتماعی صرف یا به صورت فردی بنابراین از همین جا است که اگر خشونت به عنوان یک موضوع اجتماعی - سیاسی یا سیاسی - اجتماعی بخواهیم در جامعه ایران دنبال بکنیم در کالبد شکافی این موضوع باید به ریشه‌های خشونت‌گرائی در عرصه فرهنگی و مذهبی و بویژه تاریخی توجه ویژه داشته باشیم» چراکه به قول جلال آل احمد (در ابتدای کتاب «غرب‌زدگی») تاریخ ایران پیوسته مورد هجومه نظامی ایل‌ها و آل‌ها بوده است و همین هجومه ایل‌ها و آل‌ها تاریخ گذشته ایران را ساخته است البته در ادامه داوری جلال آل احمد باید بگوئیم از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ الی الان هم این هجومه ایل‌ها و آل‌ها بدل به دخالت قدرت‌های امپریالیستی و هجومه نیروهای سازمان‌یافته نظامی و سرکوب‌گر شاه و شیخ شده است و به جز ۲۷ ماه عمر دولت مصدق مردم ایران

هرگز به صورت دینامیک و دموکراتیک به دست خود نتوانسته‌اند در تعیین سرنوشت سیاسی خود مستقل از قدرت‌های سرکوبگر (ایل‌ها و آل‌ها و امپریالیست جهانی و نیروهای سرکوبگر سازمان‌یافته شاه و شیخ حاکم) اراده ملی خودشان را آگاهانه به نمایش بگذارند و نتوانسته‌اند نه تنها دموکراسی حتی به صورت حداقلی در جامعه بزرگ ایران تجربه کنند بلکه برعکس در طول هزاران سال گذشته و پیوسته و علی‌الدوام فقط و فقط سرکوب و قهر و خشونت را تجربه کرده‌اند.

پرواضح است که حداقل فونکسیون و کارکرد این تجربه تاریخی خشونت‌زائی در مردم و جامعه بزرگ ایران چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی گرایش به خشونت‌گرائی است و قطعاً (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید) تا زمانی که توسط یک تحول عظیم فرهنگی دینامیک تکوین یافته از پائین «در راستای دموکراتیزاسیون کردن شرایط ذهنی» در جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران شکل‌نگیرد مقابله کردن با روانشناسی خشونت‌گرائی در جامعه ایران چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی و اجتماعی امری غیر ممکن می‌باشد. قابل ذکر است که جلال آل احمد در کتاب «حسی در میقات» خود فلسفه ذبح گوسفندان در منا در حج تمتع توسط حاجیان در راستای خشونت‌زدائی افراد تعریف می‌نماید که به باور ما داوری صحیحی نمی‌باشد. جلال آل احمد در آنجا بر این باور است که افراد انسانی در یک جایی باید خشونت‌گرائی خود را تخلیه نمایند. از نظر او کشتار گوسفندان در منا در حج تمتع توسط حاجیان در راستای تخلیه همین خشونت‌گرائی افراد می‌باشد. بی‌تردید در داوری ما در پاسخ به این داوری جلال آل احمد «خشونت‌زدائی توسط خشونت دیگر افول نمی‌کند بلکه تنها و تنها توسط تحول فرهنگی دموکراتیک در راستای دموکراتیزاسیون کردن جامعه است که می‌توان خشونت‌گرائی در جامعه را چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی تحت کنترل قرار

داد». معنای دیگر این حرف آن است که خشونت‌گرائی فردی باید در کادر خشونت‌زدائی جامعه کنترل بشود آنچنانکه خشونت‌زدائی اجتماعی تنها توسط تحول ساختاری فرهنگی به صورت دموکراتیک امکان پذیر می‌باشد.

باری یکی دیگر از عواملی که در طول هزار سال گذشته حیات تاریخی جامعه بزرگ ایران این خشونت‌گرائی را به صورت فردی و اجتماعی افزایش داده است «خشونت‌گرائی مکتوم اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام دگماتیست روایتی، اسلام دگماتیست زیارتی، اسلام دگماتیست مداحی‌گری و اسلام دگماتیسم ولایتی حوزه‌های ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی بوده است» که به صورت مشخص از قرن چهارم توسط خاندان آل بویه بود که بازوی ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی در کنار بازوی آهنین سرکوبگر قدرت سیاسی و در راستای نهادینه کردن قدرت سیاسی سرکوب‌گرایانه و ضد مردمی حاکم تکوین پیدا کرد و البته در دوران صفویه این موضوع در تمامی جوانب آن توسط رژیم ضد مردمی صفویه نهادینه فقهی و روحانیتی شد که برای فهم جوهر خشونت‌گرائی اسلام دگماتیسم فقهاتی حوزه‌های ارتجاعی فقهی در طول هزار سال گذشته تنها کافی است که به کالبد شکافی خشونت‌گرائی دو اسلام فقهاتی - حکومت شیعه و سنی تحت عنوان «داعش شیعی و داعش سنی» بپردازیم که از بعد از انقلاب ۵۷ با حاکمیت روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه (تحت هژمونی خمینی و در چارچوب نظریه استبدادساز و خشونت‌آفرین ولایت فقیه خمینی) بر قدرت سیاسی بود که برای اولین بار در تاریخ تکوین حوزه‌های فقهی شیعه و سنی روحانیت دگماتیست و ارتجاعی توانستند به صورت بلاواسطه قدرت سیاسی را تجربه کنند، چراکه بدون تردید اگر بخواهیم منصفانه داوری کنیم باید بگوئیم که در طول ۴۴ سال گذشته که «اسلام داعشی شیعه (و سپس اسلام داعشی سنی)

بر منطقه به قدرت سیاسی دست پیدا کرده‌اند حجم خشونت‌گرایی فردی و اجتماعی آنها با هیچ برهه‌ای از تاریخ بشر (حتی قرون وسطی و جنگ‌های صلیبی و جنگ‌های امپریالیستی) قابل مقایسه نیست؛ که صد البته آنچنانکه گفتم ریشه خشونت‌گرایی در طول ۴۴ سال گذشته در این منطقه فقط و فقط ریشه در اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقه‌ای حوزه فقهی شیعه و سنی دارد. یادآوری می‌کنیم که بیش از ۸۰ درصد این فقه و فقه‌های حوزه فقهی جوهر قدرت‌طلبانه اجتماعی دارد و البته کمتر از ۲۰ درصد این فقه فقه فقه‌های حوزه‌های فقهی هم که صورت فردی دارند باز (به خاطر اینکه مبانی این اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقه‌های حوزه‌های فقهی بر «اسلام تقلیدگرا و تبعدگرا و تکلیف‌محور» استوار می‌باشد) در دیسکورس و ادبیات حوزه فقهی و اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقه‌ای «عقلانیت و اراده و انتخاب و آزادی انسان‌ها نه به صورت فردی و نه به صورت اجتماعی هیچگونه جایگاهی ندارد» در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که در تحلیل نهائی نه تنها ۸۰ درصد فقه دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهی که جوهر قدرت‌طلبانه اجتماعی برای روحانیت حوزه‌های فقهی دارند که سنتز آن خشونت‌گرایی مطلق حکومتی در رژیم مطلقه فقه‌ای می‌باشد (آنچنانکه در طول ۴۴ سال گذشته مردم نگون‌بخت ایران تجربه کرده‌اند) حتی همان کمتر از ۲۰ درصد فقه فردی حوزه‌های دگماتیست و ارتجاعی هم در تحلیل نهائی «منبع خشونت‌گرایی و تقلیدگرایی و انتقام‌گرایی و بی‌ارادگی افراد» می‌باشد.

پر واضح است که برای جامعه‌ای مثل جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران که بیش از هزار سال است که (از قرن چهارم آل بویه تا به امروز) «فرهنگ‌اش با اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقه‌ای خشونت‌گرا و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبعدگرا عجین شده است». هرگز و هرگز بدون یک تحول عظیم و ساختاری فرهنگی تکوین

یافته از پائین بر پایه اسلام بازسازی شده و تطبیقی و غیر فقه‌ای و دموکراتیک (همان هدف و برنامه و آرمانی که معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی در قرن بیستم دنبال می‌کردند و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته از خرداد ۵۵ الی الان چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران و در قرن بیست یکم در ادامه راه آن معلمان کبیرمان به دنبال آن هست) امکان دموکراتیزاسیون و خشونت‌پرهیزی فردی و اجتماعی مردم ایران وجود ندارد و قطعاً هر گونه تلاش در جهت تحول دینامیک و ساختاری چه در عرصه اجتماعی و چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی بدون این تحول عظیم ساختاری دینامیک تکوین یافته از پائین فرهنگی امری سترون و آب در هاون کوبیدن می‌باشد. آنچنانکه حداقل در ۱۵۰ سال گذشته جامعه سیاسی و روشنفکری ایران آن را دنبال کرده‌اند و باعث شده است که در ۱۵۰ سال گذشته ناکام و شکست خورده باشند و هرگز و هرگز نتوانند از طریق کسب قدرت سیاسی و یا مشارکت در قدرت سیاسی و یا حمایت از حکومت‌های استبدادی شاه و شیخ از بالا تحت عنوان به اصطلاح اصلاح‌طلبی و اصلاح‌پذیری در کشور ایران به حداقل دستاورد دموکراتیک در جامعه ایران دست پیدا کنند. متأسفانه و متأسفانه شکست مصدق بزرگ در ۲۷ ماه دولت‌اش در راستای نهادینه کردن دموکراسی در جامعه ایران هم باید در این رابطه تحلیل نمائیم چراکه مصدق هم مانند دیگر کنش‌گران جامعه روشنگری و روشنفکری ایرانی به دنبال تحول سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران از بالا بود که البته شکست خورد و ناکام ماند و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (توسط دربار و دو امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا و انگلیس و حمایت همه جانبه روحانیت و حوزه‌های فقه‌ای شیعه از این کودتا) حداقل هزینه‌ای بود که مردم نگون‌بخت ایران و مصدق بزرگ در این

رابطه پرداخت کردند، همان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که بسترساز تکوین ظهور خشونت سیاسی به صورت سازماندهی شده توسط نهادهای امنیتی مثل ساواک شاه و نهادهای شانزدگانه امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.

پر پیداست که می‌توانیم از استبداد سیاسی حاکم «چه به شکل مستبدی و چه به شکل دیکتاتوری و چه بشکل توتالینری» (که با ظهور روحانیت از سال ۵۷ در جامعه ایران مادیت پیدا کرده است) به عنوان اوج ریشه خشونت‌گرایی سیاسی و فرهنگی و تاریخی در جامعه ایران تعریف بکنیم و البته در این رابطه «اوج فاجعه در اینجاست که هنوز که هنوز است حتی کنش‌گران فرصت‌طلب خارج‌نشین به اصطلاح جامعه فرهنگی امروز جامعه ایران در این شرایط تندپیچ حرکت تاریخ ایران در راستای مقابله با ریشه‌های استبداد حاکم (سه مؤلفه‌ای استبداد سیاسی، استبداد اجتماعی و استبداد دینی) و خشونت‌گرایی (مانند ۴۴ سال گذشته) به مردم نگون‌بخت ایران آدرس اشتباهی می‌دهند تا پروژه خیانت تاریخی و سیاسی گذشته خودشان را پاک کنند و بتوانند نجاست‌های سیاسی که در دهه ۶۰ در حمایت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به تن مالیده‌اند پاک سازند. که به عنوان مثال می‌توانیم به برخورد حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) اشاره کنیم که چند پیش در داوری خود و مقایسه بین حکومت شاه و شیخ در ایران به جای اینکه با ترازوی استبداد و خشونت بین حکومت شاه و شیخ به داوری بپردازد (آگاهانه برای پاک کردن نجاست سیاسی دهه شصت خود و به خصوص در جریان کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی پسا بهار ۱۳۵۹ خمینی که خود او در کنار حسن آیت به عنوان مریدان محمد تقی مصباح یزدی از نظریه‌پردازان نهادینه کردن خشونت در دانشگاه‌های کشور بودند) با ترازوی فقه و اصول (حوزه‌های دگماتیست و ارتجاعی فقهی که آبشخور اصلی فرهنگی و مذهبی خشونت و

استبداد سیاسی و اجتماعی می‌باشد) به داوری بین شاه و خمینی پرداخت و اعلام کرد که خمینی بزرگترین حاکم دانشمند تاریخ ایران بوده است. و لذا (از نظر او خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی دست‌ساز خمینی از شاه و رژیم پهلوی برتر است پس در نهایت در برابر رژیم شاه باید از رژیم خمینی دفاع و حمایت بکنیم). «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»

باری در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال حیات سیاسی - اجتماعی خود (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان چه در فرایند درونی و چه در فرایند برونی حرکت خود و چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام (با تاسی از رویکرد معلم کبیرمان شریعتی) بر این باور بوده و هست که «هرگز از دل خشونت و تفنگ و چریک‌گرایی و ارتش خلقی و جنگ درازمدت توده‌ای و تحزب‌گرایانه استاتیکی تکوین یافته از بالای لنینیستی نمی‌توان برای جامعه ایران دموکراسی و آزادی و سوسیالیسم و رهائی به ارمغان آورد» تنها و تنها در چارچوب شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی، برابری» آن هم تکوین یافته به صورت دینامیک با سلاح آگاهی و خودآگاهی فردی و اجتماعی است که می‌توان تئوری تغییر تاریخی در جامعه بزرگ ایران بازسازی کرد و شرایط برای اولویت و برتری شرایط ذهنی بر شرایط عینی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌پردازی و نظریه‌پردازی و راهبری «نه رهبری» پیشگامان) ایجاد کرد. بی‌شک فقط بدین صورت است که می‌توان شرایط برای خشونت‌پرهیزی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی در جامعه بزرگ ایران چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی و سیاسی فراهم کرد. برای فهم بیشتر این موضوع تنها کافی است که بر پایه همین آفت خشونت‌گرایی در حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی مردم ایران در سه دهه گذشته (از

نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) موضوع خشونت‌گرایی به عنوان یک آفت عمده در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مورد ارزیابی قرار بدهیم. همان آفتی که بدون تردید یکی از عوامل اصلی بوده است که در طول چهار ماه گذشته باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در عرصه میدانی شده است چراکه عرصه خشونت‌گرایی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ آنچنان در طول چهار ماه گذشته گسترش پیدا کرده است که با نگاهی هر چند اجمالی ما می‌توانیم این خشونت‌گرایی را چه در عرصه برخوردهای فیزیکی میدانی و چه در عرصه شعارهای حرکت و چه در عرصه تک مؤلفه‌ای سلبی بودن جوهر مبارزه کنش‌گران و چه در عرصه رهبرگرایی بیرون از جنبش و بیرون از مرزها به جای رهبرگرایی درون‌زای تکوین یافته از پائین مشاهده کنیم.

دوم - یکی دیگر از عواملی که باعث رشد خشونت‌گرایی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است «موضوع هرم ساختاری دو مؤلفه‌ای (ترکیبی «خیزشی - جنبشی») این ابرحرکت می‌باشد، فراموش نکنیم که (آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم) ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ (در ادامه تشییع جنازه مهسا امینی در سقز و سپس سنج و کرمانشاه و غیره) «با جوهر خیزشی و خود به خودی و تمیزه و بدون برنامه‌ریزی و هدف مشخص شروع شد» و تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ (که جنبش دانشجویی با بازگشایی دانشگاه‌ها تمام قد به صورت جنبشی وارد میدان شد) برای مدت دو هفته این ابرحرکت ضد استبدادی «تنها به صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی» ادامه پیدا کرد و البته در طول چهارماه گذشته این مؤلفه خیزشی (حداقل در قاعده هرم ساختاری آن) باقی ماند و تأثیرگذار در همه ابعاد حرکت کنش‌گران آن (در عرصه شکل مبارزه تظاهرات خیابانی) بوده است. اما از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود تمام قد جنبش دانشجویی در کنار جنبش

معلمان و جنبش کارگری «در هرم ساختاری ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ تغییراتی کیفی شکل گرفت» زیرا ورود جنبش‌های مطالبه‌محور تحت رهبری جنبش دانشجویی با حفظ جوهر جنبشی خود به عرصه میدانی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ علاوه بر «دو مؤلفه‌ای شدن هرم ساختاری» این ابرحرکت ضد استبدادی (به صورت ترکیبی «خیزشی - جنبشی») و علاوه بر دو مؤلفه‌ای شکل مبارزه (به صورت تظاهرات خیابانی و اعتصاب در دانشگاه‌ها توسط جنبش دانشجویی و در مدارس توسط جنبش معلمان و دانش‌آموزی و در بخشی از صنایع و کارگاه‌های تولیدی توسط جنبش کارگری و در بخشی از بازار کشور توسط کسبه و غیره) و علاوه بر دو مؤلفه‌ای شدن شعار محوری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (یعنی مؤلفه فمینیستی با شعار «زن، زندگی، آزادی» و مؤلفه دموکراتیک با شعار «زن، آزادی، برابری») با پیوند فراگیر شاخه زنان جنبش دانشجویی و شاخه زنان جنبش معلمان و دانش‌آموزی به جنبش زنان حاضر در عرصه میدانی ابرحرکت اعتراضی «شرایط برای تحول ساختاری خود جنبش زنان ایران هم در این ابرحرکت اعتراضی از صورت خیزشی قبلی خود (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) به صورت جنبشی فراهم گردید». قابل ذکر است که جنبش زنان ایران در طول دو هفته آغازین تکوین ابرحرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ با جوهر خیزشی (و تمیزه و خود به خودی و با شعارهای پراکنده و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی و بدون مانیفست مشخص) هدایت امواج اعتراضات خیزشی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم را در دست گرفت و تنها به خاطر داغ بودن تنور ضد آپارتاید جنسیتی (بر علیه رژیم آپارتاید تو در توی حاکم) مولود قتل حکومتی مهسا امینی بود که جنبش زنان ایران با ضعف موقعیت ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و هماهنگی شعارها و تدوین نقشه راه و شکل‌یابی رهبری و غیره)

توانست به صورت مکانیکی در جایگاه رهبری آن حرکت تک مؤلفه‌ای خیزشی قرار بگیرد و هدایت امواج اعتراضات خیزشی و خود به خودی مردم برای مدت دو هفته در دست بگیرد. اما از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود سراسری شاخه زنان جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و دانش‌آموزی به عرصه میدانی این ابرحرکت ضد استبدادی «جنبش زنان ایران دچار تحول جنبشی در عرصه هرم ساختاری و سازمان‌یابی و آگاهی‌گری شد.»

بر این مطلب بیافزاییم که متأسفانه در طول سه دهه گذشته «حیات جنبشی و خیزشی» گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (یعنی از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) به علت ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و هدایت‌گری و گفتمان‌سازی و تئوری‌پردازی و تدوین شعار و نقشه راه و تاکتیک و استراتژی و برنامه و رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین و غیره) نه تنها همه این حرکت‌ها (چه جنبشی و چه خیزشی) در فرایند اولیه تکوین خود «صورت خود به خودی و دفعی و خیزشی داشته‌اند» مهم‌تر اینکه همین امر باعث گردیده تا «جوهر خیزشی حتی در حرکت‌های کاملاً جنبشی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) هم دُزی از جوهر خیزشی وجود داشته باشد». طبیعی است که این موضوع زائیده همان ضعف شرایط ذهنی و برتری «موقعیت عینی» نسبت به «موقعیت ذهنی» به عنوان موتور حرکت کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور می‌باشد، بیافزاییم که حرکت خود به خودی و دفعی و تصادفی و بدون برنامه‌ریزی و سازمانی‌یابی و تدوین نقشه راه و استراتژی و تاکتیک و به خصوص خلاء رهبری درون‌زا و تکیه کردن بر رهبری برونی و کسب آگاهی از طریق بوق‌های امپریالیسم خبری و ماهواره‌های خارج از کشور به جای ایجاد

شبکه‌های اجتماعی واقعی و مجازی در داخل کشور (که خود می‌تواند شرایط برای ظهور و تکوین رهبری درون‌زا و دینامیک و در ادامه آن شرایط برای هدف‌دار شدن حرکت و تدوین استراتژی و تاکتیک مشخص در مبارزه بشود) و همچنین شکل‌گیری مبارزه استاتیک و خشونت‌گرا به جای مبارزه دموکراتیک و خشونت‌پرهیز همه از آفت‌های حرکت‌های خیزشی می‌باشند که «تنها با استحاله جنبشی دینامیک و دموکراتیک آن حرکت‌ها است که این آفات‌های مبارزه می‌تواند به چالش کشیده بشود.»

باری از اینجاست که باید بگوئیم یکی از عوامل مهمی که در طول چهار ماه گذشته باعث روند خشونت‌زائی و خشونت‌گرایی کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است همین «وجود قطب خیزشی» در هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد. زیرا همین «قطب خیزشی» در طول چهار ماه گذشته به عنوان «آبشخور تکوین و گسترش خشونت‌گرایی و خشونت‌زائی حرکت کنش‌گران بوده است». برای فهم بیشتر این داوری ما کافی است که توجه داشته باشیم که «حرکت‌های جنبشی دینامیک مطالبه‌محور (خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) صنفی و مدنی و سیاسی در طول ۵ سال حیات خود (از تابستان ۵۶ تا شهریور ۱۴۰۱) با آن همه گستردگی حتی برای یکبار هم (با تحریکات فراگیر دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از طرف کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک به خشونت کشیده نشد» زیرا «کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک در برابر سرکوب فراگیر دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (بطوریکه در جنبش‌های دینامیک معلمان و بازنشستگان و کارگران نیشکر هفت تپه و کامیونداران در سال‌های ۹۷ تا ۱۴۰۱ شاهد بودیم) آنچنان پیش رفتند که توانستند توسط تقویت

موقعیت ذهنی خود (اعم از سازمان یابی و آگاهی یابی و راهبری و رهبری درونزا) به صورت موردی و موضعی (نه سراسری و نهادینه شده) رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر این رژیم را وادار به عقب‌نشینی کنند و توانستند مطالبات خودشان را به رژیم تحمیل نمایند و رژیم مطلقه فقهاتی را در برابر خواست‌های خود حاضر به عقب‌نشینی سازند. بنابراین در مقایسه بین جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی «پنج سال گذشته (تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) قبل از تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (از ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱) با ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «یکی از عواملی که باعث خشونت‌زائی و خشونت‌گرایی (چه به صورت مکانیکی و چه به صورت دینامیکی) در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول چهار ماه گذشته حیات آن شده است همین جوهر خیزشی موجود در این ابرحرکت چه به صورت تک مؤلفه‌ای (در ۱۴ روز آغازین تکوین آن از ۲۶ شهریور تا نهم مهر ۱۴۰۱) و چه به صورت دو مؤلفه‌ای (از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد) بوده است» و البته همین موضوع باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (از چهارم آبان ۱۴۰۱ به بعد) شده است. بی‌تردید تا زمانی که که توسط تدارک شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) امکان استحاله بخش خیزشی کنش‌گران به بخش جنبشی دینامیک فراهم نشود و گسترش خشونت‌گرایی چه در عرصه میدانی و چه در عرصه شعارها و تعیین تاکتیک و استراتژی امری طبیعی خواهد بود. در این رابطه سخن آخر ما با کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این است که «مهم‌ترین معلم و راهنمای ما برای آفت‌زدائی از خشونت‌گرایی میدانی و شعارها و هدف و برنامه و تعیین تاکتیک و استراتژی

تاسی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به حرکت‌های پنج ساله جنبشی دینامیک (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و مستقل و رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) می‌باشد». چراکه تجربه پنج ساله حرکت‌های دینامیک مطالبه‌محور گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش معلمان، جنبش کارگری، جنبش بازنشستگان، جنبش کارمندی و جنبش دانشجویی و غیره) نشان داده است که (برعکس آنچه که طرفداران رویکرد حرکت‌های اعتراضی مکانیکی با راهبری از راه دور خارج‌نشین‌ها برانداز قدرت‌طلب یا داخل‌نشین‌های فرصت‌طلب اصلاح‌طلب حکومتی تبلیغ می‌کنند) جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین در جامعه ایران حتی در این شرایط که موقعیت عینی بر موقعیت ذهنی غلبه دارد نه تنها دست یافتنی می‌باشد بلکه باید از آن به عنوان تنها راه مبارزه دموکراتیک و دینامیک و خشونت‌پرهیز که می‌تواند جامعه ایران را در تحلیل نهائی به چشمه آب برساند تعریف بکنیم.

سوم - عامل سومی که باعث رشد خشونت‌گرایی در طول چهارماه گذشته در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است «سلبی بودن گفتمان ضد استبدادی حاکم بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (در خلاء گفتمان ایجابی و اثباتی و خلاء جایگزینی دموکراسی‌خواهی) است». بی‌شک همین «تک مؤلفه‌ای بودن گفتمان سلبی حاکم» بر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در کنار «خلاء رهبری سراسری درون‌زای تکوین یافته از پائین باعث شده است تا در طول چهار ماه گذشته شرایط برای نفوذ جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین جهت موج‌سواری بر حرکت مردم ایران

در داخل کشور فراهم بشود. همان جریاناتی که مبارزه مردم ایران را تنها تلاشی برای سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و به قدرت رسیدن آن موج سواران تعریف می‌کنند و با سر دادن شعارهایی مثل «قیام تا سرنگونی» یا «اتحاد تا سرنگونی» تمام هم و غم‌شان سازماندهی خشونت متقابل و تشویق جوانان و مردم به در پیش گرفتن راه‌های مقابله خشونت به امید سرنگونی سریع می‌باشد. پر واضح است که ورود احزاب مسلح کرد و طوایف مسلح بلوچ و غیره به عرصه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ هم باید در این رابطه تحلیل و تفسیر بکنیم، بنابراین تک مؤلفه‌ای شدن گفتمان سلبی بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی عامل شکل‌گیری شعارهای خشونت‌زا توسط کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ضد استبدادی شده است مثل شعارهای: «امسال سال خونه - خامنه‌ای سرنگونه» یا «می‌کشیم، می‌کشیم آنکه خواهرمان کشت» یا «می‌کشیم، می‌کشیم آنکه برادرمان کشت» یا «توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید کشته شه» یا «توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه». آنچه که به صورت فرموله شده می‌توانیم در این رابطه بگوئیم اینک:

اولاً اکثر شعارهای مطرح شده توسط کنش‌گران در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «عجولانه و خام و حتی فاقد خواسته‌های مشخص سیاسی و اجتماعی می‌باشند».

ثانیاً عمومی‌ترین شعار مطروحه در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شعار «زن، زندگی، آزادی» است که یک شعار عام و کلی و گنگ و انطباقی و وارداتی می‌باشد که هر کس (از راست راست تا چپ چپ) می‌تواند بنابه سلیقه و خواست خود آن را تفسیر کند. یادمان باشد که زمانی که شعار روشن و شفاف نباشد هر چند هم که ظاهری ساده و زیبا هم داشته باشد نمی‌تواند زمینه همه‌گیری و توده‌ای شدن پیدا کند.

ثالثاً شعارهای این ابرحرکت در طول چهار ماه گذشته

«شعارهای فریادی است» که به صورت خودرو توسط کنش‌گران ساخته شده است یعنی «شعارهای نوشتاری نیستند» که از قبل توسط راهبران و رهبران درون‌زای تکوین یافته از پائین برنامه‌ریزی شده باشند. عنایت داشته باشیم که در حرکت‌های برنامه‌ریزی شده شعارهای فریادی و میدانی انعکاس شعارهای نوشتاری می‌باشند اما در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در چهار ماه گذشته موضوع صورت عکس داشته است. رابعاً در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی «شعارها سازمان‌یافته نیستند» یعنی هر گروه و هر محله برای خود به صورت خود به خودی و خودرو شعاری درست کرده و توسط آن خواسته‌های خود را فریاد می‌زنند که این یک آفت است.

خامساً اگرچه در تحلیل نهائی «اکثریت این شعارها جوهر فمینیستی دارند ولی در این رابطه هم ضعف شعارهای فمینیستی در این است که این شعارها محدود به پوشش و کشف حجاب شده است در حالی که شعارهای فمینیستی هم باید در راستای به چالش کشیدن آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه حقوق و آزادی و عدالت‌طلبی و دموکراسی و حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران باشد نه کشف حجاب آنچنانکه لیبرال فمینیست‌های فرصت‌طلب خارج‌نشین بر طبل آن می‌کوبند».

سادساً لازم است که توجه داشته باشیم که حتی شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و یا «مرگ بر استبداد» و غیره هم تا زمانی که در کنار شعارهای جایگزینی «برابری و آزادی و دموکراسی خواهی» مطرح نشوند، نمی‌توانند شعارهای استراتژیکی باشند.

سابعاً خود طرح بعضی از شعارها به صورت مستهجن و فحاشی آن هم با استفاده از سخیف‌ترین واژه‌ها چه به صورت دیوار نویسی و چه به صورت نقل در فضای مجازی و چه بعضاً و گاهی به صورت فریادی در میدان (که متأسفانه و متأسفانه باید بگوئیم در تاریخ ۱۵۰

ساله حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بی مانند می باشد) خود نشان دهنده آن است که کنش گران با هدف انتقام گیری از رژیم مطلقه فقهاتی وارد مبارزه سیاسی - اجتماعی شده اند نه برای دستیابی به اهداف مشخص آزادی خواهانه و برابری طلبانه.

چهارم - چهارمین عاملی که باعث رشد خشونت گرائی در طول چهارماه گذشته حیات ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است «عمده بودن جنبش خیابانی (یا تظاهرات خیابانی) در برابر فرعی شدن جنبش اعتصابی کارگری و کارمندی و خلاء جنبش اعتصابی سراسری و فراگیر اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) است». طبیعی است که همین عمده شدن جنبش خیابانی (یا تظاهرات خیابانی) اولین فونکسیون منفی که می تواند به همراه داشته باشد اینکه (در شرایطی که در عرصه میدانی توازن قوا به سود بالائی های قدرت می باشد و در شرایطی که کنش گران میدانی این تظاهرات خیابانی در برابر نیروهای سرکوبگر سازمان یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدون سازمان یابی سراسری می باشند) عمده شدن جنبش خیابانی یا تظاهرات خیابانی شرایط و فضا برای کشتار و دستگیری و سرکوب همه جانبه این کنش گران توسط دستگاه های چند لایه ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می سازد. البته در جنبش اعتصابی (برعکس جنبش خیابانی) اوضاع کاملاً عکس می باشد، چراکه:

اولاً در جنبش اعتصابی کنش گران به صورت مستقیم در برابر نیروهای سرکوبگر حاکم قرار ندارند و این برعکس کنش گران جنبش خیابانی است که مستقیم و عیان در برابر نیروی های سرکوبگر قرار دارند.

ثانیاً در جنبش اعتصابی هزینه سرانه مشارکت افراد در مبارزه کاهش پیدا می کند و حداکثر هزینه فقط به چالش کشیده شدن حقوق و دستمزد آنها توسط کارفرماهای حکومتی می باشد در صورتی که در جنبش

خیابانی هزینه سرانه مشارکت گاهها به قیمت جان و همه زندگی کنش گران تمام می شود.

ثالثاً عنایت داشته باشیم که راه ورود توده ها به صورت گسترده و فراگیر به صحنه مبارزه این است که منهای اینکه باید انگیزه ورودشان به مبارزه در چارچوب زندگی ملموس آنها مادیت پیدا کند (نه به صورت مجرد و انتزاعی) مهم تر اینکه توسط شکل مبارزه نباید هزینه بیرون از طاقت شان بر آنها تحمیل بشود. برای مثال در این شرایط که نیروی کار جامعه بزرگ ایران اعم از کارگری و کارمندی به علت ضعف در شرایط ذهنی (اعم از سازمان یابی و آگاهی یابی) امکان اعتصاب همگانی و سراسری ندارند و حتی آن بخش اکتیو جنبش کارگری و کارمندی کشور هم که وارد مبارزه مطالبه محور شده اند، مجبورند به صورت تکه تکه و جدا از هم (توسط جنبش کارگاهی نه جنبش طبقه ای و اردوگاهی) عمل کنند، اگر با مطالبات صنفی شان پا به میدان بگذارند منطقاً با شدت کمتری سرکوب خواهند شد. لذا بهتر است که حتی «همین حرکت اعتراضی آنها با شکل اعتصابی هم ابتدا به صورت جنبش مطالبه محور صنفی صورت بگیرد و در ادامه در پروسه مبارزه جوهر سیاسی پیدا کند». نگاهی هر چند اجمالی به حرکت های اعتراضی و اعتصابی کنش گران اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) در طول چهار ماه گذشته حیات ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این واقعیت را برای ما آفتابی می سازد که «به جز جنبش معلمان و جنبش دانشجویی هیچ کدام از جنبش های اعتراضی اردوگاه نیروی کار جامعه ایران (که به صورت تکه تکه و کارگاهی و جدای از هم در چهار ماه گذشته دست به اعتراض و اعتصاب زده اند) با مطالبه سیاسی وارد این ابرحرکت اعتراضی نشده اند». (حتی کامیونداران و کسبه بازار). بلکه برعکس «همه آنها حرکت اعتراضی خودشان در ابتدا به صورت مطالبات صنفی شروع کرده اند و در ادامه توانستند در حاشیه آن مبارزه

مطالبه‌محور صنفی خود از مطالبات سیاسی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ حمایت نمایند». دلیل این امر هم آن می‌باشد که «اگر کنش‌گران این حرکت‌های مطالبه‌محور اردوگاه نیروی کار (اعم از کارمندی و کارگری) کشور از همان آغاز بخواهند مبارزه خودشان را در این شرایط به جای خواسته‌های صنفی با خواسته سیاسی شروع نکنند نه تنها در حداقل زمان ممکن توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب می‌شوند بلکه مهمتر اینکه اصلاً حرکت آنها در همان کارگاه‌های جدا از هم و تکه تکه شده‌شان هم نمی‌تواند باعث حمایت نیروهای کار خود آن کارگاه‌ها و اداره‌ها و غیره بشود». یادمان باشد در فضای سیاسی (مثل شرایط امروز جامعه ایران) هیچ مطالبه صنفی و مدنی و حقوقی نیست که کاتالیزوری برای اعتلای حرکت سیاسی یا استحاله حرکت صنفی به سیاسی نباشد. البته معنای دیگر این حرف هم آن است که «در شرایط ملتهب فضای سیاسی امروز جامعه ایران هیچ حرکت مطالبه‌محور صنفی و مدنی و حقوقی بدون جوهر سیاسی مادیت پیدا نمی‌کند هر چند که ممکن است در فضای عادی مبارزات مطالبه‌محور صنفی و مدنی و حقوقی نیروی کار جامعه بزرگ ایران بدون جوهر سیاسی مادیت پیدا کنند»، بنابراین از اینجاست که در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) کارمندان و کارگران برای پیوستن به جنبش سراسری ضد استبدادی مردم ایران ابتدا با طرح مطالبات صنفی خود قدم به جنبش ضد استبدادی می‌گذاشتند که به علت شرایط انقلابی حاکم بر فضای جامعه ایران با ورود مطالبه‌محور صنفی آنها به آن ابرجبهه ضد استبدادی سال ۵۷ در حداقل زمان ممکن حرکت اقتصادی و صنفی آنها بدل به یک حرکت عظیم سیاسی می‌شد زیرا همین که اقشار متعدد توده‌های مردم هریک با مطالبات صنفی و مدنی و حقوقی خود به میدان بیایند

حداقل فونکسیون حرکت آنها تشدید بحران رژیم در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌شود و دلیل این امر هم آن است که در شرایط فضای ملتهب سیاسی یا در شرایط انقلابی جامعه دیگر رژیم نمی‌تواند همه را دستگیر کند و نمی‌تواند مطالبات حتی صنفی و مدنی و حقوقی آنها را پاسخگو باشد و نمی‌تواند همه را سرکوب کند و یا همه را بکشد. حرف طلایی مهاتما گاندی در جریان انقلاب هندوستان بر علیه امپریالیسم انگلیس این بود که «همه را نمی‌شود کشت و همه را نمی‌توان به زندان انداخت و همه را نمی‌توان خفه کرد»، مهاتما گاندی در جریان شکستن قانون نمک در هندوستان بود که خطاب به مردم به پا خاسته هندوستان گفت: «اگر من به شما گفته بودم بیایید اینجا در مقابل حکومت انگلیس بایستید چند نفر از شما اینجا حاضر می‌شدید؟ آیا من حالا می‌توانستم آزاد باشم و یا اینکه ماموران انگلیسی مرا بلافاصله دستگیر می‌کردند؟ این که آنها (انگلیسی‌ها) امروز سرگیجه گرفته‌اند علتش این است که ما اصلاً نمی‌خواهیم دست به خشونت ببریم حتی اگر آنها (انگلیسی‌ها) ما را بزنند ما دست به خشونت نمی‌زنیم.»

باری بدین ترتیب بود که نه تولستوی و نه گاندی هرگز معتقد به دست بردن در خشونت توسط کنش‌گران میدانی مبارزه رهایی‌بخش نبودند و باز در همین رابطه بود که نلسون ماندلا رهبر انقلاب ضد آپارتاید آفریقای جنوبی علناً شعار داد که «می‌بخشیم، اما فراموش نمی‌کنیم» و همچنین به همین دلیل بود که مردم ایران در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ با شعار «برادر ارتشی چرا برادر کشی؟ و با گل گذاشتن در لوله‌های تفنگ سربازها ارتش عظیم رژیم پهلوی از درون متلاشی کردند». یادمان باشد به گواه حتی ژنرال‌های ارتش شاه که امروز خارج‌نشین می‌باشد دلیل اصلی فروپاشی ارتش شاه در سال ۵۷ این بود که شاه دستور داد که برای هفته‌ها و ماه‌ها در مقابل تظاهرات توده‌های مردم

ایران نگه دارند. زیرا نیروهای مسلح ارتش شاه عمدتاً از سربازانی بودند که آنها بچه‌های همین مردم به پا خواسته ایران بودند، طبیعی است که آنها نمی‌توانستند به راحتی به طرف مردم شلیک کنند، آنها پس از مدتی متوجه می‌شدند که مردم نمی‌خواهند دست به خشونت بزنند مع الوصف به همین دلیل بود که رژیم مستبد و کودتائی پهلوی جهت انسجام درونی نیروهای نظامی - انتظامی و امنیتی خود تلاش می‌کرد تا به صورت عکس‌العملی مردم ایران را به خشونت بکشاند. قابل ذکر است که حتی در وضعیت انقلابی هم آدم‌هائی که حاضر باشند برای آزادی و عدالت و مقابله با استبداد حاکم کشته شوند، بسیار در اقلیت هستند و بدون تردید اکثریت توده‌های مردم در نهایت از زندگی‌شان حراست می‌کنند و برای زندگی بهتر خودشان مبارزه می‌کنند. در این رابطه است که «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید پیوسته و علی‌الدوام تلاش کنند که هزینه سرانه شرکت در مبارزه اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی کاهش بدهند». پیشگامان باید عنایت داشته باشند که بدون تردید «مبارزه خشن (آنچنانکه در دهه ۴۰ و ۵۰ یعنی از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ شاهد بودیم) در جریان جنبش چریک‌گرائی مدرن (و به خصوص در جریان سیاهکل ۱۹ بهمن ۴۹ چریک‌های فدائی خلق و همچنین در جریان نبرد فروغ جاویدان سازمان مجاهدین خلق در تابستان ۶۷)) آتش دشمن را تیزتر می‌کند». پر پیداست که در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت باشد خشونت‌گرائی کنش‌گران که بستر ساز تیز شدن آتش سرکوب رژیم‌ها می‌شود حاصلی جز شکست و سرکوب و ناکامی برای کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی نخواهد داشت. لذا به همین دلیل است که در طول چهار ماه گذشته شاهد هستیم که «به موازات گرایش کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به خشونت، آتش سرکوب نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم تیزتر شده و با تیزتر شدن آتش سرکوب شرایط برای سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی فراهم شده است». زیرا:

الف - نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سازمان یافته هستند اما کنش‌گران حاضر در میدان در این شرایط فاقد سازماندهی سراسری می‌باشند.

ب - رژیم مطلقه فقهاتی حاکم علاوه بر دستگاه چند لایه‌ای مسلح و سازمان یافته سرکوب‌گر خود که شامل ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی و سازمان بسیجی می‌باشد در هر نهاد کشور از دستگاه‌های حراست، نیروهای امنیتی، نهادهای اطلاعاتی، انجمن‌های اسلامی و شوراهای اسلامی و خانه کارگر، باندهای لباس شخصی، نهادهای بسیج‌گر مساجد و حسینیه‌ها (توسط مداح‌های حکومتی و هئیت‌های سنتی عزاداری محلات) و ائمه جمعه و جماعت و همچنین کمیته‌های امداد امام، بنیاد مستضعفان و بنیاد شهید و غیره با بودجه نجومی برخوردار است که خود بازوی دیگر سرکوب‌گر رژیم می‌باشند. این همه باعث گردیده است که رژیم مطلقه فقهاتی در راستای سرکوب ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ اراده‌ای متمرکز داشته باشد و «حزب پادگانی خامنه‌ای جز به سرکوب تمام عیار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به چیزی دیگر فکر نکند و حاضر به عقب‌نشینی در برابر آن حتی به صورت حداقلی هم نباشد». بی‌شک از اینجاست که باید داوری کنیم که «پروسه خشونت‌گرائی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حداقل فونکسیون‌ی که می‌تواند برای دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به همراه داشته باشد اینکه باعث اتحاد درونی نیروی‌های سرکوب‌گر می‌شود.»

پنجم - عامل پنجمی که باعث رشد خشونت‌گرائی در طول چهار ماهه گذشته ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است «برتری شرایط عینی تکوین

این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بر شرایط ذهنی آن (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) می‌باشد». توجه داشته باشیم که ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ آتشفشان انباشت ۴۴ سال فقر و فلاکت و گرانی و بیکاری و رشد بی‌سابقه فاصله طبقاتی و فساد و تباهی غالب بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و انسداد سیاسی (توسط استبداد سیاسی و استبداد مدنی و استبداد دینی) و انسداد اقتصادی (توسط رکود تورمی و ناکارآمدی رژیم) و انسداد اجتماعی (توسط نظام آپارتایدی تو در توی رژیم اعم از آپارتاید جنسیتی و آپارتاید قومیتی و آپارتاید فرهنگی و مذهبی و غیره) می‌باشد. لذا طبیعی است که «شرایط عینی این ابرحرکت اعتراضی مانند انبار باروتی شده بود که توسط جرعه قتل حکومتی مهسا امینی به صورت انفجاری محترق درآمد» آن هم در شرایطی که گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (به جز جنبش معلمان) از حداقل سازماندهی سراسری مستقل از حکومت برخوردار نیستند و تمامی تشکیلات و سازماندهی سراسری گروه‌های اجتماعی ایران (به غیر از معلمان ایران) مهر حکومت بر آن خورده است و در خدمت دستگاه‌های سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند. علی‌ایحال در این رابطه است که در شرایطی که «برتری موقعیت عینی بر شرایط ذهنی» این موقعیت برتر عینی به عنوان موتور حرکت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی درآمده است، علاوه بر اینکه حرکت دارای جوهر خیزشی می‌باشد ظهور خشونت کنش‌گران چه به صورت خشونت عکس‌العملی یا مکانیکی و چه به صورت خشونت‌گرایی دینامیک تکوین یافته از پائین امری طبیعی می‌باشد. نباید فراموش کنیم که ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ ققنوسی بر خاکستر تمامی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) و در رأس آنها دو خیزش ملی دی‌ماه

۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ می‌باشد، بنابراین همین برتری شرایط عینی (بر شرایط ذهنی) به عنوان موتور حرکت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی باعث گردیده است که به مرور زمان بخش مرکزی کشور (منهای جنبش دانشجویی) از چهارم فروردین ۱۴۰۱ در بستر مبارزه روندی افولی پیدا کنند اما بخش‌های مرز نشین کشور (مثل کردستان و بلوچستان و غیره) کانون اصلی این ابرحرکت اعتراضی بشوند. که البته خود این موضوع آفت جدیدی است برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی چراکه خواسته رفع آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران تنها در چارچوب دموکراسی و عدالت چند مؤلفه‌ای جنسیتی، قومیتی، فرهنگی، مذهبی و آموزشی و غیره آن هم با یک حرکت ملی (نه حرکت منطقه‌ای و قومیتی) قابل تحقق و دست یافتنی می‌باشد؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که توسط مبارزه صرف قومیتی (در خلاء یک حرکت ملی) امکان دست یافتن به دموکراسی و عدالت در جامعه ایران به عنوان یک آلترناتیو ایجابی وجود ندارد، بنابراین از آنجائیکه «مطالبات عمده اقلیت‌های قومی ایران بیشتر مولود تبعیض‌های قومیتی و مذهبی تحمیل شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته می‌باشد در نتیجه همین امر باعث شده است که مبارزه ضد آپارتاید قومیتی و مذهبی اقلیت‌های قومی (کردستان و بلوچستان و...) به علت همین شرایط عینی انفجاری و ستم مضاعف تحمیلی در این شرایط از پتانسیل بیشتری نسبت به شرایط عینی گروه‌های اجتماعی دیگر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران برخوردار می‌باشند». طبیعی است که همین پتانسیل بیشتر شرایط عینی در اقلیت‌های قومی خلق کرد و بلوچ باعث گردیده است که در طول چهار ماه گذشته شرایط برای خشونت‌گرایی (چه خشونت‌گرایی مکانیکی تحمیلی از طرف رژیم حاکم و چه خشونت‌گرایی دینامیک که

با تحریک احزاب سیاسی کردستان و طوایف مسلح بلوچ صورت گرفته است) فراهم بشود. عنایت داشته باشیم که در کشورهایی که رژیم‌های دیکتاتوری عریان حکومت می‌کنند خشم و انزجار متراکم مردم معمولاً به صورت یک انفجار سیاسی بزرگ در شکل خیزشی و شورش رخ می‌دهد و یک اتفاق ظاهراً کوچک به یک باره می‌تواند بدل به محرکی برای برپائی طوفانی عظیم بشود و خشم انبار شده توده‌ها توسط جرقه‌ای بدل به حریق فراگیر گردد. بی‌تردید در چنین جامعه‌ای اگر شرایط عینی نقش تعیین کننده در حرکت اعتراضی داشته باشد حتی یک اتفاق مثل قتل حکومتی مهسا امینی می‌تواند به جای شرایط ذهنی موتور کوچکی بشود تا موتور بزرگ (که همان جامعه بزرگ ایران می‌باشد) به حرکت درآورد؛ به عبارت دیگر خوداعتلای خیزشی جامعه بزرگ ایران توسط قتل حکومتی مهسا امینی نشان دهنده آن است که در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران و در جریان تکوین و اعتلای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شرایط عینی نقشی تعیین کننده داشته است و شرایط ذهنی به عنوان محرک نقشی موخر بر شرایط عینی دارد که البته خود این موضوع می‌تواند راهنمایی برای ما باشد که در این شرایط نباید نقش قتل حکومتی مهسا امینی را عمده بکنیم بلکه تنها باید در تحلیل قتل حکومتی مهسا امینی به صورت یک جرقه بر یک انبار عظیم باروت انباشت شده ۴۴ ساله نگاه بکنیم.

پر واضح است که در این شرایط اگر قتل حکومتی مهسا امینی هم اتفاق نمی‌افتاد توسط جرقه دیگری این انبار عظیم شرایط عینی دپو شده محترق می‌گردید. آنچنانکه در آبان ماه ۹۸ با گران شدن قیمت بنزین این انبار عظیم باروت یا شرایط عینی محترق گردید ما حاصل اینک:

اولاً ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ محصول انفجار خشم انباشت شده ۴۴ سال محرومیت و

نارضایتی و خشونت و تحقیرها و تبعیض‌های تحمیلی جنسیتی و قومیتی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی می‌باشد.

ثانیاً «بین خیزش توده‌ای با جنبش توده‌ای تفاوت وجود دارد» چراکه در جنبش‌های توده‌ای چه از بالا باشد و چه از پائین «بسیج مردم بر پایه هدایت‌گری رهبری مشخص و در کادر یک مانیفست مشخص است» (مثل بسیج توده‌ای جنبش سبز در سال ۸۸ که با دعوت میر حسین موسوی و مانیفست جنبش سبز صورت گرفت و تنها در ۲۵ خرداد ۸۸ بیش از چهار میلیون نفر در خیابان آزادی و میدان آزادی تهران طبق دعوت میر حسین موسوی بسیج شدند)، به عبارت دیگر «در جنبش توده‌ای بسیج مردم بر پایه شرایط ذهنی است اما در خیزش توده‌ای بسیج مردم بر پایه شرایط عینی می‌باشد». (مثل دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و همچنین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱).

ثالثاً در خیزش‌های توده‌ای خشونت‌گرائی مولود حرکت اتمیزه و بی‌رهبری و بی‌مانیفست آنهاست، بنابراین امری جبری می‌باشد لذا با توصیه اخلاقی و تبلیغات هرگز نمی‌توان جلو خشونت‌گرائی کنش‌گران اتمیزه خیزشی را گرفت که معنای دیگر این حرف آن است که تنها توسط شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین و مانیفست حرکت) است که می‌توان جلو خشونت‌گرائی گرفت و این مهم تنها در جنبش‌های توده‌ای امکان‌پذیر می‌باشند نه در خیزش‌های توده‌ای.

رابعاً شرایط عینی تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مولود انسداد ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نظم حاکم می‌باشد. لذا در موقعیت ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری و درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) از آنجائیکه شرایط عینی به عنوان موتور حرکت تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد

استبدادی ۱۴۰۱ عمل کرده است همین انسداد چند مؤلفه‌ای ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در این موقعیت به عنوان شرایط عینی باعث گردیده است که بافت کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ صورت یک دستی نداشته باشد و از لایه‌های مختلفی تشکیل شده باشند که شامل لایه زنان، لایه اقلیت‌های قومی و مذهبی، لایه جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارگران و قس علی هذا باشند.

خامسا عنایت داشته باشیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در طول چهار ماه گذشته در برخورد با مطالبات کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی جز سرکوب و عدم عقب‌نشینی به چیزی دیگر فکر نکرده است، البته معنای دیگر این حرف آن است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از چهارماه سرکوب و بگیر و ببند و اعدام و غیره امروز به وضوح نشان داده است که در رابطه با مطالبات کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی هم از ناکارآمدی مطلق اقتصادی برخوردار می‌باشد و هم از ناکارآمدی مطلق سیاسی و هم از ریزش فراگیر سرمایه اجتماعی و سترون شدن ابزار مشروعیت بخشی ایدئولوژیکی برخوردار شده است». چراکه آمار کشتار بیش از ۵۰۰ نفر از کنش‌گران (که بیش از ۵۰ نفر آنها کودک می‌باشند) و موج گسترده دستگیری بیش از ۲۰ هزار نفر و موج اعدام‌ها آن هم با دادگاه‌های صحرائی همه و همه نشان دهنده تحول کیفی در رابطه بین حاکمیت و مردم خبر می‌دهد و نمایان‌گر بحران فراگیر مشروعیت و موجودیت و اقتدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. در رابطه با جامعه ایران در فرایند پسا چهارماه مبارزه و مقاومت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌توان دآوری کرد که «امروز ما با جامعه ملت‌هت و خشمگین و پیش‌بینی‌ناپذیر روبرو هستیم که بدون تردید همه این‌ها جز آفت‌های اجتماعی آن می‌باشد، زیر حجم تکان‌دهنده استفاده رژیم مطلقه فقهاتی از

ماشین سرکوب و ابزارهای قهر و خشونت باعث گردیده است که سرمایه‌های اجتماعی را در جامعه بزرگ ایران به کاهش غیر قابل تصویری برساند.»

سادسا اگر مبانی خودویژگی‌های خیزشی - جنبشی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در سه ده گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) را بر چهار پایه تعریف بکنیم که عبارتند از:

الف - جغرافیای حرکت.

ب - پایه اجتماعی کنش‌گران حرکت.

ج - محرک اولیه حرکت.

د - نحوه بسیج کنش‌گران حرکت.

بدون تردید در مقایسه بین خودویژگی‌های ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با دیگر حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران می‌توانیم دآوری کنیم که:

به لحاظ جغرافیای این ابرحرکت اگرچه در طول چهارماه گذشته بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک کشور درگیر این ابرحرکت اعتراضی بوده است ولی نباید فراموش کنیم که قانون اصلی این ابرحرکت اعتراضی در دو استان کردستان و بلوچستان قرار داشته است که همین موضوع وجه ممیزه این ابرحرکت اعتراضی در مقایسه با دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران می‌باشد و اما در خصوص «پایه اجتماعی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی برعکس دیگر حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی جامعه ایران که از پایگاه اجتماعی مشخصی برخوردار بودند» (مثل پایه اجتماعی جنبش سبز که اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری بود و یا پایه اجتماعی خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ که حاشیه‌نشینان شهری بودند و غیره) «پایگاه اجتماعی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ صورت زله‌ای دارد که از اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری شروع می‌شود و تا کسبه بازار و بالاخره تهیدستان و فرودستان شهرهای حاشیه‌ای کشور در کردستان و بلوچستان

ادامه پیدا می‌کند» و اما در خصوص «محرک اولیه این ابرحرکت اعتراضی آنچنانکه گفته شد محرک اولیه این ابرحرکت اعتراضی قتل حکومتی مهسا امینی بوده است» که در این رابطه هم بین این ابرحرکت اعتراضی با دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی تفاوت اساسی وجود دارد و اما در خصوص «نحوه بسیج کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم نحوه بسیج کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی داشته است به این ترتیب که بسیج کنش‌گران جنبشی این ابرحرکت اعتراضی توسط فراخوانی جنبش‌های دینامیک مطالباتی تحت مدیریت جنبش دانشجویی صورت گرفته است در صورتی که بسیج بخش خیزشی به صورت فراخوانی از بیرون حرکت در داخل و خارج از کشور صورت گرفته است.»

سابعاً عنایت داشته باشیم که «تمامی جریان‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب بر شیوه‌های دموکراتیک مبارزه تکیه دارند» بنابراین پیشگامان باید بدانند که «تنها از طریق پیشگامی در جنبش‌های اجتماعی دینامیک و دموکراتیک است که آنها می‌توانند در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری درون‌زا دینامیک اقدام نمایند.»

ثامناً مبارزه جنبش زنان ایران علیه حجاب اجباری در طول ۴۴ سال گذشته علیه یکی از آشکارترین نماد خشونت و بارزترین اشکال آپارتاید و ستم جنسیتی است.

تاسعاً جایگاهی جنبش زنان در رهبری و تدوین شعار محوری و گفتمان حاکم بر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در چهار ماه گذشته بر دینامیسمی گواهی می‌دهد که زن ایرانی قادر است از محدوده مقاومت اعتراض و شورش علیه حجاب اجباری عبور

کرده و به مقابله با سیستمی بپردازد که بر پایه نابرابری و ستم جنسیتی استوار باشد.

«سومین» عاملی که باعث روند نزولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است اینکه «این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی با اینکه بیش از چهار ماه از حیاتش می‌گذرد هنوز نتوانسته است در عرصه برنامه بدیل روشنی برای آینده این حرکت به صورت ایجابی مطرح نماید». در نتیجه همین خلاء بدیل ایجابی برای آینده این حرکت باعث گردیده است که:

اولاً گروه‌های اجتماعی دینامیک مطالبه‌محور که هنوز به صورت فراگیر وارد ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نشده‌اند احساس می‌کنند که کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی اکنون وارد تونلی شده‌اند که در پایان آن نوری پیدا نیست. لذا به همین دلیل است که کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور (اعم از کارگری و کارمندی تا حاشیه‌نشینان و غیره) در رابطه با ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «ترجیح می‌دهند که بیشتر تماشاگر باشند تا بازیگر.»

ثانیاً همین «خلاء بدیل روشن ایجابی برای آینده این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی باعث گردیده است که شعارهای کنش‌گران صورت سلبی پیدا کند نه صورت ایجابی». که برای فهم این مهم تنها کافی است که نگاهی هر چند اجمالی به شعارهای کنش‌گران بپردازیم مثل «مرگ بر استبداد»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید کشته شه» یا «آخوند باید گم بشه» یا «دانشجو می‌میرد - ذلت نمی‌پذیرد» یا «مهمان قاتل نمی‌خواهیم - دولت فاسد نمی‌خواهیم» و غیره که بدون تردید جوهر همه این شعارها سلبی است و پایه همه این شعارها «مرگ» می‌باشد و باز در همین رابطه می‌باشد که حتی «شعارهای غیر سلبی کنش‌گران صورت عام و کلی دارند نه صورت کنکرت و مشخص و روشن» مثل شعار «زن، زندگی، آزادی» یا شعار «حیز توئی، هرزه

توئی - زن آزاده منم» یا شعار «دانشجو داد بزن - حق تا فریاد بزن» یا شعار «ما تماشاچی نمی خواهیم - بما ملحق شوید» یا شعار «بترسید، بترسید - ما همه با هم هستیم» یا شعار «نترسید، نترسید - ما همه با هم هستیم» البته اوج فاجعه در این جا در طول چهار ماه گذشته در این است که برای اولین بار در طول سه دهه حیات حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا شهریور ۱۴۰۱) در این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی «طرح شعارهای مستهجن (از دیوان‌نویسی تا فضای مجازی) به عنوان یک امر روتین درآمده است. پر واضح است این موضوع باید به عنوان یک آفت برای این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی تحلیل بکنیم. «همه این آفت‌ها مولود همان خلاء بدیل روشن‌ایجابی برای آینده این حرکت در شعارها و رویکرد و برنامه و هدف کنش‌گران می‌باشد.»

یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم یکی از «خودویژگی‌های پایگاه اجتماعی کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی صورت زله بودن بافت کنش‌گران می‌باشد». مضافاً بر اینکه اکثریت کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جوان‌های دهه ۷۰ و هشتاد می‌باشد که همین سن کنش‌گران خود نشان دهنده خالی‌الذهن بودن کنش‌گران از شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و غیره) می‌باشد. اضافه کنیم که «تأثیر دیگر خلاء بدیل روشن‌ایجابی برای آینده این ابر حرکت اعتراضی در کنش‌گران باعث گردیده که تا شرایط برای موج‌سواری و شانناژ رسانه‌های ماهواره‌ای و رادیو تلویزیونی کشورهای امپریالیستی مغرب زمین برای وجه معامله قرار دادن مبارزه مردم ایران جهت ایجاد فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی‌ها در جهت تحمیل منافع خودشان بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به کار گیرند». بی‌تردید بازار داغ رهبرسازی کشورهای سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا از خارج‌نشین‌های برانداز قدرت طلب

و فرصت طلب در این شرایط باید پس لرزه همین آفت بزرگ این ابر حرکت اعتراضی تعریف و تبیین نمائیم. که در این رابطه می‌توانیم ده‌ها رئیس جمهور و پادشاه و رهبر انقلاب زنانه و شورای گذار و شورای ملی تصمیم و غیره و غیره نام ببریم که فرصت طلبانه چمدان‌های خود را بسته‌اند و منتظر آنند که به اصطلاح از نمود افتاده این «انقلاب به اصطلاح زنانه» برای خود کلاهی بدوزند تا ثابت کنند که به قول میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار (خطاب به آن مقنی که ته چاه به آب نمی‌رسید و به میرزا آقاسی فحش می‌داد) این چاه اگر برای میرزا آقاسی آب نمی‌شود حداقل برای مقنی‌های ته چاه نانی بشود تا در خواب گه‌گی لپ لپ خورند گه دونه دونه و باز به همین دلیل است که در مدت چهار ماه گذشته حیات این ابر حرکت اعتراضی بوق‌های امپریالیسم خبری تلاش کنند تا این نظر را به مردم ایران و کنش‌گران القا کنند که گویا در «میان کنش‌گران جنبش‌های دینامیک گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران نیروی کافی برای ایجاد رهبری دینامیک درون‌زا وجود ندارد» و گویا این ابر حرکت اعتراضی «جوهری استاتیک دارد نه دینامیک که آنها بتوانند به صورت برون از جامعه بزرگ ایران توسط کنترل از راه دور و با تکیه بر جریان‌های برانداز قدرت طلب و فرصت طلب خارج‌نشین مانند یک قرن گذشته (از سوم اسفند ۱۲۹۹ و کودتای انگلیس - رضاخان میرپنج و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم‌های آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ تا نشست گوادولپ در آذرماه ۱۳۵۷ و تا امروز که سران کشورهای امپریالیسم غربی از آمریکا تا فرانسه و تا آلمان و غیره) به رهبرسازی برای این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بپردازند و در این رابطه در حال سبقت گرفتن از یکدیگر باشند.

پر واضح است که «در تحلیل نهائی جریان‌های برانداز قدرت طلب و فرصت طلب خارج‌نشین به دنبال آن هستند که با تکیه بر قدرت‌های جهانی سرمایه‌داری

و ارتجاع منطقه و تبلیغات بوق‌های امپریالیسم خبری قصد دارند که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را (توسط تزریق شعارهای سلبی و خشونت‌زا به کنش‌گران) به سرنگونی این رژیم و واگذاری قدرت سیاسی به چلبی‌های وطنی خارج‌نشین محدود بسازند». بنابراین «رهبرسازی و شخصیت‌سازی‌های رسانه‌ای امپریالیستی در طول چهار ماه گذشته حیات این ابرحرکت اعتراضی و دیدار سیاستمداران و مسئولان دولتی کشورهای امپریالیسم اروپائی و آمریکائی با چهره‌های در آب نمک خوابانده وطنی خارج‌نشین آنها همه و همه باید در این رابطه تحلیل و تفسیر بکنیم.»

ثالثاً همین «خلاء بدیل روشن ایجابی برای آینده این ابرحرکت اعتراضی باعث شده است که شرایط برای ورود احزاب مسلح کرد و طوایف مسلح بلوچ و دیگر جریان‌های سیاسی تجزیه‌طلب حداقل در محدوده مناطق مرزی کشور فراهم بشود». که بی‌تردید آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «اولین آثار و فونکسیون این موضوع فراهم شدن بستر و بهانه دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی (آنچنانکه در روز جمعه هشتم مهر در زاهدان شاهد بودیم) جهت سرکوب اقلیت‌های گرفتار در آپارتاید قومیتی جامعه بزرگ ایران بشود». توجه داشته باشیم که اینگونه حرکت‌های فرصت‌طلبانه (جریان‌های احزاب مسلح و طوایف مسلح) امکان پیروزی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی بر رژیم مطلقه فقهاتی (که دشمنی تا بن دندان مسلح و سازمان‌یافته می‌باشد و دارای نیروهای سرکوب‌گر ایدئولوژیک و مغزشوئی شده دارد) تضعیف می‌نماید.

رابعاً همین «خلاء بدیل روشن ایجابی برای آینده ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی باعث شده تا پراکندگی نه تنها در عرصه رهبری دینامیک درون‌زا حاصل بشود و نه تنها این امر باعث گردیده تا امکان

تکوین جبهه ضد استبدادی فراگیر و سراسری در طول چهار ماه گذشته غیر ممکن بشود بلکه امکان سازمان‌یابی سراسری و فراگیر کنش‌گران یا توده‌ای شدن دامنه‌گسترش این ابرحرکت اعتراضی هم غیر ممکن بشود و همچنین باعث گردیده که تا آنجا این پراکندگی در این ابرحرکت اعتراضی نفوذ کند که حتی نمی‌توان به اتخاذ تاکتیک مناسب به حسب شرایط دست پیدا کرد». برای نمونه می‌توانیم به تاکتیک تلاش اپوزیسیون خارج‌نشین در رابطه با تحریم فوتبال ایران در بازی‌های جام جهانی قطر اشاره کنیم که متاسفانه و متاسفانه رژیم مطلقه فقهاتی (جهت ایجاد شکاف به خصوص پس از پیروزی تیم ایران در بازی با تیم ولز) توانست حداکثر بهره‌برداری فرصت‌طلبانه از این تاکتیک غلط اپوزیسیون خارج‌نشین بکند. مع هذا در این رابطه است که باید داوری کنیم که این خلاء بدیل در مانیفست کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول چهار ماه گذشته باعث گردیده است که متاسفانه و متاسفانه کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی حتی یک شعار محوری مرتبط با معیشت جامعه بزرگ ایران (آن هم در زمانی که همه گروه‌های اجتماعی ایران در آتش استخوان‌سوز و خانمان‌سوز فقر، فلاکت، تورم، رکود بیکاری، گرانی، سقوط ارزش پول، کاهش قدرت خرید مردم و انسداد سیاسی، انسداد اقتصادی و انسداد اجتماعی در حال سوختن می‌باشند) مطرح نکردند که مبدا این به اصطلاح انقلاب زنانه و فمینیستی آنها سترون و منحرف بشود. همین امر باعث گردید که حتی شعار «زن، زندگی، آزادی» که در اوایل این ابرحرکت اعتراضی قدرت بسیج‌گری بالائی در جامعه بزرگ ایران چه در سطح خیزشی و چه در عرصه جنبشی داشت، به مرور زمان آن قدرت بسیج‌گری گذشته خود را در داخل کشور از دست بدهد و حتی اگر چه دختران دانشجو و دانش‌آموز بلوچ شعار می‌دادند که «چه با حجاب، چه بی حجاب -

پیش بسوی انقلاب» ولی به مرور زمان حتی این شعار هم نتوانست به صورت فراگیر در جامعه زنان ایران در راستای کسب خواست‌های صرف فمینیستی بسیج نماید. البته فراموش نکنیم که به لحاظ شرایط عینی «آپارتاید جنسیتی» در رژیم آپارتاید تو در توی حاکم هولناک‌ترین آپارتایدی است که در ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جامعه زنان نگون‌بخت ایران را به صورت سراسری سلاخی کرده است. عنایت داشته باشیم که «تظاهرات خیابانی فمینیستی حتی اگر در جامعه ایران توده‌ایی هم بشود تا زمانی که به طرح خواسته‌ها و مطالبات اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) بپردازد و نتواند فقر استخوان‌سوز فرودستان و تهیدستان و حاشیه‌نشینان شهری و یا شهرهای حاشیه کشور را به چالش بکشد هرگز این حرکت‌های اعتراضی فمینیستی در جامعه ایران نخواهند توانست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به صورت درازمدت وادار به عقب‌نشینی نمایند و نخواهند توانست توازن قوا در عرصه میدانی را تغییر بدهند و نخواهند توانست ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را سترون بکنند و نخواهند توانست حتی همین دستاوردهای حداقلی (که جنبش زنان ایران توانسته در این شرایط به دست بیاورد) نهادینه نماید.»

بدین ترتیب است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای در برخورد با این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی منهای اینکه به صورت رفرم‌ناپذیر برخورد کرده است و هرگونه عقب‌نشینی در برابر مطالبات حتی حداقلی این کنش‌گران به صورت ایجابی نفی کرده است و در طول چهارماه گذشته حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کرده است که آتش خشم کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی را با بنزین انتقام و کشتار و اعدام و شکنجه و زندان و تبلیغات منفی بوق‌های تبلیغاتی خاموش نماید از همه مهمتر اینکه خامنه‌ای حتی در پاسخ به درخواست اصلاح‌طلبان دو

گانه‌سوز حکومتی هم اعلام کرده است که در این شرایط چهار موضوع «حجاب زنان، قدرت شورای نگهبان، شکست حصر میر حسین موسوی، رابطه با آمریکا» به عنوان خط قرمز نظام می‌داند و حاضر نیست در این رابطه با آنها به مذاکره بنشیند.»

باری بدین ترتیب است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و یا حزب پادگانی خامنه‌ای در چهار ماه گذشته حیات این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی برای ادامه حاکمیتش و برای بازتولید مشروعیت و موجودیت از دست رفته رژیم مطلقه فقهاتی بر سه عامل تکیه کرده است:

- ۱ - سرکوب حداکثری مبارزان و کنش‌گران پراکنده و بدون عقبه این ابرحرکت اعتراضی در عرصه میدانی.
- ۲ - دروغ‌پردازی و جنگ تبلیغاتی شبانه روزی بر علیه هویت و معیارهای ارزشی این ابرحرکت اعتراضی.
- ۳ - آلترناتیوکشی برای انسداد رهبری درون‌زای در داخل کشور.

لذا از اینجاست که در رابطه با «بسترسازی جهت بازتولید اعتلای این ابرحرکت اعتراضی در حال افول (در این شرایط تندپیچ هولناک این ابرحرکت ملی ضد استبدادی) برای ماوریم که کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ضروری است که به جای ورود به بحث‌های حیدر نعمتی به اندیشه‌ورزی و تئوری‌پروری و جمع‌بندی و آسیب‌شناسی و تبیین درد و درمان این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بپردازند و اندیشه‌های خودشان را در این رابطه فرموله نمایند و در فرمت‌های پذیرفتنی به صورت آگاهی‌های کنکرت و انضمامی زمان‌مند و مکان‌مند و تاریخ‌مند در اختیار کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی قرار بدهند». عنایت داشته باشیم که «ضرورت اندیشیدن انتقادی در تئوری تغییر در جامعه امروز ایران شرط ضروری برای راهبری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.»

پنجمین سوالی که در خصوص ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قابل طرح است اینکه «چرا این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی نتوانست به صورت فراگیر و گسترده به جنبش نافرمانی مدنی استحاله پیدا کند؟» در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که:

الف - حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در طول ۴۴ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در یک تقسیم‌بندی عام و کلی می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: اول - حرکت‌های اعتراضی جمعی جنبشی و خیزشی در دو شکل تظاهرات خیابانی و جنبش‌های اعتصابی. دوم - حرکت‌های اعتراضی فردی اما همگانی به صورت نافرمانی مدنی یا جنبش نافرمانی مدنی.

ب - «تفاوت جنبش‌های نافرمانی مدنی با خیزش‌های معیشتی و جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی (چه در شکل تظاهرات خیابانی و چه در شکل حرکت اعتصابی) در این است که در جنبش‌های نافرمانی مدنی (مثل شرکت نکردن مردم ایران در انتخابات مجلس یازدهم پادگانی رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۸ و انتخابات دولت سیزدهم پادگانی ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۰ و یا حرکت دختران خیابان انقلاب در سال ۹۶ در مبارزه با حجاب اجباری و غیره) مبارزه نافرمانی مدنی صورت جمعی میدانی اردوگاهی و طبقه‌ای ندارد» اما در «مبارزه خیزشی معیشتی و جنبشی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی مبارزه صورت جمعی میدانی اعم از کارگاهی و گروهی و اردوگاهی و طبقه‌ای و غیره دارد.»

ج - وجه مشترک حرکت اعتراضی خیزشی با حرکت اعتراضی جنبشی در این است که هر دو این حرکت‌ها صورت دسته جمعی میدانی و فیس تو فیس کنش‌گران دارد. البته با این تفاوت که در حرکت خیزشی «توده دسته جمعی کنش‌گران جوهر مکانیکی دارد» (چراکه رابطه کنش‌گران در حرکت انبوهی خیزشی در عرصه

میدانی توده‌وار و متمایز می‌باشد) اما در حرکت «اعتراضی جنبشی» حرکت دسته جمعی میدانی آنها اجتماعی با جوهر دینامیک و سازماندهی شده می‌باشد.

د - جنبش نافرمانی مدنی برآیند رفتارهای یکسان تعداد کثیری از حرکت‌های اعتراضی مردم است که با اینکه کنش‌های پراکنده و فردی دارند اما یکسان بودن‌شان می‌تواند تغییرات بسیاری ایجاد نماید. (مثل نپرداختن قبض آب و برق و گاز و مالیات و غیره که گرچه حرکت‌های فردی هستند ولی به خاطر یکسان بودن‌شان برای همه مردم گاهی ممکن است قدرت اقتصادی و سیاسی نظم حاکم را هم به چالش بکشد). یادمان باشد که جنبش‌های بخش مردم هندوستان تحت رهبری مهاتما گاندی بر علیه امپریالیسم انگلیس در چارچوب همین جنبش نافرمانی مدنی بود که توانست به پیروزی دست پیدا کند و توانست امپریالیسم انگلیس را به زانو درآورد.

ه - در جنبش نافرمانی مدنی ممکن است که رفتارهای کنش‌گران تابع هیچ مانیفست و ایدئولوژی قبلی هم نباشد. (مثل جنبش نافرمانی مدنی جامعه زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مختلف فقهاتی که زنان ایران با رویکردهای متفاوت توانسته‌اند در طول ۴۴ سال گذشته حرکت اعتراضی خودشان بر علیه حجاب تحمیلی و اجباری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نمایش بگذارند).

و - برعکس «حرکت‌های جنبشی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی که در تحلیل نهائی رهبرمحور و مانیفست‌محور می‌باشند»، «جنبش نافرمانی مدنی عمل‌محور می‌باشد» بنابراین می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که «جنبش نافرمانی مدنی (برعکس حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی که با تظاهرات خیابانی جنبش اعتصابی همراه می‌باشند) به نحو چشمگیری خاموش‌اند و بی‌سر و صدا مبارزه آنها به صورت فردی

مطرح می‌شوند نه در شکل حرکت جمعی میدانی با هدایت گروه‌های خاص» (مثل عدم مشارکت در انتخابات و یا برداشتن روسری خود).

ح- در جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی و اعتصابی (برعکس جنبش‌های نافرمانی مدنی و برعکس حرکت‌های اعتراضی خیزشی) «حرکت جنبشی رهبرمحور و ایدئولوژی‌محور و برنامه‌محور هستند هر چند که ممکن است صورت دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین هم داشته باشند و یا نداشته باشند.»

ط - «در خیزش‌های معیشتی کنش‌گران خیزشی به جای هدف و برنامه و مانیفست بر پایه سیاست چاره‌اندیشی از مسیر رهگذر کنش‌های مستقیم و ناهمگون حرکت انبوه خود را مادیت می‌بخشند.»

ی - برخلاف خیزش‌های معیشتی و جنبش‌های مطالبه‌محور که کنش‌گران آنها درگیر رفتارها و کردارهای معمول زندگی روزمره می‌شوند. در جنبش نافرمانی مدنی کنش‌گران گاه و بعضاً به صورت انفرادی مستقیم درگیر مسائل سیاسی و یا درگیر مسائل ویرای زندگی عادی خود می‌شوند.»

ک - در جنبش نافرمانی مدنی «قدرت جنبش در قدرت بی‌شماری و تکثر آنهاست که می‌تواند تأثیر چشمگیری بر هنجارها و قواعد نُرَم جامعه داشته باشد» به بیان دیگر در «جنبش نافرمانی مدنی اگر اکثریت عظیم حاصل نشود جنبش نمی‌تواند تأثیرگذار بشود.»

ل - در جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی «کنش‌های اعتراضی جمعی آنها در راستای مادیت یافتن برنامه و مانیفست از پیش تعیین شده آنها در عمل جمعی می‌شود.»

م - آنچنانکه در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شاهد بوده‌ایم «هر حرکت خیزشی اگر بتواند دوام و استمرار پیدا کند (و مانند خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در حداقل زمان ممکن سرکوب

نشود) می‌توانند مقدمه یک جنبش بشوند» اضافه کنیم که در پروسه تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم در فرایند اول تکوین آن از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ این ابرحرکت اعتراضی صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی داشته است و با استمرار و عدم توان سرکوب آن این ابرحرکت اعتراضی خیزشی اولیه از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با بازگشایی دانشگاه‌ها و ورود تمام قد جنبش دانشجویی به عرصه میدانی آن این ابرحرکت اعتراضی خیزشی وارد ریل جنبشی گردید، لذا هر چند جوهر خیزشی در قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی در طول چهار ماه عمر آن همچنان باقی ماند ولی بدنه و رأس هرم ساختار این ابرحرکت اعتراضی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ با ورود جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارگری شکل و جوهر جنبشی پیدا کرد و البته نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی همین جایگاه جنبشی رأس و بدنه هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی آنچنان نیرومند شد که در طول چهارماه گذشته نقش رهبری و راهبری و هدایت‌گرایانه حتی قاعده خیزشی را هم در دست گرفتند.

ن - قتل حکومتی مهسا امینی مهم‌ترین تأثیری که بر جنبش زنان ایران گذاشت این بود که پس از ۴۴ سال جنبش زنان ایران از عرصه «حرکت فردی جنبش نافرمانی مدنی وارد فرایند آکسیونی یا جنبش خیابانی شدند». یادآوری می‌کنیم که جنبش زنان ایران اگر چه از اسفند ماه ۱۳۵۷ تا اردیبهشت ۱۳۵۸ در اعتراض به رویکرد زن‌ستیزانه و تحمیل حجاب اجباری خمینی و حواریونش مبارزه خود را به صورت جمعی و میدانی و جنبش آکسیونی و تظاهرات خیابانی شروع کردند اما از بعد از سرکوب حرکت آنها (توسط کمیته‌های به اصطلاح انقلاب وابسته به خمینی و حواریونش) برای مدت ۴۳ سال (از اردیبهشت ۵۸ تا شهریور ۱۴۰۱) دیگر جنبش زنان ایران هیچگونه حرکت اعتراضی جمعی

مستقل خیابانی و میدانی به صورت فراگیر نداشته است و البته در طول ۴۳ سال گذشته مبارزه مستقل جنبش زنان ایران در چارچوب «جنبش نافرمانی مدنی» ادامه داشته است. در نتیجه همین امر باعث گردید که تا جنبش زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته نتوانند به سازمان‌یابی سراسری جنبشی دست پیدا کنند. بدون تردید همین خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش زنان ایران باعث گردید که از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ جنبش زنان که رهبری حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با شعار «زن، زندگی، آزادی» در دست گرفتند جنبش زنان ایران نتواند هدایت‌گری جنبشی در راستای خودسازماندهی با رهبری درون‌زای تکوین یافته داشته باشد. همین امر باعث گردید که این حرکت اعتراضی تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی داشته باشد و تنها با ورود جنبش دانشجویی به عرصه این ابرحرکت اعتراضی بود که حتی جنبش زنان توسط شاخه زنان جنبش دانشجویی توانست برای اولین بار جوهر جنبشی پیدا کند.

ع - مقاومت زنان ایران در برابر حجاب اجباری با شعار حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران (نه شعار ارتجاعی کشف حجاب رضاخان میرپنج که توسط لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین و با حمایت بوق‌های امپریالیسم خبری مطرح می‌شود) در طول ۴۴ سال گذشته حلقه‌ای از زنجیر اعتراضات اجتماعی است که تاکنون به شیوه نافرمانی مدنی انجام گرفته است اما در فرایند پسا قتل مهسا امینی و در بستر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ این مبارزه صورت آکسیونی و میدانی و خیابانی پیدا کرده است. همچنین حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردید که جنبش نافرمانی مدنی زنان ایران از «حالت فردی» (بر علیه حجاب اجباری) خارج بشود و وارد «فرایند جمعی» گردد و باز ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث شده است که جنبش نافرمانی مدنی زنان

ایران «از محیط‌های خصوصی وارد محیط‌های عمومی بشود و تمامی عرصه‌های اجتماعی را درنوردد» و باز جنبش زنان ایران توانست «برای اولین بار پس از ۴۴ سال خط قرمز فرهنگی و فقهی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در عرصه جامعه بزرگ ایران به چالش بکشند». ماحصل اینکه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول چهار ماه گذشته توانسته است که:

اولاً «جنبش مقاومت مدنی یا حرکت اعتراضی جامعه زنان ایران را از یک مقاومت فردی به یک مبارزه جمعی میدانی بدل کند.»

ثانیاً باعث شده است که «جنبش مقاومت مدنی زنان ایران را از یک حرکت دفاعی وارد فرایند تهاجمی بکند.»

ثالثاً ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باعث گردیده است که «با ورود شاخه جنبش زنان دانشجویی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی جنبش زنان ایران به لحاظ سازماندهی از صورت بی‌سازمانی قبلی بر پایه فضای مجازی بدل به حرکت افقی سازمان‌یابی شده بر پایه وجود شبکه گسترده‌ای از هزاران هسته و حلقه مستقل بشود تا آنجائی که این سازماندهی جدید جنبش زنان در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی توانسته است برای مدت چهار ماه باعث پایداری و مقاومت این جنبش بشود و در برابر ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مقاومت نمایند.»

رابعاً از آنجائیکه جنبش زنان در طول ۴۴ سال گذشته بر علیه آپارتاید جنسیتی حاکم بوده است، لذا همین امر باعث گردیده است که مبارزه با حجاب اجباری در چارچوب حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران علاوه بر اینکه یک «جنبش اجتماعی» بشود و علاوه بر اینکه این جنبش اجتماعی در طول چهار ماه گذشته بدل به یک «جنبش سیاسی» هم شده است بدون تردید یک «جنبش فرهنگی» نیز می‌باشد و دلیل

این امر هم این است که «موضوع حجاب اجباری یکی از پایه‌های اسلام دگماتیست فقهاتی می‌باشد». طبیعی است که تنها توسط ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ است که «جنبش اعتراضی ضد حجاب اجباری به یکباره توانست بدل به جنبش فراگیر سیاسی بشود و توانست جنبش زنان ایران را در حداقل زمان ممکن در تقابل مستقیم با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار بدهد.» ص - مشخصه جنبش زنان ایران در طول ۴۴ سال گذشته عبارت می‌باشد از:

اول - این «جنبش یک پروسه بوده است نه یک پدیده.» دوم - پروسه جنبش زنان در طول ۴۴ سال گذشته «تداوم بی‌وقفه داشته است.»

سوم - این جنبش در طول ۴۴ سال گذشته پیوسته «انعطاف تاکتیکی داشته است نه انعطاف استراتژیکی.» چهارم - این جنبش در طول ۴۴ سال گذشته «ساختار غیر متمرکز داشته است و پیوسته به صورت شبکه‌ای افقی عمل کرده است.»

پنجم - مشکل مهمی که جنبش زنان ایران در عرصه مبارزه با حجاب اجباری داشته است این بوده است که «پایه مقاومت زنان ایران در برابر حجاب اجباری (در طول ۴۴ سال گذشته) بطور عمده در میان زنان طبقه متوسط شهری و طبقه برخوردار بوده است.» طبیعی است که در این رابطه زنان زحمتکش و پائینی‌های جامعه ایران و از جمله زنان روستاها به علت «پایگاه فرهنگی اسلام دگماتیست فقهاتی» و به علت «مردسالاری خود جامعه ایران» (که باید منهای مردسالاری اسلام فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی در نظر گرفته شود) همه و همه باعث گردیده است که جنبش ضد حجاب اجباری با حفره بزرگی در عرصه جامعه بزرگ ایران روبرو بشود که البته با شعار «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» این حفره پر می‌گردد.»

ف - این همه باعث گردیده است تا در بستر چهار ماه

حیات ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ دیگر جنبش نافرمانی مدنی فردی و دفاعی ۴۳ ساله جنبش زنان ایران نتواند در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ادامه پیدا کند. بدون تردید برای استحاله این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به جنبش نافرمانی مدنی:

اولاً باید در این شرایط «جنبش نافرمانی مدنی جامعه زنان ایران از صورت فردی و دفاعی ۴۴ سال گذشته دچار تحول ساختاری بشود و بدل به صورت جمعی و تهاجمی سازمان یافته گردد.»

ثانیاً باید جنبش نافرمانی مدنی در فرایند جدید از «جوهر اجتماعی و فمینیستی تک مؤلفه‌ای خود فاصله بگیرد و وارد فرایند سیاسی و فرهنگی بشود.»

ثالثاً لازمه استحاله این ابرحرکت اعتراضی به جنبش گسترده سراسری و سیاسی و اجتماعی و تهاجمی نافرمانی مدنی به عنوان سنگر اول «استحاله خود جنبش زنان ایران از صورت حرکت اعتراضی و خیابانی به صورت جنبش نافرمانی مدنی جمعی و تهاجمی و سیاسی است.»

پر واضح است که در ادامه این استحاله شرایط برای پیوند دیگر جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی در یک حرکت دو مؤلفه‌ای به جنبش سراسری مدنی سیاسی و تهاجمی و جمعی فراهم می‌گردد. بر این مطلب بیافزائیم که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم «تنها راه استمرار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (پس از سرکوب آن توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) استحاله این ابرحرکت اعتراضی از صورت آکسیون و خیابانی به جنبش نافرمانی مدنی سیاسی و تهاجمی و جمعی می‌باشد.» زیرا «تنها توسط این استحاله است که می‌تواند حتی از خاکستر این ابرحرکت اعتراضی ققنوسی جدید به پرواز درآید» و شرایط حتی برای اعتلای جنبش اعتصابی به صورت گسترده فراهم بشود همان آفت و پاشنه آشیل و چشم

اسفندیاری که باعث گردید تا ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ حتی پس از چهار ماه نتواند توازن قوا در عرصه میدانی را به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهد.

ششمین سوالی که در خصوص ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ پس از چهار ماه استمرار قابل طرح است اینکه: «چرا جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران دارای اهمیت می‌باشند؟» در پاسخ به این سؤال لازم است که ابتدا به این نکات توجه بشود:

۱ - مشکل عمده امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه هزار توئی بحران‌های نظم حاکم این است که «تمامی این بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست محیطی و غیره ریشه ساختاری دارند نه ریشه روبنائی» لذا همین ریشه ساختاری هزار توئی بحران‌های نظم حاکم باعث شده است که حل بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و زیست محیطی و غیره ایران تنها در گرو تحول ساختاری به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی باشد یعنی تنها با تغییرات ساختاری و دموکراتیک نظم ناعادلانه و فسادزا و ناکارآمد حاکم است که گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران (از زنان تا کارگران و اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره) می‌توانند به مطالبات حداقلی و حداکثری خود دست پیدا کنند؛ بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی در چارچوب مبارزه دینامیک و دموکراتیک می‌توانند به عنوان موتور حرکت تحول ساختاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تکوین یافته از پائین بشوند.»

۲ - در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران اپوزیسیون برانداز و قدرت طلب و فرصت طلب خارج‌نشین در راستای اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی اجتماعی از بالا (نه از پائین) در جامعه ایران

بر این باورند که تنها با تکیه بر دولت‌های امپریالیستی غربی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و توسط پروژه رژیم چنج توسط آن قدرت‌ها است که می‌توان به تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران از بالا دست پیدا کرد آن هم رژیم چنج در فرمتی که امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ناتو در دوره بعد از فروپاشی بلوک شرق در عراق و افغانستان و لیبی و بعضی جاهای دیگر با لشکرکشی و اشغال‌گری برای تغییر رژیم صدام حسین، طالبان و قذافی و غیره به انجام رسانید که البته دو دهه گذشته نشان داده است که هدف امپریالیسم آمریکا و دولت‌های غربی به جای آن دموکراسی که بوش پسر در زمان تهاجم به منطقه وعده آن می‌داد حمله آنها حاصلی جز فلاکت و بدبختی و بیابان‌های سوخته و بازتولید هیولای استبداد و ارتجاع و جایگزین شدن شاه به جای شیخ و شیخ به جای شاه در این کشورها چیز دیگری نداشته است.

۳ - حداقل ۱۵۰ سال است که جنبش دینامیک تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران برای رسیدن به «آزادی» مبارزه می‌کنند. بدون تردید وجه مشترک همه جنبش‌های دینامیک با جوهر سیاسی در ۱۵۰ سال گذشته «کلمه آزادی» است همان ترمی که شیخ فضل الله نوری (نماد اسلام دگماتیست ارتجاعی فقاهتی حوزه‌های فقهی در مشروطیت) از آن با عبارت «کلمه منحوس آزادی» یاد می‌کرد. آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه اگرچه در طول ۱۵۰ سال گذشته حیات جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین مشکل اصلی مردم ایران بیش از همه فقر و فلاکت اقتصادی بوده است، اما مهم این اینست که مردم ایران با همه این شرایط باز به جای کلمه «عدالت و برابری طلبی» در شعارهای خودش بر کلمه «آزادی» تکیه داشته‌اند. البته خود این موضوع نشان دهنده آن است که در طول ۱۵۰ سال گذشته کنش‌گران جنبش‌های دینامیک پیوسته و علی‌الدوام بر این باور

بوده و هستند که «بدون دستیابی به آزادی و دموکراسی در جامعه ایران امکان تحقق عدالت و برابری طلبی (در جامعه استبدادزده ایران در سه شکل استبداد سیاسی، استبداد مدنی و استبداد دینی) یک شوخی بیشتر نیست». مع الوصف از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که یکی از خودویژگی‌های مهم ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ اولویت پیدا کردن کلمه «آزادی» در برابر کلمه «عدالت و برابری خواهی» و یا به عبارت دیگر تاکید بر «پیوند تنگاتنگ بین دو جنبش عظیم آزادی خواهانه و برابری طلبانه» در جامعه ایران می‌باشد. به بیان دیگر اولویت پیدا کردن جایگاه «دموکراسی» آن هم به صورت دموکراسی سه مؤلفه‌ای (که شامل دموکراسی سیاسی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) می‌باشد. بدون تردید در سه دهه گذشته حیات حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) پس از جنبش سبز سال ۸۸ ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بزرگ‌ترین حرکت خیزشی - جنبشی است که در جامعه بزرگ ایران به صورت محوری بر کلمه «آزادی» و «مبارزه ضد استبدادی» تکیه می‌شود.

لازم به ذکر است که تمامی حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) در طول سه دهه گذشته (به جز جنبش سبز سال ۸۸ و ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) به خاطر مبارزه با فقر و فلاکت اقتصادی و رشد بی‌سابقه فاصله طبقاتی و فساد و تباهی غالب بر رژیم و غیره بوده است چه در خیزش‌های تکوین یافته از پائین از جمله دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و چه در جنبش‌های مطالباتی گروه‌های مختلف جامعه ایران که از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱ روندی رو به اعتلا داشته‌اند همه آنها بر مطالبات صنفی و معیشتی و اقتصادی تکیه محوری داشته‌اند. هر چند که همین «تکیه محوری جنبش سبز و ابرحرکت اعتراضی ضد

استبدادی ۱۴۰۱ بر کلمه آزادی خود باعث گردیده که اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) و در ادامه آن حاشیه‌نشینان شهری با این دو ابرحرکت اعتراضی به صورت فراگیر همراهی میدانی نکنند». بدون تردید همین امر باعث گردیده است که این دو ابرحرکت اعتراضی (جنبش سبز ۸۸ و ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) نتوانند دامنه گسترده توده‌ای پیدا کنند و نتوانند تا اعماق جامعه ایران نفوذ کنند. لذا آنچه در این رابطه حائز اهمیت می‌باشد اینکه «ابرجنبش اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نشان داده است که همچنان کلمه آزادی و دموکراسی برای جنبش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین جایگاه محوری دارد و همچنان (مانند ۱۵۰ سال گذشته) کنش‌گران جنبش‌های دینامیک سیاسی بر این باورند که در جامعه استبدادزده و فقه‌زده امروز ایران هرگز بدون تحول دموکراتیک و ساختاری سیاسی - اجتماعی - فرهنگی نمی‌توانیم به تحول ساختاری معیشتی و اقتصادی دست پیدا کنیم.»

۴ - گرچه در تحلیل نهائی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «نمی‌تواند باعث فروپاشی نظام حاکم و استقرار نظام تازه بشود» ولی بدون تردید در طول چهار ماه گذشته این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی توانسته است به دستاوردهای مهمی مثل «شکستن اقتدار فرهنگی و مذهبی فقه‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم» بر جامعه ایران و «به چالش کشیدن مشروعیت و موجودیت این رژیم چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی دست پیدا کند». یادآوری می‌کنیم آنچنانکه در آسیب‌شناسی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مطرح کردیم «علت و دلیل ناکامی این ابرحرکت اعتراضی در تحول ساختاری سیاسی به صورت سلبی و ایجابی که هدف اصلی این ابرحرکت می‌باشد» این است که:

اولاً این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نتوانست با

پیوند به اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) و همچنین عدم پیوند با حاشیه‌نشینان ۲۲ میلیون نفری شهرهای ایران و عدم پیوند با جنبش‌های مطالباتی دینامیک (اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) جامعه بزرگ ایران «دامنه توده‌ای حرکت خود را گسترده نماید.»

ثانیاً به همین علت ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نتوانست در عرصه میدانی حتی پس از چهار ماه مبارزه توازن قوا به سود خود و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بدهد.

ثالثاً به همین دلیل و علت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی نتوانست به مؤلفه جنبش اعتصابی به صورت گسترده در ادامه جنبش خیابانی دست پیدا کند.

رابعاً نتوانست خشونت‌گرایی به عنوان یک آفت مهلک (چه به صورت استاتیک آن و چه به صورت دینامیکی آن) در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مهار نماید.

رابعاً نتوانست «گفتمان دموکراسی خواهی» را به صورت فراگیر جایگزین «گفتمان لیبرال فمینیستی پمپاژ شده توسط بوق‌های امپریالیست خبری و جریان‌های راست اپوزیسیون خارج‌نشین بکند.»

خامساً نتوانست «بخش خیزشی» قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی را (حتی پس از چهارماه حیات این ابرحرکت اعتراضی) در «بخش جنبشی» بدنه آن حل نماید.

سادساً نتوانست «بر پایه رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین به خودسازماندهی سراسری کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی دست پیدا نماید.»

سابعاً نتوانست «در کنار حرکت و شعارهای سلبی به حرکت‌های ایجابی در راستای نظام مورد نظر آینده خود دست پیدا کند.»

ثامناً نتوانست در کنار «گفتمان فمینیستی» و «گفتمان ضد استبدادی و دموکراسی خواهی» به طرح «گفتمان

معیشتی» مردم ایران هم دست پیدا کند.

تاسعاً نتوانست به «جامعه مدنی جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین دست پیدا کند.»

عاشراً نتوانست «مطالبات جنبش‌های قومیتی را در ظرف مطالبات جنبش‌های ملی تعریف بکند.»

۵- اگر بپذیریم که یکی از آفت‌های محوری ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ محوری شدن تک مؤلفه‌ای جنبش خیابانی یا تظاهرات خیابانی به عنوان عرصه اصلی بروز و چالش‌گری اعتراضات کنش‌گران مختلف این ابرحرکت اعتراضی می‌باشد و اگر بپذیریم که چالش‌های خیابانی و به خصوص تک مؤلفه‌ای شدن جنبش خیابانی یا آکسیونی به عنوان تنها شکل محوری مبارزه کنش‌گران بزرگترین عاملی است که باعث تحلیل رفتن انرژی کنش‌گران اعم از جنبشی و خیزشی می‌شود، حال سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «چگونه می‌توانیم در راستای آفت‌شناسی و ارائه درمان این آفت و مقابله با روند رو به افول و رکود یا مقابله با سیر نزولی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ ارائه طریق منطقی بکنیم؟» قبل از پاسخ به این سؤال کلیدی باید عنایت داشته باشیم که «آفت تک مؤلفه‌ای شدن جنبش خیابانی در طول سه دهه گذشته عمر حرکت‌های اعتراضی در جامعه ایران اعم از خیزشی و جنبشی (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) فقط مختص به ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نیست. بلکه بدون تردید این آفت به عنوان یک آفت کلیدی عامل تحلیل و رکود و ناکامی تمامی حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی بوده است.» زیرا:

اولاً تک مؤلفه‌ای شدن جنبش به صورت آکسیونی و خیابانی باعث می‌گردد که تمامی کنش‌گران به صورت

عریان در برابر دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار بگیرند. معنای دیگر این حرف آن است که «تک مؤلفه‌ای شدن شکل مبارزه کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن هم در شرایطی که کنش‌گران از حداقل سازمان‌یابی سراسری محرومند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد باعث می‌گردد که کنش‌گران به عنوان گوشت در توپ آماده رژیم مطلقه فقهاتی بشوند.»

ثانیاً لازم است که توجه داشته باشیم که در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشند و پائینی‌های قدرت در ضعف شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی، سازمان‌یابی، گفتمان‌سازی، تدوین مانیفست، نظریه‌پردازی، تئوری‌پردازی، راهبری، رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) قرار دارند و فاقد سازمان‌یابی سراسری و رهبری چه در شکل برون‌زا و چه در شکل درون‌زا هستند. طبیعی است که در حرکت‌های اعتراضی در مقابل دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر سازمان‌یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقهاتی حکم مبارزه در شکل خیابانی آن هم به صورت تک مؤلفه‌ای برای کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی سیاسی ضد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بهترین تله‌ای است که در کوتاه‌مدت و حداقل زمانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند حتی با قطع کردن اینترنت و تلفن‌های همراه (آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ و در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شاهد آن بودیم) این حرکت‌های اعتراضی (را با قطع حداقل رابطه آنها از طریق فضای مجازی و تلفن‌های همراه) از درون متلاشی بکند و شرایط برای به خشونت کشانیدن حرکت آنها فراهم بکند.»

یادمان باشد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چه در سرکوب خیزش ملی ۹۸ و چه در سرکوب ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (با تاسی و بکار کردن

تکنولوژی پیچیده و ام‌گرفته از دو کشور چین و روسیه) قبل از سرکوب توسط سرنیزه و نهادهای نظامی و انتظامی و بسیج خود از طریق استفاده تکنولوژی‌های پیچیده وارداتی از چین و روسیه توانست «به صورت همه جانبه با به چالش کشیدن روابط درونی کنش‌گران و دستگیری بیش از ۲۰ هزار نفر از نیروهای رابط ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ را از درون متلاشی کند» و از بعد از «به چالش کشیدن حداقل سازمان‌یابی و رابطه‌های درونی کنش‌گران با یکدیگر (چه از طریق فضای مجازی و تلفن‌های همراه و چه از طریق سازماندهی افقی شبکه‌ای میدانی کنش‌گران) بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به راحتی توانسته است با سرکوب، سرنیزه، تیغ، داغ درفش و دستگیری و اعدام و غیره سرکوب قبلی در عرصه فروپاشی درونی این حرکت‌ها را در جامعه ایران نهادینه بکند». به بیان دیگر برعکس آنچه تحلیل‌گران این حرکت‌های اعتراضی در جامعه ایران در خصوص سرکوب این حرکت‌های اعتراضی ادعا می‌کنند «عامل اصلی سرکوب این حرکت‌های اعتراضی سیاسی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به خصوص دو حرکت اعتراضی ملی ۹۸ و ۱۴۰۱) تنها به خاطر برتری قدرت سرکوب آهنین و آتشین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر کنش‌گران نیست بلکه عامل مهمتر در این رابطه همان به چالش کشیدن رابطه‌های درونی کنش‌گران در کادر تکنولوژی پیچیده و تجربه‌های مهندسی شده سرکوب دو کشور چین و روسیه می‌باشد». بی‌شک تا زمانی که «کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی نتوانند در نبرد اول با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پیروزی برسند، هرگز نخواهند توانست در نبرد میدانی نظامی با رژیم مطلقه فقهاتی به دستاوردهای مهمی دست پیدا کنند» پر پیداست که اگر بخواهیم در اینجا به صورت موجز و مختصر به این سؤال پاسخ بدهیم که «چگونه می‌توان در نبرد اول (یا نبرد به چالش کشیدن مهندسی شده

رابطه‌های درونی کنش‌گران (توسط) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پیروزی رسید؟» باید بگوئیم که «تنها و تنها حفظ و صیانت از حداقل رابطه بین کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی (که نقش محور سازمان‌یابی در این شرایط بازی) می‌نماید می‌تواند پاسخ ما به سؤال فوق باشد» به عبارت دیگر هرچه بتوانیم رابطه درونی بین کنش‌گران (در شکل افقی و شبکه‌ای و جنبشی تکوین یافته از پائین آن هم با رهبری جمعی درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین نه در شکل عمودی و سازمانی تزریق شده از بالا یا تزریق شده از بیرون حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی) تقویت بکنیم و نهادینه سازیم نه تنها زمینه‌های سرکوب کنش‌گران در نبرد میدانی نظامی بعدی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بین می‌رود و نه تنها شرایط برای استمرار درازمدت حرکت‌های جنبشی و خیزشی در جامعه ایران فراهم می‌گردد مهمتر از همه این‌ها اینکه «شرایط برای دو مؤلفه‌ای شدن شکل مبارزه کنش‌گران به صورت خیابان و اعتصاب و در ادامه آن شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی آن هم به صورت نهادینه شده نه به صورت ژله‌ای فراهم می‌گردد.»

پر واضح است که در این رابطه جایگاه خطرناک تک مؤلفه‌ای شدن جنبش خیابانی و آکسیونی در حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) در جامعه بزرگ ایران در این شرایط تندپیچ هولناک مبارزه بین پائینی‌های قدرت با بالائی‌های قدرت به صورت تمام عیار به نمایش می‌گذارد و دلیل این امر هم آن است که «در صورت تک مؤلفه‌ای شدن جنبش خیابانی و آکسیونی برای کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی (چه کنش‌گران حرکت‌های خیزشی باشند و چه کنش‌گران حرکت‌های جنبشی) شکل مبارزه آکسیونی و خیابانی (آن هم در صورتی که به صورت تک مؤلفه‌ای درآید) و از طریق جنبش سراسری اعتصابی حمایت نشوند، همین

تمرکز و تجمع کنش‌گران در عرصه خیابان شرایط برای پیروزی صد درصد دستگاه‌های امنیتی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای متلاشی کردن آنها از درون توسط به چالش کشیدن رابطه‌های آنها فراهم می‌شود». طبیعی است که با موفقیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه نبرد مهندسی شده اول قطعاً و خود به خود شرایط برای موفقیت رژیم در سرکوب آهنگین کنش‌گران در میدان نبرد فیزیکی آماده می‌گردد. توجه داشته باشیم که مختصات و خودویژگی‌های ابرحرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی در مقایسه با دیگر حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته جامعه ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) عبارت است از:

- ۱- «بدون رهبری سراسری است چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی.»
- ۲- «هر چند که در عرصه افقی جغرافیائی گسترده شده است و توانسته است اکثریت استان‌های کشور را در بر بگیرد اما در عرصه عمودی نتوانسته به اعماق جامعه ایران نفوذ کند و گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از کارگری و کارمندی) را در بر بگیرد.»
- ۳- «به لحاظ ترکیب سنی اکثریت کنش‌گران آن جوان و نوجوان مربوط به دهه هفتاد و هشتاد می‌باشند» که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم همین موضوع جوان سالاری یا محدود شدن اکثریت کنش‌گران (تظاهرات خیابانی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) به جوانان دهه ۷۰ و ۸۰ خود بسترساز خودویژگی‌های دیگر برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شده است مثل:
- الف - بی‌تجربگی در مبارزه.
- ب - میل به خشونت‌گرایی.
- ج - خالی‌الذهن بودن از تجربه‌ها و دستاوردهای مبارزاتی ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران.

د - عمده کردن حرکت خیابانی یا مبارزه خیابانی .

ه - محدود کردن منابع خبرگیری خود به بوق‌های امپریالیسم خبری و نهادهای تبلیغاتی جریان‌های برانداز قدرت طلب و فرصت طلب خارج‌نشین .

و - ناتوانی در آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و خودرهبی درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین و پراکندگی در طرح شعارها و به خصوص طرح شعارهای مستهجن بی در پیکر .

ز - عمده شدن جوهر فمینیستی (به جای جوهر دموکراسی خواهی و برابری طلبی) .

ح - جایگزینی شعار «زن، زندگی، آزادی» به جای شعار «زن، آزادی، برابری» همگی محصول همین جوان و نوجوان بودن اکثریت کنش‌گران تظاهرات خیابانی (در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) می‌باشد .

۴ - به لحاظ ترکیب جنسی یا جنسیتی برعکس حرکت‌های جنبشی و خیزشی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا ۲۶ شهریور ۱۴۰۱) که به لحاظ جنسی نقش کنش‌گران مرد برتر از نقش کنش‌گران زن بوده است در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «زنان نقشی فراگیرتر و گسترده‌تر از مردان دارند» .

۵ - به لحاظ برنامه و هدف این ابرحرکت کنش‌گران آن فقط «می‌دانند که چه نمی‌خواهند، بدون آنکه بدانند چه می‌خواهند» .

۶ - این ابرحرکت اعتراضی «فاقد شعارهای منسجم همگانی سازمان یافته و مشخصی چه از زاویه سیاسی و چه از زاویه‌های اقتصادی و اجتماعی می‌باشند» .

۷ - در رویکرد فمینیستی کنش‌گران شعار کشف حجاب مورد تبلیغ لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین جایگزین شعار دموکراتیک: «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» شده است که امری غیر دموکراتیک می‌باشد .

۸ - در این ابرحرکت اعتراضی برعکس همه حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ و رنگین

کمان ایران «به خاطر خودجوش بودن شعارها گاه و بعضاً شعارها صورت مستهجن پیدا کرده است که امری فاجعه‌آمیز می‌باشد» .

۹ - بافت کنش‌گران تظاهرات خیابانی این ابرحرکت اعتراضی گسسته از اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارمندی و کارگری) و گسسته از ۲۲ میلیون حاشیه‌نشینان فرودست و تهیدست شهری می‌باشند .

۱۰ - از آنجائیکه کنش‌گران تظاهرات خیابانی این ابرحرکت اعتراضی «فاقد شاکله اقشار و برش‌های اجتماعی با منافع مشخص گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد» در نتیجه همین امر باعث گردیده است که در طول چهار ماه گذشته «نشان امیدوار کننده‌ای از روی‌آوری اقشار مختلف پائینی‌های جامعه بزرگ ایران به صورت فراگیر به این ابرحرکت اعتراضی دیده نشود، لذا مشارکت بخش بسیار محدودی از کارگران در این ابرحرکت اعتراضی نباید اگراندیسمان فراگیر طبقه‌ای و سراسری بکنیم» .

۱۱ - مطالبات کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به علت جوان بودن کنش‌گران خیابانی آن (یعنی سن‌های ۱۵ تا ۲۴ سالگی) باعث گردیده است که «این جوانان دهه ۸۰ و ۷۰ با واقعیت‌های مکانیسم اجتماعی و ادراکات سیاسی - اجتماعی چه در داخل کشور و چه در عرصه جهانی بیگانه باشند و مطالعات بسیار پائینی داشته باشند و اطلاعات آنها در سطح اینترنت و ماهواره‌های خارجی باشد نه محصول کنش‌گری خودشان در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی» یا به عبارت دیگر «اطلاعات آنها صورت القائی داشته باشند» . بنابراین در تحلیل نهائی مطالبات آنها به صورت حداقلی در چارچوب لیبرال فمینیست جهانی می‌باشد آن هم در شکل سلبی آن نه در شکل ایجابی آن . حال از اینجا است که می‌توانیم به این سؤال پاسخ بدهیم که «چگونه می‌توانیم از تحلیل و رکود و افول رفتن حرکت‌های اعتراضی توسط

تک مؤلفه‌ای شدن مبارزه کنش‌گران در شکل جنبش خیابانی و آکسیون‌ی جلوگیری نمائیم؟» بی‌تردید پاسخ ما به این سؤال کلیدی در اینجا این خواهد بود که «تنها از طریق به میدان کشیدن جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است که می‌توان با این آفت استراتژیک سه دهه گذشته تمامی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی گذشته جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مقابله جدی و ساختاری کرد». زیرا:

الف - تنها جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هستند که با تجربه‌ای که در پنج سال گذشته (از تابستان ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) به دست آورده‌اند، می‌توانند آفت تک مؤلفه‌ای شدن خیابانی و آکسیون‌ی را به صورت ساختاری در راستای دو مؤلفه‌ای کردن شکل مبارزه درمان کنند و شرایط برای دو مؤلفه‌ای شدن شکل مبارزه به صورت همزمان «خیابان و اعتصاب» فراهم کنند. تجربه موفق جنبش معلمان (به خصوص در پنج سال گذشته که توانسته‌اند شکل مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را با پیوند بین خیابان و اعتصاب وارد فرایند نوینی بکنند) در این رابطه می‌تواند برای ما مشتی نمونه خروار باشد. چراکه جنبش معلمان در چارچوب پیوند دو مؤلفه مبارزه «خیابان و اعتصاب» بوده است که توانسته است نه تنها مطالبات حداقلی خود را بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحمیل بکند و نه تنها توانسته است رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر مطالبات خود حاضر به پاسخگوئی از موضع ناچاری بکند بلکه مهم‌تر از آن اینکه «توانسته است حتی به صورت موقت و محدود و ژله‌ای (نه دائم

و نهادینه شده و فراگیر) توازن قوا در عرصه میدانی در آن شرایط به سود خود تغییر بدهد». پر پیداست که به خصوص در طول سه سال گذشته جنبش معلمان ایران توسط دو مؤلفه‌ای کردن پیوند و رابطه بین کنش‌گران این جنبش (به صورت عمودی و افقی تکوین یافته از بالا و پائین) حتی حرکت مهندسی شده دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جبهه اول (یعنی در راستای به چالش کشیدن رابطه درونی کنش‌گران جنبش معلمی) هم سترون نماید.

ب - همچنین تنها توسط «جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور (خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است که امکان سازمان‌یابی و رهبری جمعی درون‌زا و تکوین یافته از پائین آن هم به صورت افقی و جنبشی (نه عمودی و سازمانی) کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی مادیت پیدا می‌کند».

ج - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تکوین یافته از پائین با ورود همه جانبه به صورت میدانی می‌توانند باعث خشونت‌پریشی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خیابانی بشوند یا به عبارت دیگر مانع از خشونت‌گرایی کنش‌گران در عرصه مبارزه خیابانی بشوند.

د - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای (اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) تکوین یافته از پائین با ورود همه جانبه به صورت میدانی به عرصه حرکت‌های اعتراضی (چه به صورت جنبشی و چه به صورت خیزشی) می‌توانند شرایط برای ظهور رهبری جمعی درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین فراهم بکنند و می‌توانند از استقلال کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی (در برابر دخالت‌های خارج از جنبش توسط بوق‌های امپریالیسم خبری و جریان‌های برانداز و قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین و دخالت جریان‌های

اصلاح طلبان حکومتی و غیره) حمایت نمایند.

ه - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی اجتماعی و سیاسی با ورود تمام‌قد به عرصه میدانی حرکت‌های اعتراضی چه در شکل تظاهرات خیابانی و چه در شکل جنبش اعتصابی اردوگاه عظیم نیروهای کار (اعم از کارگران و کارمندان) جامعه بزرگ ایران می‌توانند باعث کاهش ضربه‌خوری کنش‌گران جنبش خیابانی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی بشوند.

و - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی اجتماعی سیاسی با ورود به عرصه میدانی خیابانی و اعتصابی حرکت‌های اعتراضی می‌توانند با کاهش دادن هزینه سرانه مشارکت مردم ایران در مبارزه شرایط برای توده‌ای شدن فراگیر حرکت‌های اعتراضی فراهم نمایند.

ز - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با ورود به عرصه میدانی ابرحرکت‌های اعتراضی می‌توانند خلاء رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین سی ساله گذشته اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) را پر کنند.

ح - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای اقتصادی اجتماعی سیاسی می‌توانند با ورود خود به عرصه اعتصابی و خیابانی حرکت‌های اعتراضی حفره عمیق بین طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) را پر کنند و همچنین می‌توانند پل بین دو جبهه عظیم آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بشوند.

ط - با ورود جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک به عرصه حرکت‌های اعتراضی آنها می‌توانند شرایط برای تکوین جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و مستقل با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین را) فراهم بکنند.

ی - با ورود جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک به عرصه

حرکت‌های اعتراضی شرایط برای تکوین و ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی و ظهور و تکوین شوراهای فراگیر و سراسری (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) فراهم می‌گردد.

ک - با ورود جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای اقتصادی اجتماعی سیاسی به عرصه حرکت‌های اعتراضی (اعم از خیزشی و جنبشی) شرایط برای ظهور فراگیر جوهر جنبشی دینامیک با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین و حاکمیت «گفتمان جنبشی» بر «گفتمان خیزشی» متمایز بی‌برنامه فراهم می‌گردد.

ل - از آنجائیکه ورود «جنبش خیابانی» به «جنبش اعتصابی» از زمانی ممکن می‌گردد که «خشونت‌پرهیزی» اعتراضات کنش‌گران خیابانی بتواند در عرصه اعتراضی نهادینه بشود، پر واضح است که «خشونت‌پرهیزی» در حرکت‌های اعتراضی خیابانی تنها توسط ورود جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ممکن می‌باشد نه با حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبی حکومتی و غیر حکومتی بر این حرکت‌های اعتراضی آنچنانکه تبلیغ می‌کنند.

م - همچنین با ورود جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به عرصه میدانی حرکت‌های اعتراضی شرایط برای نردبان‌سازی جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) از حرکت‌های اعتراضی داخل کشور (اعم از جنبشی و خیزشی؛) از بین می‌رود.

ن - همچنین با ورود فراگیر و سراسری جنبش‌های مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به عرصه حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی شرایط برای بازتاب یافتن صدای کنش‌گران پائینی جامعه در حکومت و بالائی‌های قدرت و ایجاد شکاف در ساختار

حکومت و ریزش نیرو از بالائی‌های قدرت و بن بست گفتمان اصلاح‌طلبی (اعم از حکومتی و غیر حکومتی) یا اصلاح‌ناپذیر بودن حاکمیت فراهم می‌گردد. بر این مطلب بیافزائیم که تا زمانی که حرکت‌های اعتراضی دینامیک تکوین یافته از پائین نتوانند در بالائی‌های قدرت بازتاب داشته باشند و نتوانند وحدت درونی بالائی‌های قدرت را به چالش بکشند و در درون بالائی‌های قدرت شکاف بیاندازند و نتوانند باعث ریزش نیروهای طرفدار بالائی‌های قدرت به پائینی قدرت بشوند، هرگز حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی نمی‌توانند وارد موقعیت انقلابی بشوند و نمی‌توانند باعث سترون شدن ماشین سرکوب رژیم بشوند و نمی‌توانند توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت تغییر بدهند و نمی‌توانند شرایط برای فروپاشی نظم حاکم از درون فراهم بکنند.

ع- عنایت داشته باشیم که تا زمانی که دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی و دیالکتیک نیروهای بالائی قدرت و پائینی‌های قدرت دچار تحول ساختاری به نفع پائینی‌های جامعه نشود، امکان ورود فراگیر و سراسری جنبش‌های مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به عرصه حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی وجود ندارد. پر پیداست که انجام این مهم توسط خود کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی اعم از جنبشی و خیزشی تا زمانی که کنش‌گران گرفتار آفت خشونت‌گرایی در مبارزه نشوند امکان‌پذیر می‌باشد.

ص- ورود فراگیر و سراسری جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به عرصه حرکت‌های اعتراضی می‌تواند به بازار گرم رهبرسازی و آلترناتیوسازی کشورهای امپریالیستی غرب و جریان‌های برانداز قدرت‌طلب و فرصت‌طلب خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) در راستای کسب قدرت سیاسی در داخل کشور پایان بدهد و همچنین به آلترناتیوسازی از درون حکومت توسط

جریان‌های اصلاح‌طلبان حکومتی (از کارگزاران تا اصلاح‌طلبان رنگارنگ سفید و سبز و بنفش و غیره) پایان بدهد و می‌تواند باعث تشدید شدن گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سربالائی‌های قدرت یا ابوعطا خواندن اصحاب قدرت حاکم در سربالای رفتن آب بشود. ف- با ورود فراگیر و سراسری جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شرایط برای تکوین آلترناتیو و رهبری درون‌زای دینامیک آن هم به صورت جمعی (نه به صورت فردی) و در شکل دموکراتیک (نه استاتیک تزریق شده از بالا) در داخل کشور فراهم بشود.

یادمان باشد که تکیه‌گاه اصلی تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران فقط در گرو تکوین جامعه مدنی فراگیر جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین می‌باشد و این مهم بدون حضور فراگیر و سراسری و میدانی جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی امکان‌پذیر نمی‌باشد. به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۵۵ تا به امروز چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «تا زمانی که رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین آن هم به صورت جمعی (نه فردی) در داخل کشور و از دل این جنبش‌های دینامیک مادیت پیدا نکند تحول ساختاری سیاسی به صورت دموکراتیک و دینامیک امری محال و غر ممکن می‌باشد» و لذا «در خلاء انتقال دموکراتیک و دینامیک قدرت هرگونه رژیم چنج در ایران جا به جا شدن جایگاه قدرت با تغییر شیخ و شاه یا شاه و شیخ یا به عبارت دیگر جابجائی ولایت سلطانی و ولایت فقیه آن هم با لباس‌های جدید تعریف می‌شود نه چیزی دیگر». پس بدین ترتیب است

که خطاب به کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط باید بگوئیم که «پیشگام باید که باشد شه‌شناسی / تا شناسد شاه را در هر لباس» همچنین «پیشگام باید که باشد شیخ‌شناس / تا شناسد شیخ را در هر لباس». توجه داشته‌اشیم که «همه جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور ماهیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارند» که البته به علت فقر فلاکت و بیکاری و گرانی و محرومیت‌های اقتصادی و کاهش قدرت خرید مردم و فساد و تباهی غالب بر رژیم و رشد بی‌سابقه فاصله طبقاتی و غیره در این شرایط ریشه اقتصادی حرکت‌های مطالبه‌محور بر ریشه‌های اجتماعی و سیاسی غلبه دارند، بنابراین در بستر پراکسیس سیاسی-اجتماعی شرایط برای استحاله جوهر صنفی و مدنی آنها به جوهر سیاسی فراهم می‌گردد. علی‌ایحال بدین ترتیب است که می‌توانیم به «جایگاه پر اهمیت جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در عرصه حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی و از جمله در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ پی ببریم».

هفتمین سوالی که در ادامه سوال‌های گذشته در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا بدون همگرایی در عرصه میدانی میان جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داخل کشور امکان همگرایی بین جریان‌های بیرون از جنبش (سیاسی داخل و خارج از کشور) به صورت دینامیک (نه به صورت استاتیک) وجود دارد؟» پاسخ اجمالی و کپسولی ما به این سؤال منفی است. یعنی «بدون همگرایی شاخه‌های مختلف جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین امکان همگرایی بین جریان‌های جامعه سیاسی بیرون از این جنبش‌ها که

داعی و حامی و یا نمایندگی از این جنبش‌ها را دارند چه در داخل و چه در خارج از کشور وجود ندارد». برای فهم جوهر این پاسخ ما به سؤال فوق کافی است که قصه پر غصه داستان همگرایی بین جریان‌های مختلف جامعه سیاسی ایران (حداقل در طول ۴۴ سال گذشته پسا انقلاب ۵۷) مورد بازشناسی و کالبد شکافی قرار بدهیم. زیرا در طول ۴۴ سال گذشته هر زمانی که ندای همگرایی بین جریان‌های جامعه سیاسی توسط گروهی یا فردی یا لیدر خودخوانده‌ای چه در داخل و چه در خارج از کشور مطرح شده است، حاصلی جز چند پارگی و واگرایی جدیدی نداشته است. البته این آفت و بیماری فقط مختص بخش خاصی از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور نمی‌شود بلکه مشمول همه جریان‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ از مذهبی‌ها تا مارکسیست‌ها و تا ملیون و سلطنت‌طلبان و غیره می‌شود. همچنین این موضوع فقط شامل فرایند پسا انقلاب ۵۷ نمی‌شود، بلکه در طول ۱۵۰ سال حیات حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران وجود داشته است. از نظر ما عامل اصلی ایجاد این موضوع این است که هنوز پس از ۱۵۰ سال که از حیات جامعه سیاسی ایران می‌گذرد جریان‌ها و افراد مستقل درون جامعه سیاسی ایران هنوز «زبان گفتگو با یکدیگر بلد نیستند». منظور ما در اینجا از اصطلاح یا عبارت «زبان گفتگو با یکدیگر» این نیست که آن‌ها بلد نیستند حرف بزنند یا بد حرف می‌زنند بلکه برعکس منظور ما از طرح این ترم و اصطلاح یا عبارت آن است که آنها در طول ۱۵۰ سال گذشته «در گفتگوی با یکدیگر برای همگرایی موضوع اصلی گفتگو که همان جامعه و مردم ایران می‌باشد فراموش می‌کنند و خود وسیله (که همان گفتگو می‌باشد) به عنوان موضوع تلقی می‌کنند در نتیجه گفتگوی آنها سالبه به موضوع می‌شود. که دستاوردی جز گفتگو برای گفتگو ندارد و سنتزی جز تفرقه و تشتت بیشتر نداشته است». طبیعی است که

در نهایت هر کدام از جریان‌ها به این داوری می‌رسند که «من مصیبت و خصم مخطی» علی‌هذا تنها راه حلی که برای نجات این‌ها می‌توان مطرح کرد اینکه به آنها بگوئیم که قبل از گفتگو باید موضوع گفتگو مشخص شود و «موضوع گفتگو در اینجا چیزی جز خود جامعه ایران نمی‌باشد که بدون تردید پیچیده‌ترین موضوع است که باید به صورت مشخص و کنکرت و انضمامی و تاریخی و تطبیقی (نه انتزاعی و مجرد و انطباقی با جوامع دیگر شرق و غرب) آن را بشناسیم و تحلیل کنیم نه به صورت ذهنی و انتزاعی و کلی‌بافی و انطباقی با جوامع دیگر شرق و غرب و با تکیه بر تئوری‌های وارداتی.»

برای فهمیدن اهمیت این موضوع تنها کافی است که توجه داشته باشیم که در ۱۵۰ سال گذشته (به جز دو استثناء) تمامی جریان‌ها و نظریه‌پردازان جامعه سیاسی ایران که به دنبال ترقی و نجات و رهائی جامعه بزرگ ایران بوده‌اند نسخه‌ای که برای این موضوع پیچیده‌اند کپی - پیست یا الگوبرداری شده از جوامع غربی با رویکردهای راست روانه و چپ روانه بوده است. به عنوان مثال و مصداق در این باره کافی است که به اولین نسخه مطرح شده توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله تحت عنوان «یک کلمه» که قبل از مشروطیت در عصر ناصرالدین شاه منتشر گردید، توجه بکنیم. او به عنوان اولین روشنفکر (با به اصطلاح آن زمان اولین منورالفکر) ایرانی مدعی بود که «راه نجات جامعه ایران در یک کلمه که همان قانون‌گرائی می‌باشد نهفته است» محتوای کتاب «یک کلمه» میرزا یوسف خان مستشارالدوله همان «مقدمه قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه می‌باشد» که قطعاً میرزا یوسف خان با ترجمه آن بدون تحلیل مشخص و انضمامی و تاریخی و تطبیقی از جامعه ایران بر این باور بوده است که «چون جامعه فرانسه توسط قانون‌گرائی به رهائی و ترقی و توسعه و پیشرفت دست پیدا کرده است پس ما هم با قانون‌گرائی می‌توانیم به پیشرفت و ترقی و رهائی

دست پیدا کنیم». (همان رویکردی که به قول معلم کبیرمان شریعتی «در کنفرانس از کجا آغاز کنیم؟» پطر کبیر پس از بازگشت از هلند به روسیه در جهت نجات کشور روسیه از عقب ماندگی راه نجات مردم روسیه را با تاسی انطباقی از مردم هلند تراشیدن ریش‌ها تعریف می‌کرد البته داوری شریعتی این است که پطر کبیر ریش‌ها را کند اما نتوانست ریشه‌های عقب ماندگی مردم روسیه را بکند). باری در همین رابطه است که در ادامه رویکرد انطباقی میرزا یوسف خان مستشارالدوله این رویکرد به دیگر روشنفکران و منورالفکرها از چپ و راست و مذهبی و مارکسیستی از جمله به میرزا ملکم خان رسید که باز او هم با تاسی از میرزا یوسف خان مستشارالدوله معتقد بود که با «قانون» می‌شود جامعه ایران را نجات داد و از مسیر دیگری «تقی ارانی» وارد ماجرا شد که در زمان رضاخان میرپنج او هم با همان رویکرد انطباقی و انتزاعی و وارداتی که داشت با تاسی از مارکسیسم آلمانی (نه مارکسیسم روسی) معتقد بود که توسط «ماتریالیسم و سوسیالیسم مارکسیستی» می‌توان جامعه ایران را از عقب ماندگی نجات داد و باز در ادامه همین روش انطباقی و وارداتی بود که از بعد از او موضوع از صورت فردی به صورت جریانی در آمد و جریان‌های سیاسی از مارکسیست‌ها تا ملیون و مذهبیون (مانند حزب توده و ملیون و جریان محمدنخشب و جریان مهندس مهدی بازرگان و بعداً جریان‌های چریک‌گرای مدرن مذهبی و مارکسیستی از مجاهدین خلق تا چریک‌های فدائی خلق و دیگر جریان‌های مارکسیستی) در چارچوب همان رویکرد انطباقی و انتزاعی و وارداتی خودشان راه نجات مردم ایران را در شیوه مبارزه خودشان از تحزب‌گرائی استاتیکی تکوین یافته از بالا (مانند لنین در روسیه) تا چریک‌گرائی و ارتش خلقی تبیین می‌کردند. از نیمه دوم سال ۵۵ با به بن‌بست رسیدن تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران (از ملیون تا مذهبی‌ها و تا

مارکسیست‌ها) با رویکردهای مختلف چریک‌گرایی و حزب‌گرا و ارتش خلقی و غیره رفته رفته به موازات اعتلای مبارزه ضد استبدادی مردم ایران (در سال‌های ۵۶ و ۵۷) و در خلاء جریان‌های راهبری و راهبری کننده جامعه سیاسی ایران شرایط برای ظهور خمینی (به قول سید محمد بهشتی در راستای موج‌سواری بر مبارزه ضد استبدادی مردم) و پرده‌برداری از هیولای نظریه استبدادساز او فراهم گردید که بالاخره و بالاخره و بالاخره خمینی هم از قافله عقب نیفتاد و در چارچوب همان رویکرد دگماتیستی و ارتجاعی اسلام فقهاتی که داشت نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش را به عنوان راه نجات جامعه و مردم ایران مطرح کرد و ابتدا به صورت گفتمان مسلط درآورد و سرانجام از سال ۵۸ رژیم مطلقه فقهاتی خودش را بر سه پایه استوار کرد که عبارت است از:

۱ - اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی حوزه‌های فقهی به عنوان ایدئولوژی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

۲ - جایگاه ولایت فقیه در رژیم مطلقه فقهاتی و قانون اساسی ولایت‌مدار این رژیم که فوق قانون می‌باشد و اختیاراتش هم اختیار خدا و ولایت نبوی پیامبر اسلام می‌باشد.

۳ - اخلاق در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در چارچوب اصل «واجب الواجبات حفظ رژیم جمهوری اسلامی است» قابل تعریف می‌باشد.

لذا از اینجا بود که خمینی عقلانیت و اخلاق و قانون‌گرایی سه اصل مطرح شده قبلی برای نجات انسان در پای تکوین و نگهداری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ذبح کرد و در فرایند پسا انقلاب شکست خورده ضد استبدادی ۵۷ به موازات رویش و زایش هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جامعه سیاسی ایران از نو در چارچوب برخورد با رژیم مطلقه فقهاتی خمینی خود را بازتولید کردند که باز جامعه سیاسی بازتولید شده شامل جریان‌های مختلف سیاسی اعم از مذهبی

و مارکسیستی و ملیون و احزاب سیاسی منطقه‌ای (در دو شکل چپ و راست) می‌شدند. البته باز هم مانند گذشته همه این جریان‌های گوناگون جامعه سیاسی ایران (چه در داخل و چه در خارج از کشور) پیوسته و علی‌الدوام مدعی بوده و هستند که «تنها جریان خاص خود آنها است که می‌تواند عامل نجات و رهائی جامعه ایران بشود و تمام حقیقت‌ها در جلیقه آنها قرار دارد و تمامی جریان‌های دیگر جامعه سیاسی باطل و انحرافی می‌باشند». طنز تاریخ اینجاست که همین موضع و مانیفست جامعه سیاسی (که در طول ۴۴ سال گذشته در راستای مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مادیت پیدا کرده است) در طول ۴۴ سال گذشته بدل به یکی از عوامل ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است. یادآوری می‌کنیم چهار عاملی که باعث ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۴ سال گذشته شده است) عبارتند از:

۱ - برعکس رژیم پهلوی که از دل دو کودتای امپریالیستی (سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلستان و ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا) حاصل گردید رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از دل توده‌ائی‌ترین انقلاب تاریخ بشر زائیده شده است.

۲ - ایدئولوژی اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی این رژیم که سابقه هزار ساله تاریخی (از آل بویه در قرن چهارم هجری الی زماننا هذا) دارد بر پایه «تقلیدگرایی و تکلیف‌محوری و تبعدگرایی» استوار می‌باشد که در بیش از هزار سال گذشته «روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی توانسته‌اند سه اصل بنیادین اسلام ارتجاعی و دگماتیستی فقهاتی را در اخلاق اجتماعی و روحیه ملی و وجدان مردم ایران نهادینه بکنند.»

۳ - اقتصاد نفتی و رانتی به ارث رسیده از رژیم پهلوی به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که باعث گردیده است تا آبشخور تمامی اقتصاد و سرمایه‌های کشور در دست حکومت قرار بگیرد و باعث گردیده که ولی فقیه مافوق

قانون و اخلاق بتواند در مصرف این سرمایه‌ها آزادی مطلق داشته باشد آن هم بدون اینکه حداقل مسئولیت پاسخگوئی به کسی یا نهادی یا مردمی داشته باشد.

۴- از همه مهمتر اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته در برابر یک «اپوزیسیون ضعیف» قرار داشته است. مقصود ما در اینجا از عنوان «اپوزیسیون ضعیف» این نیست که تعداد افراد اپوزیسیون داخل و خارج از کشور کم بوده است چراکه در این رابطه بر این باوریم که (با در نظر گرفتن جمعیت ایران به لحاظ کمی و جمعیتی) جمعیت و کمیت اپوزیسیون ایران در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با مقایسه با دیگر جوامع بی‌مثال بوده و بی‌مثال هم هست و باز مقصود ما در اینجا از طرح عنوان «اپوزیسیون ضعیف» این نیست که جریان‌های اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۴ سال گذشته فاقد سازمان‌یابی و تشکیلات و یا فاقد گفتمان و یا فاقد سلاح و ارتش و قدرت نظامی و غیره بوده‌اند چراکه در این رابطه هم باز بر این باوریم که حداقل در دهه ۶۰ اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی به لحاظ تشکیلات و قدرت نظامی و چریکی و ارتش خلقی دست کمی از دیگر اپوزیسیون جوامع قرن بیستم نداشته‌اند که برای فهم این مهم تنها کافی است که قدرت چریک‌گرایی و ترورها و ارتش خلقی سازمان‌مجاهدین خلق را در دهه شصت در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی آنالیز و تحلیل و کالبد شکافی بکنیم. بنابراین آنچه که باعث گردیده تا ما در داوری خودمان نسبت به عوامل ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته عامل ضعف اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته را به عنوان عامل کلیدی ماندگاری این رژیم مطرح کنیم این است که:

اولاً اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (یا جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) در طول ۴۴ سال گذشته از تشتت و تفرقه و پراکندگی و واگرایی برخوردار

بوده‌اند.

ثانیاً یکی از عواملی که باعث گردیده تا جامعه سیاسی و اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته گرفتار آفت تشتت و تفرقه و واگرایی بشوند اینکه در تحلیل نهائی تمامی این جریان‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ «خودمحور هستند و دیگر جریان‌ها را باطل و غیر خودی می‌دانند» و لذا هر گونه همگرایی با جریان‌های دیگر جامعه سیاسی به معنای به چالش کشیدن موجودیت و مشروعیت و هویت دست‌ساز خودشان تلقی می‌کنند و البته عملکرد و فونکسیون این رویکرد خودبینی و خودمحوری در گروه‌های مختلف جامعه سیاسی ایران به خصوص در بخش خارج‌نشین‌ها این شده است که همگی آنها (از راست راست تا چپ چپ) با رویکرد تمامیت‌خواهی که دارند، به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم نگون‌بخت ایران در خدمت جریان خاص خودشان باشند که برای فهم اوج فاجعه در این رابطه کافی است که عنایت داشته باشیم که بزرگ‌ترین تجمع مشترک جریان‌های مختلف جامعه خارج‌نشین ایران (که بیش از ۸ میلیون نفر یعنی یک دهم جمعیت کشور ایران جمعیت دارند) در خارج از کشور «تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۴۰۱ برلین آلمان است» حال در اینجا نمی‌خواهیم به کالبد شکافی مکانیزم و چگونگی مشارکت گروه‌ها و جریان‌ها در این تظاهرات پردازیم چراکه مثنوی هفتاد من کاغذ شود منظور ما در اینجا از طرح این مثال و نمونه این است که مخاطب خودمان را در تحلیل از این بزرگ‌ترین تظاهرات جامعه خارج‌نشین اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر این موضوع قرار بدهیم که «فراخوانی این تظاهرات نه حاصل گفتگو و شرکت مستقیم و غیر مستقیم در پراکسیس سیاسی - اجتماعی و پروسه تجانس بین جریان‌ها و احزاب و سازمان‌های جامعه ایرانی خارج‌نشین در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی (در این شرایط هولناک تندپیچ

ابحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران در داخل کشور) بوده است بلکه برعکس فراخونی این تظاهرات توسط شخصی به نام حامد اسماعیلیون صورت گرفته است که نه تنها در طول ۴۴ سال گذشته چهره سیاسی اپوزیسیون رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نبوده است بلکه حتی حداقل سابقه مبارزه و مخالفت با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم نداشته است و تنها عاملی که باعث شده است که او خود را جزء جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکند، بر می‌گردد به موضوع کشته شدن زن و بچه‌اش در سقوط هواپیمای اوکراینی در دی‌ماه ۹۸ توسط پدافند سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

حال ما نمی‌خواهیم در اینجا به لحاظ ارزشی در باب شخص فوق‌داوری بکنیم و نمی‌خواهیم حمایت مهندسی شده دو کشور کانادا و آمریکا از این شخص در این شرایط در راستای چلبی‌سازی برای آینده مردم نگون‌بخت ایران تحلیل بکنیم و نمی‌خواهیم اعلام کنیم که در نهایت شخص مذکور سر از لحاف هزار تکه سلطنت‌طلبان و «حواریون شازده رضا پهلوی» درآورده است، سخن ما در این جا «برای فهم جایگاه جامعه هزار تکه و عروس هزار داماد اپوزیسیون خارج‌نشین است». عنایت داشته باشیم که این جامعه سیاسی هزار تکه خارج‌نشین (طبق ادعای خودشان) پس از ۴۴ سال مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امروز برای انجام یک تظاهرات (در حمایت از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران) آنها مجبور شده‌اند که «این مهم را توسط یک لیدر خارج‌نشینی انجام بدهند که نه سیاسی بوده و نه مبارزه سیاسی کرده است و تنها به خاطر انتقام کشته شدن زن و بچه‌اش وارد مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است.» به داوری ما باید برای این لحاف هزار جامعه خارج‌نشین یا جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم زار زار گریست و باید این موضوع را به عنوان نمایش تمام

عیار ضعف اپوزیسیون خارج‌نشین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف کرد.

باری به همین دلیل است که در باور ما و در داوری ما باید «یکی از عوامل ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته همین ضعف و تشتت و پراکندگی و واگرایی روزمره بین جریان‌های جامعه سیاسی ایران تعریف بکنیم» البته جا داشت که در اینجا برای فهم بیشتر موضوع «تشتت و پراکندگی و تفرقه و واگرایی جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین» می‌توانستیم به آنالیز و کالبد شکافی جریان دادگاه حمید نوری (که یکی از افراد دست‌اندرکار نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به فتوای خمینی است) در استکهلم سوئد بپردازیم و به قصه پر غصه نمایش افتضاح‌آمیز اپوزیسیون خارج‌نشین در حاشیه دادگاه حمید نوری اشاره بکنیم که خود آن گواهی دیگر بود که دشمن جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین (به جای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد) خود جریان‌های رقیب در جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین می‌باشد، ولی جهت جلوگیری از اطاله کلام از این امر خودداری می‌کنیم.

ثالثاً عامل دیگری که باعث تشتت و تفرقه و پراکندگی و واگرایی (در ۴۴ سال گذشته) در جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است «فقدان شرایط عینی کشور ایران در خارج کشور است» لذا همین امر باعث گردیده است که خارج‌نشین‌ها در طول ۴۴ سال گذشته تنها با «زمینه ذهنی خودشان» به تحلیل و آنالیز و در ادامه آن به مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی بپردازند. پر واضح است که زمانی که «زمینه ذهنی» برخاسته از «زمینه عینی» (در دیالکتیک عین و ذهن) نباشد و زمانی که «زمینه ذهنی» به صورت تک مؤلفه‌ای عامل حرکت بشود و زمانی که در عرصه تدوین و تکوین زمینه ذهنی هر جریانی در چارچوب رویکرد خاص خودشان به این امر بپردازند، طبیعی است که تفرقه و تشتت و پراکندگی چه در عرصه

زمینه‌های ذهنی گوناگون و چه در عرصه مکانیزم‌ها و برنامه‌ها و مانیفست‌های ارائه شده توسط جریان‌ها و نظریه‌پردازان مختلف خارج‌نشین امری واضح و طبیعی می‌باشد و همچنین از آنجائیکه جریان‌های خارج‌نشین تنها با زمینه‌های ذهنی خودشان از راه دور می‌خواهند به هدایت‌گری و راهبری و رهبری کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مردم ایران در داخل کشور بپردازند، همین امر باعث می‌گردد که آنها تشمت و تفرقه‌های داخلی خودشان حتی به عرصه کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی داخل کشور هم منتقل نمایند. از اینجاست که در جریان ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «یکی از عوامل تشمت و تفرقه در شعارها» و همچنین «یکی از عوامل خشونت‌گرایی کنش‌گران در پروسه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» همین «انتقال زمینه‌های ذهنی مکانیکی خارج‌نشین‌ها به داخل کشور از طریق توپخانه‌های رسانه‌ای و بوق‌های امپریالیسم خبری می‌باشد». البته در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (برعکس حرکت‌های خیزشی قبلی) نه تنها «حتی یک شعار در حمایت جریان‌های سلطنت‌طلب خارج‌نشین داده نشد بلکه برعکس در بیشتر شعارها (از جمله شعار محوری «نه سلطنت، نه رهبری - دموکراسی و برابری» و یا شعار محوری «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه چه رهبر») که در همه شهرها مطرح شد همه و همه بر علیه سلطنت‌طلبان خارج‌نشین مطرح گردید. بنابراین

اگر بپذیریم که یکی از عوامل تشمت و تفرقه و واگرایی جریان‌های سیاسی خارج‌نشین همین «جایگزین شدن صرف زمینه ذهنی خودشان به جای دیالکتیک عین و ذهن به عنوان موتور حرکت می‌باشد» و اگر بپذیریم که «زمینه ذهنی صرف تک مؤلفه‌ای خارج‌نشین‌ها خود سنتز رویکردهای متفاوت خودشان می‌باشد» و اگر بپذیریم که «خارج‌نشین‌ها در چارچوب همین زمینه‌های تک مؤلفه‌ای ذهنی خودشان (در طول ۴۴ سال گذشته و بالاخص در جریان ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) به هدایت‌گری کنش‌گران مبارزه ضد استبدادی داخل کشور پرداخته‌اند و عامل تشمت و تفرقه در شعارها و حرکت و مانیفست مبارزه کنش‌گران داخل کشور شده‌اند» بدون تردید باید بگوئیم که «تنها راه مقابله کردن با این تشمت و تفرقه خارج‌نشین‌ها جایگزین کردن دیالکتیک واقعی مبارزه کنش‌گران داخل کشور به جای زمینه ذهنی تک مؤلفه‌ای دست‌ساز خودشان می‌باشد» و تا زمانی که «جامعه اپوزیسیون خارج‌نشین آئینه تمام‌نمای جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین از پائین داخل کشور نشوند هرگز و هرگز نه تنها آنها نمی‌توانند در راستای راهبری این جنبش‌های دینامیک داخل کشور گام بردارند، بلکه مهمتر از آن اینکه حتی نمی‌توانند در راستای پروسه همگرایی خودشان هم گام بردارند.»

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

در وضعیت از هم گسیخته و در حال فروپاشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعلی کشور «آیا جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، استعداد خودش را در رهائی از وضعیت فعلی به نمایش می‌گذارد یا در انطباق با آن؟»

از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ دست پیدا کنیم». پر واضح است که، معنای دیگر این عبارت این است که «هرگز و هرگز آنچنانکه ما نمی‌توانیم این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را منفک از حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته مردم ایران تحلیل بکنیم، نخواهیم توانست به صورت تک مؤلفه‌ای بر پایه شرایط ذهنی صرف و یا بر پایه شرایط عینی صرف جامعه امروز ایران را تحلیل نمائیم». نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم، اینکه «در تحلیل سیاسی - اجتماعی از حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (و بالاخص ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) هرگز نباید «مردم ایران را مانند یک صخره یک پارچه در نظر بگیریم» زیرا در تحلیل نهائی مردم ایران مانند هر جامعه دیگر بشری «به لحاظ بافت ساختاری طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی، افراد و اقشار و گروه‌های گوناگونی هستند که تحت شرایط مختلف عینی و ذهنی کنکرت و مشخصی حیات و حرکت دارند»؛ و به همین دلیل است که «از انگیزه‌های متفاوتی به عنوان موتور

عنايت داشته باشیم که در تحلیل نهائی این «دو موضوع خود ریشه مشترکی دارند» اما هدف ما از تفکیک این دو موضوع در اینجا برای آن است که، آنچنانکه در تحلیل‌های شماره‌های ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی، جنبشی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مطرح کرده‌ایم، در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران، منهای اینکه «از آغاز بافت ساختاری دو مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی داشته است» و منهای اینکه «قاعده بافت هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی در طول بیش از چهارماه حیات این ابرحرکت اعتراضی، جوهر خیزشی (خودجوش تکوین یافته از پائین و عکس‌العملی بر پایه شرایط عینی جامعه و متمیزه) داشته است»، برعکس آن «بدنه و رأس هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (در طول بیش از چهار ماه حیات این ابرحرکت اعتراضی) جوهر جنبشی (خودپوی و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و) خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین، تحت هژمونی جنبش دانشجویی داشته است»؛ و همچنین در طول ۴ ماه گذشته پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «هرگز و هرگز ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ حرکتی استاتیکی و بدون پیوند با سه دهه حرکت اعتراضی گذشته خیزشی و جنبشی مردم ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) نداشته است» بلکه برعکس، در رویکرد ما، «این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حلقه‌ای از زنجیر تسلسلی حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که در چارچوب دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران، در راستای به چالش کشیدن «نظم آپارتایدی تو در توی حاکم» و «بحران‌های هزار تویی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» از ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱ مادیت پیدا کرده است.»

همچنان برای ما باوریم که «بدون فهم و شناخت شرایط عینی و ذهنی امروز جامعه ایران هرگز نخواهیم توانست به تحلیلی منطقی و مشخص

حرکت و حیات خودشان برخوردار می‌باشند». هر چند که ممکن است و طبیعی هم است که «تحت شرایط خودویژه عینی و ذهنی، همه این گروه‌های متفاوت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به «اراده جمعی» در راستای تغییر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران دست پیدا کنند»؛ که بی‌شک «حرکت‌های اعتراضی ملی (اعم از خیزشی مثل خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و جنبشی مثل جنبش سبز سال ۸۸ و ابرحرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی اعتراضی ضد استبدادی (۱۴۰۱) مولود و سنتر همین تکوین «اراده جمعی» تصادفی و منطقی گروه‌های مختلف و متفاوت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد».

در همین رابطه است که باید داوری کنیم که «هرگونه انقلاب دینامیک تکوین یافته از پائین (نه انقلاب استاتیک تزریق شده از بالا) سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، مولود و سنتر همین تکوین «اراده جمعی» گروه‌های مختلف و متفاوت مردم ایران می‌باشد». به عبارت بهتر باید بگوئیم که «تا زمانیکه «اراده جمعی» جهت انقلاب و اصلاح و تغییر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی (به صورت دینامیک تکوین یافته از پائین نه به صورت استاتیک تزریق شده از بالا) در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مادیت پیدا نکند، هرگز و هرگز امکان تحقق و مادیت پیدا کردن حرکت‌های اعتراضی ملی (خیزشی و جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور یا تغییرگرا و سیاسی) وجود ندارد». همچنین در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که «عامل گرایش گروه‌های مختلف مردم ایران در راستای دستیابی به «اراده جمعی» صورت واحد ندارد» به طوری که در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که در یک نگاه کلی ریشه تکوین گرایش گروه‌های مختلف مردم ایران به تحقق «اراده جمعی» بر دو پایه قابل تقسیم می‌باشد، نخست «ریشه

شرایط عینی جامعه ایران»، دوم «ریشه شرایط ذهنی جامعه ایران».

البته در خصوص بخش اول یا شرایط عینی باید توجه داشته باشیم که خود این «شرایط عینی هم به عنوان موتور حرکت گروه‌های مختلف مردم ایران، هرگز صورت یک دست ندارد» به طوری که در رابطه با تبیین جایگاه شرایط عینی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبداد ۱۴۰۱ باید بگوئیم که آنچنانکه در بخشی از گروه‌های جامعه ایران (مانند زنان و اقلیت‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی) «شرایط عینی همان نظام آپارتایدی تو در توی رژیم مطلقه فقه‌های حاکم (اعم از آپارتاید جنسیتی و آپارتاید قومیتی و آپارتاید مذهبی و غیره) می‌باشد» بدون تردید، برای بخش بزرگ دیگری از گروه‌های جامعه ایران (مثل کنش‌گران جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران اعم از کارگری و کارمندی تا فرودستان و تهیدستان و حاشیه‌نشینان اعماق جامعه بزرگ) «شرایط عینی» عبارت خواهد بود از:

الف - گسترش فقر.

ب - بیکاری و رکود اقتصادی.

ج - گرانی و تورم.

د - سقوط آزاد روزمره و ساعت‌مره ارزش پول ملی کشور.

ه - نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی.

و - فساد ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای و فراگیر رژیم مطلقه فقه‌های حاکم.

ز - فضای به شدت نامساعد کسب و کار.

ح - تبه‌کاری نظام بانکی فاسد کشور.

ط - نگرانی از ورشکستگی صندوق‌های بازنشستگی ۱۳ گانه کشور.

ی - ناکارآمدی رژیم مطلقه فقه‌های حاکم در حل بحران‌های هزار توی نظم حاکم.

ک - ناکارآمدی رژیم مطلقه فقه‌های حاکم در حل

ابربحران زیست محیطی و کمبود آب و هوای سالم.
ل - رشد بی سابقه فاصله طبقاتی و فقر و فلاکت در جامعه ایران.

م - ناامیدی به آینده.

ن - استبداد سه مؤلفه‌ای دینی و سیاسی و مدنی رژیم مطلقه فقهتی حاکم.

ع - انسداد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران به علت یک جانبه‌گرایی رژیم مطلقه فقهتی حاکم از بالا و اقتصاد نفتی و سیستم رانتی فراگیر این رژیم دگماتیست و ارتجاعی و غارتگر و غیره.

حال به همین دلیل است که در اینجا «دو موضوع فوق را از هم جدا کرده‌ایم» در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که ما:

۱ - هرگز نباید دور از شرایطی عینی (بر پایه آیتم‌های ۱۴ گانه‌ای که فوقاً مطرح کردیم) تنها بر پایه شرایط ذهنی خودمان یا شرایط ذهنی غالب جامعه ایران به تحلیل ساختاری اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بپردازیم. به بیان دیگر «با توجه به جایگاه شرایط عینی و ذهنی در تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ است که ما می‌توانیم بافت دو مؤلفه‌ای خیزشی (قاعده هرم ساختاری این ابرحرکت) و جنبشی (بدنه و رأس هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) را که بر جوهر متفاوت عینی و ذهنی شکل گرفته‌اند به صورت مشخص تحلیل نمائیم»؛ و باز از طریق در نظر گرفتن «جایگاه شرایط عینی در پروسه تکوین این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی است که ما می‌توانیم به پیوند تسلسلی بین این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی با حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (بر پایه ۱۴ آیتم مطرح شده شرایط عینی فوق) پی ببریم»؛ و دریابیم که اصلاً و ابداً «این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به صورت جزیره‌ای جدای از حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته مردم

ایران نیست». همچنین دریابیم که «بدون فهم و تحلیل مشخص از حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) امکان دستیابی به تحلیل منطقی و مشخص از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ وجود ندارد»؛ و باز دریابیم که «بدون آسیب‌شناسی مشخص و منطقی و همه جانبه از حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته مردم ایران، ما نمی‌توانیم به آسیب‌شناسی و فهم علل و دلایل سیر نزولی و فراز و فرود ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ (پس از چهار ماه حیات و حرکت که طولانی‌ترین حرکت اعتراضی در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد) دست پیدا کنیم»؛ و نمی‌توانیم در راستای «بازتولید این ابرحرکت اعتراضی، به ارائه و درد و درمان مشخص در این شرایط تندپیچ هولناک حرکت جامعه ایران دست پیدا کنیم.»

۲ - دومین موضوع، «موضوع از هم گسیختگی و فروپاشی و ورشکستگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهتی حاکم در شرایط امروز جامعه ایران می‌باشد»؛ که البته در کادر این موضوع، در اینجا می‌خواهیم به طرح این مسائل بپردازیم که:

اولاً - شرایط عینی امروز جامعه ایران به مراتب بدتر از شرایط عینی چهار ماه گذشته جامعه ایران (شهریور ۱۴۰۱) می‌باشد. آنچنانکه گفتیم «شرایط عینی چهار ماه گذشته عامل اصلی اعتلای حرکت حلزونی خیزش جامعه ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهتی حاکم بوده است.»

ثانیاً - در چارچوب این موضوع می‌خواهیم به تبیین و تحلیل این مساله بپردازیم که اگر قبول کنیم که شرایط عینی امروز جامعه ایران پس از چهارماه حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران به مراتب بدتر و پیچیده‌تر از شهریور ماه ۱۴۰۱ می‌باشد، «آیا می‌توانیم داوری کنیم که افول ابرحرکت اعتراضی ضد

استبدادی ۱۴۰۱ امری موقت و قابل بازتولید می‌باشد؟» البته در صورتی که «به صورت منطقی و همه جانبه و کنکرت و مشخص توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آسیب‌شناسی بشود و درد و درمان آن را به صورت فرموله و تئوریزه و گفتمان‌سازی شده در کادر استراتژی آگاهی‌بخش در خدمت کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی قرار بگیرد.»

ثالثاً - در چارچوب این موضوع می‌خواهیم به طرح این مساله هم بپردازیم که «واقعیت این است که در گسترش نارضایتی‌ها و زیانه کشیدن شعله اعتراض‌ها در شهریور ماه ۱۴۰۱ شرایط عینی و سقوط اقتصاد کشور ایران نقشی به مراتب تعیین‌کننده‌تر از عوامل ذهنی و کاتالیزوری برون از حرکت داشته است.»

رابعاً - در کادر این موضوع می‌خواهیم به طرح این واقعیت بپردازیم که «رشد شرایط عینی انقلابی در جامعه ایران در شرایط فعلی، مولود برآیند تشدید بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» که البته خود این امر می‌تواند «عامل شرایط عینی انقلابی برای بازتولید ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بشود.» خامساً - همچنین می‌توانیم به طرح این داوری بپردازیم که در این شرایط «با رادیکال شدن هر چه بیشتر جامعه ایران، شرایط برای بحرانی شدن درونی بیشتر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیشتر می‌شود». لذا به همین دلیل است که حزب پادگانی خامنه‌ای در این شرایط، «در فقدان کارآمدی این رژیم و در جهت حل بحران‌های هزار توی رژیم، راهی جز توسل به سازمان‌های نظامی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای خود، در برخورد با مطالبات مردم ایران ندارد». یادمان باشد که «در این شرایط آنچنان مشروعیت و موجودیت و اقتدارگرایی حاکمیت توسط کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به چالش کشیده شده است که حتی دستگاه‌های دست‌ساز ایدئولوژیک حکومتی حزب پادگانی خامنه‌ای (از تکیه بر اسلام مداحی و اسلام زیارتی گرفته تا

تابوت‌گردانی و شهیدسازی و شهیدپرستی و غیره) هم دیگر نمی‌توانند در جهت اقناع‌سازی نیروهای خودی‌اش کارآیی داشته باشند.»

سادساً - همچنین می‌توانیم به طرح این واقعیت دست پیدا کنیم که «در تحلیل علل و دلایل ورشکستگی و فروپاشی اقتصادی امروز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نباید در شکل مکانیکی این موضوع را به صورت صرف اقتصادی تحلیل بکنیم و کارکرد استبداد سه مؤلفه‌ای دینی و مدنی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در این شرایط از نظر دور بداریم.»

سابعاً - باز می‌توانیم به طرح این واقعیت بپردازیم که اگر «مجموعه تنگناها در شهریور ۱۴۰۱ (اعم از فساد، فقر و فلاکت، بیکاری، تورم و گرانی، نابرابری اجتماعی و آپارتاید تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مثل آپارتاید جنسیتی، آپارتاید قومیتی، آپارتاید مذهبی و غیره و بحران‌های هزار تویی رژیم مطلقه فقهاتی) عامل اصلی شعله‌ور شدن ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است در این شرایط برای بازتولید آن، شرایط بیشتری آماده می‌باشد»؛ چراکه رژیم مطلقه فقهاتی یا حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «به علت ناکارآمدی و فساد گسترده سیستمی و ساختاری و رویکرد ارتجاعی و انحصارگرایانه و اقتدارگرایانه و دگماتیستی که دارد، در طول چهار ماه گذشته نشان داده است که هرگز نه می‌خواهد و نه می‌تواند به حل بحران‌های هزار توی شرایط عینی امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران بپردازد». لذا به همین دلیل است که «در این شرایط بحران فروپاشی و از هم گسیختگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سراپای جامعه ایران را به لرزه درآورده است»؛ و ابعاد این بحران آنچنان ژرف و عمیق و همه جانبه و فراگیر شده است که حتی «توسط جریان‌ها و جناح‌های درونی بالائی‌های قدرت آژیر خطر آن به صدر آمده است»؛ و ناتوانی رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم در پاسخگویی و حل بحران‌های هزار توی رژیم به حدی رسیده است که رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی و هسته سخت این رژیم، «تنها نظاره‌گر تشدید بحران و گسترش وسیع آن به صورت روزمره در تار و پود نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند». تا آنجا که در این شرایط در عرصه اقتصادی «شیرازه اوضاع به کلی از هم گسیخته است و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در آستانه ورشکستگی و فروپاشی و از هم گسیختگی تمام عیار اقتصادی قرار گرفته است»؛ زیرا:

۱- بودجه سال جاری دولت سیزدهم و پادگانی رئیسی، با «کسری چند صد هزار میلیارد تومانی مواجه است» که طبق گفته همتی رئیس پیشین بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم: «دولت سیزدهم رکورد تاریخی چاپ پول را شکست و بر اساس گزارش آمار بانک مرکزی در سال ۱۴۰۰ دولت سیزدهم با ۱۴۲ هزار میلیارد تومان چاپ پول شایسته عنوان سلطان چاپ پول گردید ه است که همچنین مبلغ چاپ پول توسط دولت سیزدهم در ۸ ماهه سال ۱۴۰۱ به ۱۲۵ هزار میلیارد تومان رسیده است که این مبلغ چاپ پول سه برابر چاپ پول در سال ۱۳۹۹ می‌باشد.»

۲- طبق گفته وزارت کار دولت رئیسی طی یکسال گذشته (۱۴۰۰ - ۱۴۰۱) «خط فقر ۵۰ درصد بالا رفته است و برای یک خانوار ۴ نفره خط فقر به ۱۴ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان رسیده است». فراموش نکنیم که رئیس کمیته دستمزد کانون شورای کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مهر ماه سال گذشته «خط فقر نسبی خانوارها در ایران را ۱۸ میلیون و ۲۹۰ هزار تومان اعلام کرده بود» که در مقایسه با خط فقر جدید اعلام شده می‌توان نتیجه گرفت که در شرایط فعلی حتی طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تقریباً «۸ دهک مردم ایران معادل ۶۶ میلیون نفر (از ۸۴ میلیون نفر) زیر خط فقر زندگی می‌کنند.»

۳- در عرصه سقوط ارزش پول ملی کشور در شرایط

امروز ایران کافی است که عنایت داشته باشیم، با اینکه «قیمت دلار هنگام روی کار آمدن رئیسی در شهریور ۱۴۰۰، ۲۶ هزار تومان بود، امروز قیمت دلار به مرز ۴۴ هزار تومان رسیده است» که خود این امر نشان دهنده آن است که کمتر از یکسال نیم گذشته عمر دولت پادگانی رئیسی، «۶۵ درصد از ارزش ریال کاسته شده است» و البته به همین نسبت هم «از قدرت خرید مردم کاسته شده است.»

۴- گسترش بحران تولید صنعتی کشور در این شرایط به علت:

الف - فرسودگی صنایع.

ب - بدهی سنگین به نظام بانکی.

ج - واردات محصولات مشابه خارجی.

د - کساد بازار به علت تورم و رکود.

ه - تولید با ظرفیت پائین.

ز - کاهش سرمایه‌گذاری.

ح - کاهش سهم هزینه عمرانی بودجه عمومی کشور، به طوری که مبلغ آن که در بودجه سال ۱۳۸۵ رژیم مطلقه فقهاتی ۲۴ درصد بود، طبق گزارش مرکز پژوهش مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این مبلغ به صفر رسیده است.

۵- در خصوص توافقنامه برجام گرچه با ورود بایدن به کاخ سفید پس از انتخابات ۲۰۲۰ رئیس جمهوری آمریکا یک خوش‌بینی جدید در مردم ایران جهت حیات دوباره مذاکرات برجام بوجود آمده بود، اما از بعد از حمایت رژیم مطلقه فقهاتی از روسیه در جنگ با اوکراین و تحویل موشک و پهپادها به روسیه، این مذاکرات برای بار دیگر به بن‌بست برخورد کرده است در نتیجه فشارهای گسترده تحریم‌های امپریالیستی بر مردم نگون‌بخت ایران همچنان با شدت و حدت ادامه دارد. لازم به ذکر است که برجام یا «برنامه جامع اقدام مشترک» که در تیرماه ۱۳۹۴ (ژوئیه ۲۰۱۵) در پی مذاکره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با کشورهای ۱+۵

به امضا رسید، باعث گردید که امیدواری فراوانی در افکار عمومی مردم ایران در راستای شکست تحریم‌ها بوجود بیاورد؛ زیرا «برجام (برای مردم ایران) به معنای شکست تحریم‌های استخوان‌سوز امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بر مردم ایران بود». گرچه «برجام برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به معنای توافق فنی برای حل و فصل کشمکش‌هایی بود که بر سر پرونده هسته‌ای میان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و قدرت‌های غربی به وجود آمده بود». یادمان باشد که «در تاریخ دیپلماسی ایران، هیچ مذاکره‌ای این چنین توجه مردم ایران را به سوی خود جلب نکرده بود، زیرا مردم نگون‌بخت ایران زندگی خودشان را توسط تحریم‌های ظالمانه امپریالیسم جهانی در گروگان بلندپروازی‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دیدند» البته از نگاه حزب پادگانی خامنه‌ای «توافق برجام در سال ۱۳۹۴ تنها برای یک هدف امضاء شد و آن پایان تحریم‌ها به منظور فراهم آوردن شرایط لازم برای صدور دوباره نفت و آزادسازی بیش از یکصد میلیارد دلار بلوکه شده در بانک‌های خارجی بود». بدون تردید، اگر «این توافق در سال ۱۳۹۴ توانست برای حزب پادگانی خامنه‌ای دستاوردهای استراتژیک داشته باشد» اما با ورود ترامپ به کاخ سفید در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، تحریم‌ها بر مردم ایران ادامه پیدا کرد. البته با ورود جو بایدن به کاخ سفید اگر چه او در آغاز شعار «ورود دوباره امپریالیسم آمریکا به پنج بعلاوه یک برجام داده بود اما از بعد از جلسه سنای آمریکا و پرسش پاسخ با رابرت مالی مسئول وزارت امور خارجه آمریکا و مسئول امور ایران و مسئول هدایت مذاکرات هسته‌ای و روشن شدن اینکه جو بایدن تصمیم قطعی خود را برای باقی ماندن سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در لیست سازمان‌های تروریستی را گرفته است و از بعد از گزارش منفی رافائل گروسی مدیر کل حکام آژانس علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در روز دو شنبه ۱۶ خرداد ۱۴۰۱

و در ادامه آن واکنش‌های رژیم نسبت به محدود کردن قدرت پادمانی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و حمایت رژیم مطلقه فقهاتی از روسیه در جنگ امپریالیستی با اوکراین، همه ورق‌های به ضرر رژیم مطلقه فقهاتی تغییر کرد و اکنون برجام باز به دیوارهای بسته برخورد کرده است.»

یادآوری می‌کنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در اواخر دوران دولت یازدهم شیخ حسن روحانی تلاش کرد تا با کش دادن مذاکرات برجام و بی‌نتیجه گذاشتن توافقات به دست آمده، «موفقیت‌های برجام را به نام دولت پادگانی رئیسی ثبت نماید» اما این بار هم مانند همیشه نشان داد که باز حزب پادگانی خامنه‌ای سورنا را از دهان گشادش نواخته است. بر این مطلب بیافزائیم که تحریم‌ها در یک سال نیم پایانی دوران ترامپ نشان داده است که به رغم ناهمراهی جامعه جهانی با ترامپ و امپریالیسم آمریکا، نظام مالی امپریالیسم آمریکا در یک سال و نیم توانست با تحریم‌های امپریالیستی خود:

الف - نرخ رشد اقتصادی را در کشور ایران منفی بکند.
ب - ارزش پول ملی کشور را به شدت کاهش بدهد.
ج - تورم کمرشکن و سهمگین‌تر از چهار دهه گذشته بر مردم نگون‌بخت ایران تحمیل نماید.

۶ - طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «بیش از ۶۵ درصد جمعیت ایران زیر خط فقر به سر می‌برند که حدود ۳۰ درصد آنها یعنی بیش از ۲۵ میلیون نفر در فقر مطلق قرار دارند» که معنای دیگر این حرف آن است که «از هر چهار نفر ایرانی، در این شرایط یک نفر حتی توان هزینه نان خالی هم ندارد». مضافاً بر اینکه «جمعیت حاشیه‌نشین‌های شهری کشور ایران به بیش از ۲۲ میلیون رسیده است و تعداد کودکان کار از ۷ میلیون نفر گذشته است». همچنین طبق اعلام مرکز آمار «فاصله تورمی فقیر و غنی از تیرماه ۱۴۰۱ بیشتر شده است، زیرا در تیرماه ۱۴۰۱ تورم برای پائین‌ترین دهک جامعه به صورت نقطه به نقطه ۶۷ درصد بوده

است و برای پر درآمدترین دهک جامعه ایران ۴۹ درصد تورم نقطه به نقطه بوده است؛ یعنی تغییر تفاوت تورم در تیرماه ۱۴۰۱ برای پر درآمدترین دهک جامعه و پائین ترین دهک جامعه ۱۸ درصد بوده است به عبارت دیگر پائین ترین دهک جامعه ایران ۱۸ درصد بیشتر از دهک پر درآمدترین، اسیر تورم بوده‌اند. طبیعی است که حتی اگر «شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بخواهد به ناروا مانند گذشته تورم مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را (به جای هزینه سبد معیشتی خانوار کارگری) مبنای تعیین افزایش حداقل دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ قرار بدهد، باید همین ۶۷ درصد تورم اعلام شده مرکز آمار ایران در خصوص پائین ترین دهک جامعه قرار بدهد، نه ۴۹ درصد تورم پر درآمدترین دهک جامعه، زیرا طبق آمار ارائه شده توسط وزارت کار رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط «بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران زیر خط مرگ قرار دارند.»

۷ - کسری بودجه و ضعف بهره‌وری و بالا بودن هزینه تولید و ۱۲۵ هزار میلیارد تومان خلق یا چاپ پول فقط در ۸ ماهه سال ۱۴۰۱ و فروش هزاران میلیارد تومان اوراق قرضه که به معنی استقراض از بانک مرکزی می‌باشد همه و همه بسترساز هجوم سونامی تورم و گرانی و کاهش قدرت خرید مردم ایران در این شرایط شده است. یادآوری می‌کنیم که «انتشار اوراق بهادار که در این شرایط دولت پادگانی رئیسی از آن به عنوان برگ انجیری جهت پوشش کسری بودجه نجومی خود استفاده می‌کند، از یک سو باعث افزایش بهای تمام شده خدمات می‌شود و هزینه با احتساب بهره آن محاسبه می‌شود و از دیگر سو موجب کاهش ارزش پول ملی و افزایش تورم می‌گردد». همچنین بازپرداخت مبلغ اوراق بهادار در سال آتیه بر دوش مردم می‌باشد و نتیجه‌ای جز کاهش هر چه بیشتر سطح عمومی زندگی مردم نخواهد داشت. بیافزائیم که «یکی از عوامل کهنه تورم در کشور ایران، تبدیل دلارهای نفتی به ریال در

بازار آزاد می‌باشد». لذا به همین دلیل است که «دولت پادگانی رئیسی در این شرایط برای جبران بخش از کسری بودجه نجومی ۱۴۰۱ دلارهای نفتی خود را با قیمت ۴۴ هزار تومان به بازار آزاد عرضه کرد». پر پیداست است که در همین چارچوب است که وزیر اقتصاد دولت پادگانی رئیسی می‌گوید: «با ۷ برابر شدن درآمد نفتی دولت سیزدهم در سال ۱۴۰۱ دیگر کسری بودجه نداریم». لازم به ذکر است که در طول ۴۴ سال گذشته دولت‌های این رژیم جهت کسب درآمد بیشتر بر دو موضوع تکیه مداوم و مستمر داشته‌اند:

اول - بازی با ارزش پول ملی کشور از طریق گران کردن قیمت دلار و فروش دلارهای نفتی در بازار آزاد.

دوم - فروش سهام در مالکیت دولت در بورس اوراق بهادار به قیمت‌های بیش از ارزش واقعی آنها.

باری، بدین ترتیب است که «شوک‌های ارزی تا مرز ۴۴ هزار تومان فعلی بزرگ‌ترین تأثیر در سقوط ارزش پول ملی و افزایش تورم و رکود و کاهش خرید مردم نگون‌بخت ایران داشته است» که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «از آبان ۹۸ تا آبان ۱۴۰۰ نرخ برابری ریال در برابر دلار از ۱۲ هزار تومان آبان ۹۸ به ۲۷ هزار تومان آبان ۱۴۰۰ رسید، اما از آبان ۱۴۰۰ تا دیماه ۱۴۰۱ نرخ برابری ریال در برابر دلار از ۲۷ هزار تومان آبان ۱۴۰۰، به ۴۴ هزار تومان دی‌ماه ۱۴۰۱ رسیده است». عنایت داشته باشیم که سقوط ارزش پول ملی کشور مولود:

الف - رشد اقتصادی منفی.

ب - تحریم‌های خارجی.

ج - بهره بردن رژیم و دولت از گرانی دلار جهت تأمین کسری بودجه از طریق فروش دلار در بازار آزاد.

د - استمرار هزینه‌های جاری غیر مولد بسیار سنگین رژیم.

ه - فقدان عزم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای دریافت مالیات از نهادهای حکومتی و دانه درشت‌های

خصولتی.

این همه باعث گردیده است که «نرخ تورم رسمی اعلام شده توسط خود رژیم مطلقه فقاهتی سالانه بالای ۵۵ درصد برسد و خط فقر امروز طبق آمارهای مهندسی شده رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (نه آمار واقعی که دو برابر آن می‌باشد) به ۱۴ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان رسیده است»؛ و صد البته این در شرایطی است که «دولت رئیسی در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۱ خود، حداقل حقوق کارمندان دولتی را ۷ میلیون تومان در نظر گرفته است» یعنی کمتر از نصف خط فقر مهندسی شده، خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم.

۸- نرخ رشد تولید ناخالص داخلی با محاسبه درآمدهای نفتی طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تنها «۳ درصد» می‌باشد. قابل ذکر است که «در ده سال گذشته رشد اقتصادی صفر بوده است و ۳۵ درصد از درآمد ملی کاهش پیدا کرده است». لذا به همین دلیل است که «نه تنها تورم در طول ده سال گذشته روندی افولی نداشته است، بلکه پیوسته روندی رو به بالا داشته است، چراکه برای کاهش تورم و گرانی باید رشد اقتصادی همراه با افزایش درآمد ملی شکل بگیرد». همچنین «برای متوقف کردن رشد بیکاری، اقتصاد ایران نیازمند به حداقل هشت درصد نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آن هم طی یک دوران طولانی حداقل ده یا پانزده ساله دارد». فراموش نکنیم که:

اولاً از آغاز تکوین رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، یعنی سال ۱۳۵۸ تا به امروز، طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم این رژیم «۱۳۰۰ میلیارد دلار» تنها از محل صادرات نفت خام به کشورهای دیگر درآمد کسب کرده است.

ثانیاً میانگین رشد تولید ناخالص داخلی طبق آمارهای خود رژیم «در دوره سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۹ حدود ۱/۶ درصد بوده است، در حالی که میانگین رشد تولید ناخالص داخلی در کشورهای چین و هند و ترکیه و

مالزی و پاکستان در همین دوره بین ۴ تا ۱۰ درصد بوده است.»

ثالثاً اقتصاد ایران در دهه گذشته «عمیق‌ترین رکود تورمی هفت دهه گذشته با میانگین نرخ رشد اقتصادی نزدیک به صفر و نرخ تورم میانگین دورقمی از ۲۰ درصد تا ۵۵ درصد و نرخ منفی و نزولی سرمایه‌گذاری در بخش تولید (که حتی از جبران استهلاک هم کمتر بوده است) داشته است.»

رابعاً طبق آمارهای خود رژیم «سالانه تا ۲۰ میلیارد دلار سرمایه‌های مالی کشور از ایران خارج می‌شود.»

خامساً پیوسته و علی‌الدوام نرخ بهره‌وری عوامل تولید در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، روندی کاهنده داشته است. همچنین «نرخ ارز در دهه گذشته افزایش ۴۰۰ درصدی داشته است، یعنی قیمت دلار بیش از ۴۰ برابر شده است.»

سادساً نرخ بیکاری حداقل در دهه گذشته بالاتر از ۱۵ درصد بوده است.

سابعاً شاخص فلاکت در دهه گذشته حدود «۵۰ درصد» بوده است.

ثامناً میانگین «ضریب جینی» در کشور ایران در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ طبق اعلام مرکز آمار ۰،۴۰۸ بوده است. بی‌شک اگر این شاخص جینی مرکز آمار قبول بکنیم، خود این نشان دهنده آن است که کشور ایران طی سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ یکی از نابرابرترین جوامع در خاورمیانه و مناطق جهان بوده است.

تاسعاً طبق اعلام مرکز آمار به طور متوسط «یک درصد از جمعیت ایران (که مرکب از ثروتمندترین قشر جامعه ایران می‌باشند) ۱۶/۳ درصد کل درآمد کشور در اختیار دارند» که این یک درصد معادل ۴۰ درصد بقیه جمعیت ایران می‌باشند.

عاشراً طبق اعلام مرکز آمار بارشده شدید قیمت سبده خط فقر در کشور ایران طی سال‌های ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ «نرخ فقر از ۲۲ درصد سال ۱۳۹۶ به ۳۲ درصد سال ۱۳۹۸ رسیده

است» که در «سال ۱۴۰۰ نرخ فقر به ۴۰ درصد و در سال ۱۴۰۱ به بیش از ۵۰ درصد رسیده است». همچنین در این رابطه است که طبق اعلام مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، «قدرت خرید مردم ایران در طول یکسال گذشته حدود یک سوم کاهش پیدا کرده است» و سهم بیکاران تحصیل کرده به «۵۰ درصد جوانان دهه ۷۰ و هشتاد رسیده است» و درآمد سرانه کشور «۳۴ درصد کاهش پیدا کرده است» و نرخ بیکاری به «۱۸/۴ درصد» رسیده است.

۹- در این شرایط بیش از یک چهارم جمعیت ایران در روستاها به سر می‌برند و نزدیک به یک چهارم جمعیت ایران در شهرهای کوچک سکونت دارند و بیش از ۲۲ میلیون نفر از جمعیت ایران حاشیه‌نشین شهرهای بزرگ هستند که «همه این‌ها همواره از فقر تغذیه، فقر مسکن، فقر درمان و بهداشت و فقر زندگی برخوردار می‌باشند». به طوری که به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که در این شرایط «بیش از سه و چهارم جمعیت کشور حتی از دسترسی به داروهای مورد نیاز هم محرومند». بدون تردید با «حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی» توسط دولت پادگانی رئیسی در سال جاری، افزایش چند صد درصدی بهای کالاهایی که با این ارز وارد می‌شدند، باعث خالی‌تر شدن سفره خالی بیش از ۶۶ میلیون نفر از جمعیت ایران گردید. بر این مطلب بیافزاییم که در همین شرایط با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی رئیسی در سال جاری، طبق آمار رسمی خود رژیم «قیمت داروهای تولید داخل ۳۰ درصد و بهای داروهای وارداتی حداقل سه تا پنج برابر افزایش قیمت داشته‌اند».

باری، به همین دلیل است که «در این شرایط صاحبان سرمایه‌های نامولد و مالی و سوداگر (مانند نهادهای وابسته به سپاه و بیت رهبری و غیره) برندگان اصلی بحران اقتصادی و تورم و گرانی در کشور ایران هستند»؛ زیرا «صاحبان این سرمایه‌های نامولد و مالی و سوداگر

در این شرایط توانسته‌اند به اتکای تحمیل تورم سنگین به توده‌های مردم ایران از سویی ارزش‌داری‌های واقعی و ارزی خود را به شدت افزایش بدهند و از سوی دیگر ارزش واقعی بدهی‌های غیر جاری و معوق خود را به شدت کاهش بدهند». آن‌ها همچنین «در نقش سرمایه‌گذاران نهادی، بخش بزرگی از گران‌فروشان سهام در بورس هستند». از این روست که می‌بینیم که حتی «در این بحرانی‌ترین شرایط اقتصادی ایران در ۴۴ سال گذشته، این‌ها سودهای افسانه‌ای غیر قابل تصور اندوخته‌اند». لذا در این رابطه است که نشریه اقتصاد فوربس اعلام کرده است که در حال حاضر در کشور ایران «حدود ۲۵۰ هزار نفر با ثروت بالاتر از یک میلیون دلار وجود دارد»؛ و به این ترتیب «کشور ایران چهاردهمین کشور جهان از منظر تعداد میلیاردرها است»؛ و تکان دهنده اینکه «در خاورمیانه هم از این بابت کشور ایران جایگاه نخست را به خود اختصاص داده است» همچنین «تعداد ثروتمندان کشور ایران ۲۱ درصد نسبت به سال قبل بیش‌تر شده است و ثروت این افراد بر حسب دلار ۲۴/۳ درصد افزایش پیدا کرده است»؛ و «این در حالی است که بیش از ۶۶ میلیون ایرانی از فقر رنج می‌برند». توجه داشته باشیم که «ضریب جینی که از شاخص‌های نشان دهنده وضعیت درآمدی و توزیع ثروت می‌باشد و بین یک و صفر تعریف می‌شود و هر چه به یک نزدیک‌تر بشود نشان دهنده افزایش نابرابری در توزیع ثروت است. در ایران بعد از عربستان بالاترین ضریب جینی در خاورمیانه است». بدین ترتیب است که در این رابطه باید بگوئیم که «در شرایط فعلی سیاست غارت سازمان یافته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، بحران هزار توی اقتصادی کشور را به شدت تشدید کرده است و وضعیت فروپاشی و ورشکستگی اقتصادی کشور همراه با چپاول گسترده و بی‌توجهی به راه‌اندازی تولید در کنار تورم لجام‌گسیخته و کاهش مدام روزمره و ساعت‌مره ارزش پول ملی همه و همه باعث گردیده که وضعیت

بخش عظیمی از مردم ایران به مرز فلاکت نزدیک بشود و اقتصاد کشور در این شرایط به مرز ورشکستگی و فروپاشی کامل برسد؛ زیرا در این شرایط خود ویژه: اولاً اقتصاد رانتی و نفتی و فسادزای حاکم با چالش‌های بزرگ و متعددی دست به‌گریبان است.

ثانیاً فساد ساختاری و سیستمی و چند لایه‌ای همه ارکان رژیم مطلقه فقهتی حاکم را در بر گرفته است. ثالثاً کسری بودجه نجومی دولت پادگانی رئیسی که بستر ساز خلق و چاپ پول و استقراض از بانک مرکزی و عرضه اوراق بهادار و فروش دلارهای نفتی با قیمت بالای چهل هزار تومان در بازار آزاد و غیره شده است، خود باعث سقوط پول ملی کشور و همراه با آن کاهش قدرت خرید مردم و گرانی و تورم به صورت روزمره و ساعت‌مره شده است.

رابعاً بحران رکود تورمی مزمن حاکم بر اقتصاد کشور همراه با گسترش فقر و بیکاری و خروج سالانه هزاران نفر از افراد تحصیل‌کرده و نخبه‌های علمی کشور، رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص داخلی را غیر ممکن ساخته است.

خامساً کاهش و سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور، شرایط برای خروج سالانه صدها میلیارد دلار از کشور فراهم را کرده است.

سادساً منفی بودن نرخ سرمایه‌گذاری در اقتصاد باعث بحران فراگیر در اقتصاد تولیدی کشور شده است.

سابعاً فرار صدها میلیارد دلار سرمایه از کشور، همراه با به صفر رسیدن بودجه عمرانی دولت، رشد اقتصادی در کشور به صورت منفی درآورده است و باعث کاهش ظرفیت واحدهای تولیدی شده است.

تاسعاً ورشکستگی بانک‌ها و صندوق‌های ۱۳ گانه بازنشستگی در کشور، آینده زندگی بازنشستگان کشور را با بحران روبرو ساخته است.

عاشرأ افزایش قیمت مسکن و اجاره بهاء موجب گسترش بام‌خوابی، زندگی در چادر، کارگاه‌خوابی،

ماشین‌خوابی، کارتن‌خوابی، گورستان‌خوابی شده است به طوری‌که طبق گفته شهردار منطقه ۲۲ تهران، پشت بام‌خوابی در این شهر رواج پیدا کرده و قیمت اجاره پشت بام برای خوابیدن در شب به نفری ۵۰ هزار تومان رسیده است. لذا چنین وضعیتی است که «باعث رشد گسترده حاشیه‌نشینی و یا خروج از شهرهای بزرگ و هجوم به شهرهای کوچک و به حاشیه شهرها و ریزش فراگیر طبقه متوسط شهری به سمت پائینی‌های جامعه شده است». فراموش نکنیم که «حاشیه‌نشینان در این زمان نه همچون حاشیه‌نشینان دوران رژیم کودتائی و مستبد پهلوی (توسط رفرم ارضی شاه - کندی دهه ۴۰) از روستاها کنده شده و در حاشیه شهرها سکونت کرده‌اند، بلکه بر عکس حاشیه‌نشینان در شرایط فعلی شامل کارگران و کارمندان و معلمان و ریزش لایه غیر مرفه خرده بورژوازی شهری می‌باشند که از آنجائیکه درآمدشان کفاف هزینه سرسام‌آور زندگی نمی‌دهد، به حاشیه شهرها و کارتن‌خوابی و گورخوابی و پشت بام‌خوابی و غیره پناه برده‌اند» در نتیجه به همین دلیل است که «از اردیبهشت سال جاری، فشار فلاکت‌بار گسترش یابنده باعث اعتراضات خیزشی و جنبشی فراگیر مردم ایران از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه عظیم کار و زحمت اعم از کارگری و کارمندی و تا اعماق جامعه بزرگ ایران یعنی تهیدستان و فرودستان و حاشیه‌نشینان گردید» و در طول ۹ ماه گذشته همه روزه حرکت‌های اعتراضی مردم ایران زمین را زیر پای رژیم مطلقه فقهتی حاکم به لرزه درآورده‌اند.

۱۰- افزایش بیکاری همراه با افزایش نرخ تورم شاخص فلاکت در جامعه امروز نشان می‌دهد که در این شرایط «شاخص فلاکت» در جامعه ایران به اندازه‌ای بالا رفته است که یک «شکاف ۳۶۰ درصدی بین دهک اول و دهک دهم» در جامعه بزرگ ایران ایجاد شده است و باعث گردیده که فاصله غنی و فقیر در جامعه ایران به مرز انفجاری برسد. طبیعی است که «چنین شکافی در

جامعه ایران به قیمت فرسوده شدن کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی و روی آوردن آنها به مشاغل دوم و سوم و ترک تحصیل فرزندان آنها و سوء تغذیه و حذف هزینه‌های درمانی و بهداشتی و به دنبال آن افزایش بیماری‌های جسمی و روحی در بین آنها شده است». عنایت داشته باشیم که طبق اعلام مرکز پژوهش‌های اتاق‌های بازرگانی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «شاخص فلاکت در عرض ۵ سال گذشته ۲/۵ برابر شده است».

۱۱ - جلسات پشت پرده شورایی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در خصوص تصمیم‌گیری توسط نمایندگان منتخب تشکل‌های دست‌ساز حکومتی «در خصوص تعیین مهندسی شده دست‌مزد کارگران در سال ۱۴۰۲ مدتی است که در حال انجام می‌باشد». بنابراین در خصوص تعیین حداقل دست‌مزد ۱۴۰۲ باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً حتی اگر دولت پادگانی رئیسی و شورایی کار دست‌ساز حکومتی بخواهند به جای نرخ سبد هزینه معیشت کارگران، خط فقر امروز جامعه ایران را (که طبق آمارهای رسمی مهندسی شده خود رژیم «که نصف هزینه واقعی می‌باشد» در این شرایط ۱۴ میلیون هفتصد هزار تومان می‌باشد) مبنای تعیین حداقل دست‌مزد ۱۴۰۲ قرار بدهند، با توجه به اینکه حداقل دست‌مزد ماهانه در سال ۱۴۰۱ با ۵۷/۴ درصد افزایش نسبت به دست‌مزد سال ۱۴۰۰ ماهانه مبلغ ۴۱۷۹۷۵۰۰ ریال (کمتر از یک سوم خط فقر فعلی) می‌باشد، تنها با افزایش سیصد درصدی این حقوق پایه است که خانواده‌های کارگری می‌توانند به خط فقر رسمی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نزدیک بشوند و از فقر مطلق نجات پیدا کنند.

ثانیاً طبق آمارهای رسمی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، در سال جاری بخصوص از اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ با حذف ارزش ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی رئیسی، «قیمت مواد خوراکی از ۸۰ تا ۳۰۰ درصد

افزایش داشته است» به طوری که الان «قیمت یک تخم مرغ ۴۰۰۰ تومان و قیمت یک کیلو گوشت مرغ ۶۰ هزار تومان و قیمت یک کیلو گوشت قرمز ۳۰۰۰۰۰ تومان و قیمت یک قرص نان ۵۰۰۰ تومان می‌باشد».

ثالثاً در ماده ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم و تبصره‌های مربوطه، «شورای عالی کار موظف شده است که همه ساله میزان حداقل دست‌مزد را با توجه به میزان تورم به نحوی که هزینه یک خانوار کارگری تأمین بشود، تعیین کنند. بر طبق این ماده و تبصره آن حداقل مزدی که شورایی کار تصویب می‌کند، مشمول تمام کارگران مستقل از اینکه در کدام نقطه از کشور و در چه بخش کار می‌کنند، می‌شوند و به هیچ کارگری مزد کمتر از حداقل نباید پرداخت شود». آنچه مفاد این ماده قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی به وضوح روشن می‌سازد اینکه «حداقل دست‌مزد کارگران باید هزینه یک خانوار کارگری را تأمین نماید» معنای دیگر این حرف آن است که حتی اگر آمارهای رسمی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را در این شرایط قبول داشته باشیم، «حداقل دست‌مزد کارگران در سال ۱۴۰۲ نباید از خط فقر اعلام شده ۱۴ میلیون ۷۰۰ هزار تومان کمتر باشد».

یادآوری می‌کنیم که در رابطه با وضعیت سبد هزینه معیشتی خانوار کارگری است که وزارت کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم اعلام کرد، «طی یک دهه اخیر مصرف گوشت و برنج در میان خانواده‌های کارگری به طور میانگین نصف شده است و مصرف لبنیات هم به شکل محسوسی کاهش یافته است».

رابعاً عنایت داشته باشیم که «سرمایه‌داری در کشور ایران یک سرمایه‌داری نامتعارف نفتی و رانتی و غارت‌گری است که با روکش فقهی هیچ نظم و قانونی نمی‌پذیرد».

خامساً طبق اعلام خبرگزاری تسنیم «بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران زیر خط مرگ هستند» که معنای دیگر این حرف آن است که «بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران از خط فقر عبور کرده‌اند و به زیر خط مرگ رسیده‌اند و از

نان بخور و نمیر هم محروم هستند.»

ساده‌ساز دولت پادگانی رئیسی از اردیبهشت ۱۴۰۱ همراه با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی به دنبال آزادسازی کامل اقتصاد می‌باشد، در نتیجه با توجه به رکود تورمی حاکم بر اقتصاد کشور برنامه آزادسازی قیمت‌ها (از جمله حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی رئیسی، در سال جاری) این امر باعث گردیده است که «نرخ کالاها و خدمات همگانی به صورت اگراندیسمان شده رشد کند». ماحصل آن اینکه «بار بحران و فقر افزایش یافته موجود در کشور بر بیش از ۶۶ میلیون نفر (از جمله ۸۰ درصد کارگران ایران که به گفته خبرگزاری تسنیم زیر خط مرگ هستند) تحمیل شده است.»

سابقاً بسیاری از کارگران ساختمانی و کشاورزی و کارگاه‌های زیر ده نفر و کارگران مناطق آزاد مشمول قانون کار و حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نمی‌شوند که خود این موضوع حتی مخالف تبصره بند ۴۱ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد؛ که فوقاً در این رابطه صحبت کرده‌ایم.

ثامناً اگر بخواهیم بر پایه تورم اعلام شده خود رژیم مطلقه فقاهتی در خصوص مقایسه با دستمزد کارگران با سال قبل بپردازیم، باید توجه داشته باشیم که «گرچه تورم مهندسی اعلام شده توسط مرکز آمار به صورت نقطه به نقطه ۵۵ درصد می‌باشد» ولی باید توجه داشته باشیم که طبق همین آمار (مرکز آمار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) «تورم نقطه به نقطه در بخش مواد غذایی اساسی، نسبت به سال گذشته بیش از ۹۰ درصد می‌باشد.»

تاسعاً طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «۱۴ میلیون کارگر شاغل در بخش‌های اقتصادی دولتی و خصوصی و عمومی وجود دارند که تابع قانون کار می‌باشند». لذا می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «۱۴ میلیون خانواده ایرانی، زندگی آنها وابسته به مصوبه شورای عالی

کار دست‌ساز رژیم مطلقه فقاهتی در تعیین حداقل دستمزد کارگران می‌باشد، بنابراین «اگر میانگین هر خانواده کارگری مشمول قانون کار ۳ نفر هم محاسبه نمایم، جمعیت ایرانی که زندگی آنها در پیوند با حداقل دستمزد شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم گره خورده است بیش از ۴۲ میلیون نفر می‌باشد.»

۱۲ - در این شرایط علیرغم تلاش رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از شانگهای تا برجام به علت «بن‌بست‌های دیپلماتیک بین‌المللی و منطقه‌ای شرایطی برای جوشان‌تر شدن و انفجاری شدن هر لحظه انبار مستعد انفجاری مردم ایران فراهم‌تر گردیده است» وضعیتی که بر سه پایه:

الف - «تشدید نارضایتی فراگیر و همگانی مردم ایران همراه با خشم و خروشان آن‌ها می‌باشد، آنچنانکه در طول چهار ماه گذشته، در جریان ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شاهد هستیم.»

ب - «ایجاد شکاف عمیق در داخل حاکمیت و عدم انسجام درونی حکومت و به بن‌رسیدن پروژه یکدست کردن قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای، همراه با ناکارآمدی و فساد ساختاری چند لایه‌ای حاکمیت.»

ج - «بن‌بست در انکشاف روابط رژیم مطلقه فقاهتی با جهان سرمایه‌داری به خصوص از بعد از مشارکت نظامی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در جنگ روسیه با اوکراین، به نفع روسیه و حمایت علنی خامنه‌ای از روسیه در این جنگ.»

۱۳ - پایان سخن اینکه، بالاخره و بالاخره، «پاسخ به سؤال کلیدی خودمان» که در این شرایط قابل طرح است (اینکه «آیا در وضعیت از هم گسیخته و در حال فروپاشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعلی کشور، جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران استعداد خودش را در رهائی از وضعیت فعلی به نمایش می‌گذارد یا در انطباق با آن؟») «قبل از اینکه زمان و آینده آن را مشخص سازد، امروز به خود مخاطب واگذار می‌کنیم.»

پایان

در چهل و چهارمین سالگرد انقلاب ۵۷ «پارادوکس‌ها یا تناقض‌های انقلاب ۵۷ کدامند؟»

انقلاب ۵۷ مردم ایران اصلاً یک انقلاب «خسونت‌گرا» نبود. انقلاب ۵۷ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «توده‌ای‌ترین انقلاب کلاسیک بشر بود» که «با کمترین خسونت از سوی مردم و بیشترین خسونت از سوی حکومت» شکل گرفت. انقلاب ۵۷ مردم ایران «آخرین انقلاب کلاسیک قرن بیستم و آخرین انقلاب کلاسیک جهان می‌باشد». (یادآوری می‌کنیم که منظور از «انقلاب در شکل کلاسیک» اشاره به آن دسته از انقلاب‌های تکوین یافته از پائین می‌باشد که توسط «رهبری برون» از جنبش‌های دینامیک، هدایت و راهبری و رهبری شده است» مثل انقلاب ۵۷ و «رهبری خمینی که از بیرون از جنبش ضد استبدادی ۵۷ بر آن جنبش اضافه شد»؛ و یا انقلاب اکتبر روسیه و رهبری لنین و همچنین انقلاب چین و رهبری مائو و غیره، البته به همین دلیل است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان، معتقد به تکرار شکل کلاسیک انقلاب در جامعه بزرگ ایران تحت رهبری برون از جنبش‌های دینامیک چه به صورت رهبری فردی و چه به صورت رهبری احزاب استاتیک سیاسی تکوین یافته از بالا نبوده و نیست»، باور پیوسته و علی‌الدوام ما «تنها به انقلاب دینامیک با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین، آن هم فقط و فقط در چارچوب جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج‌نشین از راست تا چپ چپ سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد».

پر پیدا است که در رویکرد ما، این چنین «انقلاب غیر کلاسیک جنبشی» علاوه بر «مؤلفه تغییر دینامیک ساختاری سیاسی» بر مؤلفه‌های دیگر یعنی «تحول دینامیک ساختاری اجتماعی و تحول دینامیک ساختاری فرهنگی نیز استوار می‌باشد». به بیان دیگر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «انجام انقلاب سیاسی غیر کلاسیک دینامیک جنبشی» در گرو تحقق «انجام تحول دینامیک ساختاری اجتماعی و فرهنگی» در جامعه

بزرگ ایران می‌باشد. انقلاب ۵۷ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «یک ضرورت عظیم تاریخی» بود که به سان گدازه‌های آتشفشان از ژرفای جامعه بزرگ ایران پس از ۵۷ سال استبداد تحمیلی (از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۲ بهمن ۵۷) توسط «دو کودتای امپریالیستی (سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلستان، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امپریالیسم آمریکا) خارج گردید». انقلاب ۵۷ جنبش فراگیر انقلابی توده‌های جامعه بزرگ ایران «برای رهائی از استبداد هولناک داخلی و سلطه امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا» بود. انقلاب ۵۷ جنبش خودجوش و خودسازمانده انقلابی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبدی بود که به قول مصدق (پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ در بیدادگاه شاه) «حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی و آزادی» میلیون‌ها نفر ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت بزرگ را به چالش کشیده بود». انقلاب ۵۷ جنبش دینامیک تکوین یافته از پائین، انقلابی توده‌های مردم ایران «بر علیه عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان بود» که به قول مصدق (پس از کودتای ۲۸ مرداد در بیدادگاه

شاه) با سلطه و نفوذ سیاسی و اقتصادی از کانال رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، ۵۷ سال (از کودتای سوم ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلستان تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امپریالیسم آمریکا و تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) منابع و سرمایه‌های ملت ایران را غارت کردند. انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران بود که به قول مصدق (در بیدادگاه شاه، به دنبال «گسستن زنجیره‌های بندگی و بردگی حاکم» بر خود بودند «که ناکام ماندند». انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران، در راستای «بازتولید انقلاب مشروطیت شکست خورده و دستیابی به آزادی و دموکراسی و مبارزه با نظم کهن مبتنی بر اختناق و استبداد و سلطه ۵۷ ساله رژیم کودتائی پهلوی بود» که «شکست خوردند». انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران، برای به چالش کشیدن «انسداد سیاسی و نظم استبدادی» ۵۷ ساله حاکم بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بود که به قول مصدق (در مجلس چهاردهم) «اگر بر فرض، موافقت هم بکنیم که رژیم پهلوی به مملکت ما خدمت کرده، در مقابل آزادی که این رژیم از مردم ایران گرفته، چه کاری برای مردم ایران کرده است؟!» انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران، بر علیه رژیم مستبد و کودتائی پهلوی در شرایطی بود که «هیچ آلترناتیوی جز رفتن شاه و سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود نداشت». انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران «در آن شرایط تاریخی بود که تنهاگفتمان حاکم بر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، گفتمان ضد استبدادی بود.»

انقلاب ۵۷ جنبش انقلابی توده‌های مردم ایران «در آن شرایط تاریخی بود که رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تمامی حرکت‌های اصلاح‌طلبانه مردم ایران و جریان‌های جامعه سیاسی ایران را سرکوب کرده بود و جز انقلاب برای اصلاح ساختاری نظم فرسوده حاکم راهی دیگر برای مردم ایران باقی نمانده بود.»

انقلاب ۵۷ توده‌های اعماق جامعه ایران، بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نشان داد که «انقلاب دینامیک تکوین یافته از پائین» در جامعه «می‌شود» نه اینکه «انقلاب می‌کنند» (هر چند که در «انقلاب‌های استاتیک» یا «انقلاب‌های مخملی» تزریق شده از بالا «انقلاب می‌کنند» نه اینکه «انقلاب می‌شود». انقلاب ۵۷ توده‌های اعماق جامعه ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نشان داد که «انقلاب دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پائین» (نه انقلاب استاتیک تزریق شده از بالا یا انقلاب مخملی و کودتا) زمانی در جامعه تکوین پیدا می‌کند که «تمامی گروه‌های اجتماعی به عنوان نیروی عامل جامعه وارد صحنه تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی جامعه بشوند» و تحت شرایط خاصی به «اراده جمعی» در راستای سرنگونی و تغییر حاکمیت می‌رسند. انقلاب ۵۷ توده‌های مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نشان داد که تنها معیار ورود جامعه به «موقعیت انقلابی» تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت می‌باشد. انقلاب ۵۷ توده‌های مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نشان داد که حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران، در «فاز تظاهرات خیابانی» زمانی با «فاز فراگیر و سراسری اعتصابی» اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) پیوند پیدا می‌کند که «حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی، در فاز خیابانی، وارد فرایند خشونت‌گرایی یا قهر و آنتاگونیسم نشده باشند». انقلاب ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نشان داد که تنها و تنها توسط «جامعه مدنی جنبشی دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ) آن هم با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین است» که در جامعه ایران می‌توان «آینده انقلاب را گارانتی کرد و از انحراف و شکست و ناکامی

آن جلوگیری کرد» (بنابراین، هر گونه «انقلاب سیاسی» در غیبت «جامعه مدنی جنبشی دینامیک با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران محتوم و محکوم به شکست و ناکامی و انحراف خواهد بود).

انقلاب ۵۷ توده‌های مردم ایران نشان داد که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «دین و فرهنگ» (چه در شکل منفی دگماتیستی و ارتجاعی آن و چه در صورت مثبت تطبیقی و دموکراتیک آن) «در پیوند با هم مادیت و حرکت می‌کنند» آنچنانکه «موفقیت انقلاب سیاسی بدون تحول دینامیک (نه استاتیک) و تطبیقی ساختاری فرهنگی و دینی، امری غیر ممکن می‌باشد» آنچنانکه «بدون اصلاح تطبیقی دین و فرهنگ امکان دموکراتیزاسیون کردن جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، امری غیر ممکن می‌باشد.» انقلاب ۵۷ توده‌های مردم ایران نشان داد که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «از طریق انقلاب سیاسی، هرگز نمی‌توان به انقلاب اجتماعی و فرهنگی دست پیدا کرد». در صورتی که برعکس «از طریق انقلاب اجتماعی دینامیک و تحول ساختار فرهنگی دموکراتیزه شده، می‌توان به انقلاب سیاسی دینامیک دست پیدا کرد.» انقلاب ۵۷ توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نشان داد که «خشونت لجام‌گسیخته و فاشیستی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در ۴۴ سال گذشته از ذات انقلاب ۵۷ نشات نگرفته است» بلکه «ریشه در اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی دارد». انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که «سرنگونی سیاسی رژیم حاکم، آغاز یک انقلاب سیاسی می‌باشد نه پایان آن» زیرا انقلاب دینامیک (نه انقلاب استاتیک) عبارت است از «واژگون شدن نظم سیاسی - اجتماعی - فرهنگی حاکم و جایگزین شدن نظم جدید با حاکمیت و خودمدیریتی توده‌ها توسط استقرار نظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جدید». انقلاب

۵۷ مردم ایران نشان داد که «مردم ایران توسط جبهه عظیم جنبشی دینامیک ضد استبدادی» توانستند در حداقل زمان ممکن «دو هژمونی نظامی و سیاسی» رژیم کودتائی و مستبد پهلوی را به چالش بکشند. انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که «در عصر ظلمت سیاسی و حاکمیت‌گفتمان اختناق و استبداد و انسداد سیاسی، تنها با انقلاب دینامیک سیاسی - اجتماعی است» که توده‌های مردم ایران می‌توانند به عنوان تنها «نیروی عامل اجتماعی وارد صحنه تاریخ بشوند.»

انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که «بدون نهادینه کردن قدرت در پائینی‌های جامعه، هرگز نمی‌توان به مهار و کنترل قدرت در بالا دست پیدا کرد». انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که «تنها با ایدئولوژی تطبیقی دموکراتیزه شده‌ائی که معطوف به کنش اجتماعی بشود، می‌توان به عنوان موتور کوچک، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران را به عنوان موتور بزرگ به حرکت درآورد» نه با چریک‌گرایی و ارتش خلقی و احزاب سیاسی استاتیک تکوین یافته از بالا. انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که برعکس انقلاب‌های کلاسیک گذشته جهان، در انقلاب کلاسیک ۵۷ انقلاب به معنی برانداختن یک نظام سیاسی به شکل قهرآمیز به وسیله خیزش میلیونی مردم یا به وسیله قیام مسلحانه و یا تلفیق آنها نبوده است». چراکه در انقلاب ۵۷ «هر چند خشونت و سرکوب و قهر در شکل لجام‌گسیخته و فاشیستی از طرف رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به صورت فراگیر و گسترده برکنش‌گران انقلاب تحمیل شد و هر چند جریان‌های چریک‌گرای جامعه سیاسی ایران (اعم از مارکسیستی و مذهبی و غیره) تلاش کردند که از پائین خشونت‌گرایی و قهر را به جبهه ضد استبدادی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران تزریق بکنند، اما این انقلاب از پائین با کمترین خشونت از سوی مردم ایران شکل گرفت»؛ و لذا به همین دلیل هم بود که «این انقلاب بدل به توده‌ای‌ترین انقلاب قرن بیستم

شد». چراکه «کاهش هزینه سرانه مشارکت» در این انقلاب (توسط رویکرد «خشونت پرهیزی» کنش‌گران) شرایط برای حضور گسترده مردم ایران را فراهم کرد. اضافه کنیم که پایه پتانسیل عظیم هر انقلابی «قدرت مردم و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است»؛ بنابراین «هر چه دامنه مشارکت مردم بیشتر بشود، شرایط برای کاهش هزینه سرانه مشارکت در مبارزه فراهم می‌گردد». آنچنانکه «در چارچوب دیالکتیک انقلاب دینامیک (نه انقلاب استاتیک) همین کاهش هزینه سرانه مشارکت، در نوبت دیگر خود باعث گسترش دامنه توده‌ای انقلاب نیز می‌گردد»؛ که البته حاصل نهائی آن «خشونت پرهیزی» کنش‌گران در انقلاب و مبارزه می‌باشد. انقلاب ۵۷ مردم ایران با اینکه ۴۴ سال از انجام آن می‌گذرد هرگز نباید «موضوعی تاریخی کنیم» چراکه هرچند «انقلاب ۵۷ توسط موج‌سواری خمینی و حواریونش و تزریق گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه و اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی شکست خورد» ولی «دینامیسم جنبشی تکوین یافته آن انقلاب همچنان موضوعی به روز است» که جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در این شرایط در راستای «تحول دینامیک ساختاری سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، آن هم به صورت جنبشی دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) نیازمند به بازشناسی انقلاب ۵۷ می‌باشند» تا بتوانند، در این شرایط «به جایگاه حساس رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین» در بستر انقلاب غیر کلاسیک جنبشی دینامیک پی ببرند.

یادمان باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته پسا انقلاب ۵۷ (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا

جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که بزرگ‌ترین عامل شکست و ناکامی و انحراف انقلاب ۵۷ مردم ایران «موج‌سواری خمینی و حواریونش از بالا در خلاء رهبری درون‌زای دینامیک جنبشی ضد استبدادی بود». بی‌شک اگر جنبش فراگیر و گسترده و دینامیک ضد استبدادی (خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران در سال ۵۷ می‌توانستند «به صورت دینامیک به رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین هم دست پیدا کنند» هرگز و هرگز «شرایط برای موج‌سواری خمینی و حواریونش و تزریق گفتمان ارتجاعی و دگماتیستی ولایت فقیه خمینی بر انقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران فراهم نمی‌شد» و بالطبع انقلاب ۵۷ تحت رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین جنبشی، نمی‌توانست گرفتار ناکامی و شکست و انحراف بشود.»

باری، بدین ترتیب است که در اینجا باید داوری کنیم که هرچه خشونت از فردای انقلاب ۵۷ تا به امروز یعنی در طول ۴۴ سال گذشته در کشور ایران صورت گرفته است «مولود حاکمیت خمینی و حواریون او و مولود جوهر اسلام دگماتیستی و ارتجاعی فقهاتی حوزه‌های فقهی و مولود جوهر نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی می‌باشد، نه مولود انقلاب و حرکت مردم ایران». فراموش نکنیم که ۹۵ درصد احکام فقهی اسلام دگماتیست فقهاتی شیعه و سنی «صورت امضائی دارند (نه تأسیسی)» که با اندکی تغییر از قبائل عربستان قبل از اسلام وارد فقه شیعه و سنی شده است و همچنان در طول ۱۴ قرن گذشته بدون تغییر باقی مانده‌اند و طرفداران اسلام دگماتیست فقهاتی و ارتجاعی شیعه و سنی به دنبال آنند که در قرن بیست و یکم از این اسلام فقهاتی، لباسی بدوزند و به صورت دگماتیستی

(نه حتی انطباقی) بر تن جامعه مسلمانان امروز جهان بکنند.

انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که «این انقلاب غیر قابل پیش‌بینی‌ترین انقلاب‌های جهان بوده است» که حتی تحلیل‌گران جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا که بر تمامی اطلاعات داخل کشور ایران مسلط بودند و در فرماندهی نیروهای نظامی و سرکوبگر رژیم کودتائی پهلوی دستی گسترده و برتر داشتند، نتوانستند حتی ۹ ماه قبل از شکل‌گیری انقلاب بهمن ماه ۵۷ به این مهم آگاهی پیدا کنند. باری «شکست انقلاب ۵۷» مردم ایران نشان داد که در جامعه بزرگ ایران «استبداد دینی خطرناکتر از استبداد سیاسی می‌باشد». چراکه «در استبداد سیاسی (آنچنانکه هگل می‌گوید) مستبدین حاکم، به زور مردم را مطیع خود می‌کنند»؛ اما در «استبداد دینی (آنچنانکه در شیوه خمینی شاهد بودیم) مستبدین دینی، مردم را با اعتقاد دینی و مذهبی‌شان تسلیم خود می‌کنند». شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که بدون «اصلاح تطبیقی دین» (نه اصلاح انطباقی و نه اصلاح دگماتیستی و فقهی) «امکان تحول ساختاری فرهنگی و اجتماعی به صورت دینامیک تکوین یافته از پائین (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) وجود ندارد». شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که بدون تحول دینامیک ساختاری فرهنگی و بدون تحول دینامیک ساختاری اجتماعی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «هرگونه تحول ساختاری زودرس سیاسی از بالا محتمل و محکوم به شکست و ناکامی خواهد بود». شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران نشان داد که:

۱ - «خالی‌الذهن» بودن کنش‌گران جبهه ضد استبدادی جنبشی دینامیک نسبت به آینده انقلاب.

۲ - «خلاء رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین».

۳ - «موج‌سواری خمینی و حواریونش» بر این جبهه ضد

استبدادی (با شعارهای تک مؤلفه سلبی، مثل شعار «شاه باید برود» و یا شعار «همه با هم»).

۴ - «ضعف شرایط ذهنی کنش‌گران» (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و نظریه‌پردازی یا تئوری‌پردازی).

۵ - «عمده شدن شرایط عینی جامعه در برابر شرایط ذهنی» که بسترساز نهادینه شدن هیولای «رویگرد پوپولیستی خمینی» گردید، باید به عنوان عوامل اصلی شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران تعریف بکنیم.

شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران به ما نشان داد که حتی اگر جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده) مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و همچنین اگر اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی) به صورت فراگیر و سراسری و سازمان‌یافته و دینامیک تحت هژمونی طبقه کارگر و کارگران صنعت نفت ایران به میدان بیایند «ولی همه آنها فاقد رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین باشند» باز هم نه تنها این جامعه عظیم جنبشی دینامیک نمی‌توانند گره‌گشای انقلاب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه بزرگ ایران بشوند، بلکه برعکس «خود آنها بسترساز رهبری استاتیک و ارتجاعی بیرون از جنبش‌های دینامیک می‌شوند». شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران به ما نشان داد که «جایگاه خلاء گفتمانی در پروسه تکوین انقلاب، در راستای ناکامی و شکست آن انقلاب، آنقدر تعیین کننده می‌باشد» که می‌توان داوری کرد که «خلاء رهبری دینامیک درون‌زا در شکست و انحراف و ناکامی انقلاب نقشی تعیین کننده دارد». یادآوری می‌کنیم که آنچه که باعث گردید تا در پروسه تکوین انقلاب ۵۷ شرایط برای سلطه گفتمان ارتجاعی و دگماتیستی و استبدادساز ولایت فقیه خمینی فراهم بشود «خلاء گفتمان دموکراتیک و دموکراسی‌ساز و برابری‌طلب و مترقیانه در آن شرایط بود» بی‌تردید اگر در پروسه

تکوین انقلاب ۵۷ مردم ایران (توسط نظریه پردازان و تئوری پردازان و گفتمان سازان پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو مترقی) «شرایط برای حاکمیت گفتمان‌های دموکراتیک و عدالت‌محور و دموکراسی خواهانه بوجود می‌آمد، قطعاً خمینی و حواریونش در حاکمیت‌سازی گفتمان ارتجاعی و دگماتیست و استبدادساز ولایت فقیه شکست می‌خوردند» طبیعی است که «شکست خمینی و حواریونش در حاکم ساختن گفتمان ولایت فقیه بر انقلاب، می‌توانست حتی رهبری بلامنازع او بر جبهه ضد استبدادی هم به چالش بکشد.»

شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران به ما نشان داد که «خلاء بدیل و آلترناتیو ایجابی» (در پروسه تکوین انقلاب) «جهت جایگزین کردن نظام جدید بر نظام کهنه سرنگون شده» (در فرایند پسا سرنگونی نظم کهنه، از جمله عوامل دیگر شکست و ناکامی و انحراف انقلاب ۵۷ می‌باشد. چراکه «خلاء بدیل و آلترناتیوی ایجابی باعث می‌گردد که در شرایطی که کنش‌گران جنبش انقلابی، از ضعف شرایط ذهنی برخوردار می‌باشند» آن‌ها «آینده انقلاب را در آیین موج‌سواران آن انقلاب تعریف نکنند». در صورتی که آن انقلاب در پروسه تکوین خود دارای بدیل و آلترناتیو روشن برای آینده انقلاب باشد و در صورتی که توسط آگاهی‌یابی آن بدیل و آلترناتیو مترقی و انقلابی بتواند وارد وجدان و خودآگاهی کنش‌گران جنبش انقلابی بشود، در آن صورت کنش‌گران جنبش انقلابی «حتی جوهر رهبری موج‌سوار انقلاب را هم در آیین برنامه و آلترناتیو و بدیل مترقیانه خودشان تعریف می‌کنند نه برعکس، آینده نظام را در آیین رهبری». بر این مطلب بیافزائیم که یکی از زرنگی‌های خمینی در سال ۵۷ «کتمان کردن بدیل و آلترناتیو ولایت فقیه مورد نظرش از چشم و آگاهی کنش‌گران جنبش انقلابی بود» تا آنجا که لازم است توجه داشته باشیم که خمینی اگر چه (از اول تا بیستم بهمن ماه سال ۴۸ در ۱۳ جلسه در مسجد شیخ مرتضی انصاری نجف عراق) «نظریه

استبدادساز و دگماتیست و ارتجاعی ولایت فقیه خود را (شش سال بعد از جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ در سال ۴۸) مطرح کرده بود تا انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۵۷ (مدت ۱۰ سال بعد از طرح آن) نه در سخنرانی و نه در اعلامیه‌ها و نه در مصاحبه‌های خودش کوچکترین اشاره‌ای به نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش به عنوان بدیل و آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نکرد». چراکه او خوب می‌دانست «با طرح نظریه استبدادساز و دگماتیست و ارتجاعی ولایت فقیه به عنوان بدیل نظام سیاسی آینده (جهت جایگزینی نظام سیاسی پهلوی) این موضوع می‌توانست باعث شعله‌ور شدن نبرد گفتمان‌سازی و نقد گفتمان ولایت فقیه او، توسط روشنفکران و نظریه‌پردازان و آگاهان جامعه ایران بشود» که در تحلیل نهائی حاصل آن، به چالش کشیده شدن نظریه استبدادساز و دگماتیست و ارتجاعی ولایت فقیه خمینی می‌شد و در ادامه آن باعث پراکندگی در جبهه ضد استبدادی تحت هژمونی او و حواریونش می‌شد.»

یادمان باشد که تا ۲۲ بهمن ماه ۵۷ حتی یکی از روشنفکران و نظریه‌پردازان غیر مذهبی جامعه ایران (اعم از مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها و غیره) برای یکبار هم نظریه استبدادساز و ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه خمینی را مطالعه نکرده بودند تا چه رسد به اینکه «آن‌ها بر آن نقدی یا تحلیلی نوشته باشند». علی‌ایحال، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که «خلاء بدیل و آلترناتیو ایجابی در پروسه تکوین انقلاب ۵۷ بستر ساز آن گردید تا کنش‌گران جنبش انقلابی ۵۷ وارد تونل تاریکی بشوند که در پایان آن هرگز نوری پیدا نبود.»

باری، یکی از «پارادوکس‌ها یا تناقض‌های انقلاب ۵۷» این بود که از یکطرف «گفتمان‌سازی دموکراتیک مانع از رهبری موج‌سوارانه خمینی و حواریونش بر انقلاب می‌شد و از طرف دیگر رهبری موج‌سوارانه خمینی

و حواریونش بر انقلاب ۵۷ مانع از گفتمان‌سازی نظریه‌پردازان و گفتمان‌سازی می‌شد؛ که البته «همین پارادوکس باعث گردید تا خمینی با کتمان کردن نظریه ارتجاعی و دگماتیست و استبدادساز ولایت فقیه خودش، بتواند این پارادوکس را به سود خودش حل نماید». به باور ما، آنچه که می‌توانست در آن شرایط این پارادوکس را بر علیه خمینی و حواریونش حل کند، این بود که «نظریه‌پردازان و تئوری‌پردازان و گفتمان‌سازان مترقی آن زمان جامعه ایران می‌توانستند، با به نقد کشیدن نظریه ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه خمینی و طرح گفتمان مترقیانه دموکراسی خواهانه و برابری طلبانه به عنوان آلترناتیو و بدیل گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه خمینی شرایط برای به چالش کشیدن رهبری خمینی و حواریونش بر انقلاب ۵۷ را فراهم کنند». بی‌تردید، معنای دیگر این حرف آن است که «اگر پیشگامان و پیشاهنگان و نظریه‌پردازان و گفتمان‌سازان و روشنفکران آن روز جامعه ایران، جهت حل این پارادوکس و تناقض، به جای اینکه به صورت سلبی و ایجابی گفتمان ولایت فقیه خمینی را به چالش بکشند، در خلاء گفتمانی آن زمان، رهبری خمینی و حواریونش را به چالش می‌کشیدند (آن هم در خلاء رهبری درون‌زای دینامیک تکوین یافته از پائین) هرگز آن‌ها نمی‌توانستند، به حل این پارادوکس و تناقض در آن شرایط دست پیدا کنند». چراکه آنچنانکه بیژن جزنی هم در کتاب «تاریخ سی ساله» خودش می‌گوید، خمینی از ۱۵ خرداد ۳۲ رهبری خودش را (قبل از دستیابی به نظریه استبدادساز ولایت فقیه) بر جنبش ضد مشروطیت، مشروعه‌خواهان حوزه‌های فقه‌ای در آن زمان تثبیت کرده بود. عنایت داشته باشیم که ریشه تاریخی «موج‌سوران انقلاب ۵۷» باز می‌گردد، به همان «جنبش مشروطه‌ستیزان، یا مشروعه‌خواهان ۱۵ خرداد ۴۲ تحت هژمونی خمینی و حواریونش»؛ بنابراین، هرگز و هرگز در سال ۵۷ روشنفکران و پیشگامان و

نظریه‌پردازان نمی‌توانستند رهبری بلامنازع خمینی و حواریونش بر انقلاب ۵۷ به چالش بکشند تا توسط آن بتوانند، به حل این پارادوکس دست پیدا کنند. اضافه کنیم که «تمامی روشنفکران و نظریه‌پردازان و گفتمان‌سازان پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو در سال ۵۷ با آگاهی که به جایگاه فکری و پایگاه اجتماعی و مبارزاتی خمینی از سال ۴۲ داشتند، می‌دانستند که در تحلیل نهائی جوهر رویکرد خمینی در آینده، صورت ارتجاعی و دگماتیستی دارد» یکی دیگر از «پارادوکس‌ها یا تناقض‌های انقلاب ۵۷» این بود که «از یک طرف مردم ایران در سال ۵۷ برای مبارزه با استبداد و سرنگون کردن رژیم مستبد پهلوی به پا خاستند، اما از طرف دیگر، همین مردم، در فرایند پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ (در سال‌های ۵۸ و ۵۹) با دستان خودشان، استبدادی خشن‌تر و تاریک‌تر از استبداد شاه و رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بر پا کردند». در رابطه با حل این پارادوکس یا تناقض باید بگوئیم که: اولاً بین استبداد رژیم کودتائی و مستبد پهلوی با استبداد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تفاوت بسیار می‌باشد. چراکه استبداد پهلوی یک «استبداد تک مؤلفه‌ای سیاسی بود» که در چارچوب آن رژیم کودتائی و مستبد پهلوی «تمامی آزادی‌های سیاسی مردم ایران را (اعم از آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، آزادی تشکیلات مستقل صنفی و مدنی و سیاسی و غیره) را به چالش کشیده بود»؛ اما «استبداد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم استبداد سه مؤلفه‌ای است که (شامل استبداد دینی، استبداد مدنی و اجتماعی، استبداد سیاسی می‌شود که) در پروسه تکوین رژیم توتالیتریسم مطلقه فقه‌ای حاکم (بر پایه ساختار سه مؤلفه‌ای استبداد حاکم) «استبداد دینی نسبت به دو مؤلفه دیگر استبداد مدنی و استبداد سیاسی اولویت دارد». ثانیاً در مقایسه بین جوهر استبداد دینی با استبداد

سیاسی و استبداد مدنی و اجتماعی «استبداد دینی از استبداد سیاسی خطرناکتر است». (زیرا در استبداد سیاسی صرف مثل رژیم پهلوی، مستبدین حاکم به زور مردم را مطیع خود می‌سازند اما در استبداد دینی مردم با اعتقاد تسلیم مستبدین می‌شوند)؛ و ها کذا، به همین دلیل است که ما بر این باوریم که در ساختار سه مؤلفه‌ای استبداد در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «استبداد دینی، نقش محوری دارد». لذا، بدین ترتیب بود که خمینی و حواریونش از فردای انقلاب بهمن ماه ۵۷ (در راستای نهادینه کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر پایه محور استبداد دینی) آن‌ها «این استبداد دینی را در چارچوب اسلام دگماتیسم فقهاتی و نظریه ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه در جامعه ایران نهادینه کردند». فراموش نکنیم که (آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم) «مبانی اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی تبعدگرائی، تکلیف‌محوری، تقلیدگرائی می‌باشد». در نتیجه همین سه محور باعث گردید که خمینی و حواریونش در سال ۵۸ در راستای نهادینه کردن استبداد دینی بتوانند در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی به این مهم دست پیدا کنند؛ و از بعد از نهادینه کردن استبداد دینی بود که خمینی و حواریونش توانستند «استبداد مدنی» و «استبداد سیاسی» در جامعه ایران نهادینه بکنند؛ و ها کذا، از اینجا بود که «پارادوکس دوم در جریان انقلاب ۵۷ مردم ایران شکل گرفت و مردم ایران با انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم مستبد و کودتائی پهلوی ابتدا از چاله استبداد سیاسی رژیم پهلوی رهایی پیدا کردند، اما از فردای آن به چاه هولناک استبداد سه مؤلفه‌ای دینی و مدنی و سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم افتادند». لذا، بدین ترتیب است که در حل این پارادوکس انقلاب ۵۷ باید بگوئیم که «بی هیچ تردیدی برخاستن مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی اقدام توده‌ای بر حقی بوده است» اما «گردن نهادن همان مردم به استبدادی هولناک‌تر از استبداد گذشته»

(در سال ۵۸ در راستای تکوین استبداد سه مؤلفه‌ای دینی و مدنی و سیاسی) «به خاطر ضعف شرایط ذهنی آنها» (عدم آگاهی به جوهر استبدادساز ولایت فقیه و اسلام دگماتیست فقهاتی و ماهیت واقعی خمینی و حواریونش) بود. عنایت داشته باشیم که این ضعف شرایط ذهنی در سال‌های ۵۷ - ۵۸ فقط شامل مردم ایران نمی‌شد بلکه «تمامی روشنفکران و طرفداران رویکرد پیشاهنگی تحزب‌گرا و چریک‌گرا و ارتش خلقی اعم از مارکسیست‌ها و مذهبیون و ملیون و غیره (به دلیل همین ضعف شرایط ذهنی) هم گرفتار این تله خمینی شدند و آنچنان این همه شمولی در آن سال‌ها بازار گرمی پیدا کرده بود که جریان‌های سیاسی و افراد روشنفکر و نظریه‌پردازان برای تئوریزه کردن صوری رویکرد استبدادطلبی هولناک خمینی به یک امر ضد امپریالیستی و مترقیانه از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

باری، فونکسیون و کارکرد و سنتز این پارادوکس (سال‌های ۵۷ و ۵۸) باعث گردید که جامعه سیاسی و مردم ایران که در سال ۵۷ علیه استبداد سیاسی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به پا خاسته بودند و «آزادی و رهایی و دموکراسی می‌خواستند» یعنی همان مردمی که هفتاد سال پیش از آن برای دست یافتن به آزادی، شیخ فضل الله نوری (نماد اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی حوزه‌های فقهی) را در میدان توپخانه به بالای دار فرستاده بودند، در سال ۵۷ عکس خمینی نماد همان اسلام دگماتیست فقهاتی شیخ فضل الله نوری را در ماه می جستند «در سال ۵۸ در چارچوب همان عکس در ماه قرار گرفته، هیولای استبداد مطلقه فقهاتی را با رأی خود در قانون اساسی نهادینه حقوقی و سیاسی کردند. پارادوکس و تناقض دیگر انقلاب ۵۷ اینکه «انقلاب ۵۷ توسط همین رهبری بلامنازع سال ۵۷ که توانست انقلاب ۵۷ مردم ایران را به سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بکشاند، همزمان با پروسه سرنگونی رژیم قبل، در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه

خودش، شکست همین انقلاب ضد استبدادی را هدایت و رهبری کرد» تا آنجا که باعث گردید تا این انقلاب در سال ۵۸ مرده به دنیا بیاید. در رابطه با این پارادوکس انقلاب ۵۷ هم باید بگوئیم که در پروسه تکوین هر انقلابی (اعم از انقلاب‌های کلاسیک و غیر کلاسیک و حتی مخملی) «رهبری تنها یکی از مؤلفه‌های پروسه تکوین انقلاب می‌باشد، نه همه آنها» البته آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم «در کنار مؤلفه رهبری، مؤلفه‌های گفتمان و مانیفست و برنامه و استراتژی و حتی تاکتیک انقلاب هم دارای اهمیت کافی می‌باشند»؛ بنابراین، در خصوص رهبری بلامنازع خمینی در انقلاب ۵۷ هم لازم است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً خمینی، در خلاء رهبری دینامیک و دموکراتیک درون‌زای تکوین یافته از پائین بود که توانست رهبری بلامنازع خودش را بر جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران نهادینه بکند.

ثانیاً خمینی در «موقعیت ضعف شرایط ذهنی کنش‌گران (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و تئوری‌پردازی و گفتمان‌سازی و خالی‌الذهن بودن) کنش‌گران بود که توانست هژمونی خودش را بر جبهه ضد استبدادی مردم ایران تثبیت نماید.»

ثالثاً خمینی «قبل از انقلاب ۲۲ بهمن حتی برای یک بار نه در کلام و نه در نوشته و نه در مصاحبه‌ها و نه در مواضع دموکراسی و یا در چارچوب آن ترم آزادی را مطرح نکرده بود» و «اعلام نظام آلترناتیوی مورد نظرش (در مصاحبه با خبرنگاران در نوفل‌لوشاتو) بر مثال نظام فرانسه و آمریکا نه در چارچوب تعریف او از آزادی و دموکراسی بود، بلکه تنها برای خالی‌نبودن عریضه و جلب و جذب حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری و نیروهای لیبرال داخلی بود، آنچنانکه بعداً خود او در برابر سؤال بنی‌صدر از او که چرا در فرانسه اینچنین گفتمانی «گفت: خدعه کردم». علی‌ایحال، از نظر ما همیشه برای خمینی آزادی همان بوده است که شیخ فضل‌الله نوری مرادش با عبارت «کلمه

منحوس آزادی» از آن یاد می‌کرد.

رابعاً خمینی حتی در زمانیکه که در نوفل‌لوشاتو بود «در صحبت‌هایش پسوند اسلام برای توضیح چارچوب فکری‌اش، فراموش نمی‌کرد»؛ بنابراین، اشکال از روشنفکران و نظریه‌پردازان ایران بود که حتی یکبار نپرسیدند که این اسلام خمینی که ترجیح بند کلامش شده است «کدام اسلام است؟» پر واضح است که اگر همین یک سؤال برای خود مطرح می‌کردند و پاسخ می‌دادند، تمامی رشته‌های خمینی پنبه می‌شد.

باری، از اینجا است که در رابطه با حل پارادوکس فوق باید بگوئیم که خمینی از همان سال ۴۲ که جنبش ارتجاعی خودش را در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و روحانیون حواریونش در حوزه‌های فقهی و به عنوان مرجع تقلید همین حوزه‌های فقهی شروع کرد تا پایان عمرش همان رویکرد دگماتیستی و ارتجاعی تکلیف‌محور و تبعدگرا و تقلیدمحور داشته است و هرگز حتی در کتاب ولایت فقیه‌اش یکبار سخن از آزادی و دموکراسی برای مردم به میان نیاورده بود و تمامی نقد و انتقاد او به رژیم کودتائی پهلوی در چارچوب رویکرد زن‌ستیزانه و عدم مشارکت روحانیت در قدرت بود و تمام تلاشش در چارچوب تئوری ولایت فقیه در این بود که بتواند برای اولین بار در طول هزار سال گذشته عمر روحانیت حوزه‌های فقهی (از قرن چهارم آل‌بویه تا آن زمان) تحت هژمونی خودش، روحانیت را سوار بر قدرت سیاسی بکند و آنچنانکه بارها و بارها در کتاب «ولایت فقیه» خود تکرار و تاکید کرده است «هدفش هم از تکوین حکومت اسلام اجرای احکام فقهی بوده است نه چیزی بیشتر از آن»؛ و در تمام اندیشه‌هایش و من جمله کتاب «ولایت فقیه» حتی برای یکبار هم سخن از «حق تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان و یا قدرت سیاسی برای مردم مطرح نکرده است» و در همه جا خمینی از آغاز تا انجام با صدای بلند اعلام کرده بود که «قدرت سیاسی فقط و فقط حق روحانیت یا فقهای

حوزه‌های فقهی تحت هژمونی او می‌باشد نه چیزی بیشتر از آن». عنایت داشته باشیم که در طول هزار سال گذشته و به خصوص از مشروطیت تا کنون، هیچ فقیه حوزه‌های فقهی (حتی نائینی و ملای خراسانی) اعلام نکرده است که «قدرت سیاسی از آن مردم است و مردم حق دارند در قدرت سیاسی مشارکت داشته باشند». همه آنها بدون استثناء «قدرت سیاسی و حکومت را حق فقهای حوزه‌های فقهی می‌دانستند، البته با این تفاوت که بعضی از آنها (مثل نائینی و خراسانی و خوئی و غیره) معتقد بودند که اگر چه حکومت حق فقهای حوزه‌های فقهی می‌باشد، ولی روحانیت یا فقها می‌توانند این حق خود را به صورت عاریت به دیگران انتقال و تنفیذ نمایند» لذا در همین چارچوب بود که افرادی مانند فتحعلی شاه قاجار حکومت خودش را از دست روحانیت می‌گرفتند.

در رابطه با پارادوکس فوق باید بگوئیم که خمینی از آغاز تا انجام «هیچگاه یک آدم ضد استبدادی و آزادی‌خواه و دموکراسی طلب نبوده است» و «تضاد او با مصدق و ملیون و لیبرال‌ها هم در همین رابطه قابل تعریف می‌باشد» و باز در همین رابطه بود که «مصدق تا پایان عمرش هرگز و هرگز جنبش ۱۵ خرداد به رهبری خمینی را تأیید و حمایت نکرد» و همچنین به همین دلیل بود که «خمینی در سال ۵۹ (در جریان نقد جبهه ملی به لایحه قصاص خمینی) مصدق را کافر و جبهه ملی را مرتد اعلام کرد» و البته «تضاد خمینی با دربار پهلوی هم از آغاز تا انتها از موضع زن‌ستیزانه و مشارکت در قدرت بوده است نه از موضع نقد استبداد سیاسی رژیم پهلوی». یادمان باشد که «خمینی حتی برای یکبار هم در عمرش کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا را بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران محکوم نکرد». همان کودتائی که مراد خمینی، یعنی بروجردی، مرجع بلامنازع شیعیان در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در زمانیکه پس از کودتا، شاه فراری به

کشور برگشت، او (بروجردی) در تلگرافی که در حمایت از دربار و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برای شاه فراری باز گشته به ایران فرستاد گفت: «اسلام با تو از ایران رفت و شیعه با تو به ایران برگشت». به همین دلیل بود که «خمینی رهبر جنبش ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران در سال ۵۷ بالآخره و بالآخره خودش معمار هولناک‌ترین استبداد سه مؤلفه‌ای (دینی و مدنی و سیاسی) تاریخ ایران شد»؛ و یکی از ریشه‌های اصلی شکست انقلاب ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران را باید در چارچوب این پارادوکس تعریف و تبیین بکنیم.

باری نخستین درسی که تکوین و شکست انقلاب ۵۷ (در این شرایط تندپیچ هولناک ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) می‌تواند برای ما داشته باشد، اینکه «بدون تردید دو مشخصه بارز انقلاب ۵۷ مردم ایران عبارت بودند از:

الف - انقلاب ۵۷ خشونت‌پرهیز بود.

ب - انقلاب ۵۷ مردمی‌ترین انقلاب قرن بیستم بود.

به بیان دیگر دو مشخصه اصلی انقلاب ۵۷ که بستر ساز سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی شد عبارت است از: «خشونت‌پرهیزی» و «توده‌ای شدن دامنه جنبش ضد استبدادی». مسلماً آنچه‌آنکه در سرمقاله شماره ۱۶۳ نشر مستضعفین (تحت عنوان درآمدی بر فراز و فرود ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱) مطرح کردیم «دو عاملی که باعث روند نزولی و افولی سیر ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ شده است عبارتند از: اول - روند خشونت‌گرایی به جای خشونت‌پرهیزی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی می‌باشد. دوم - عدم گسترش دامنه جنبش ضد استبدادی ۱۴۰۱ به اعماق جامعه ایران و اردوگاه عظیم نیروی کار کشور (اعم از کارگری و کارمندی) است». مقایسه‌ای هرچند اجمالی (در عرصه آسیب‌شناسی) بین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با انقلاب ضد استبدادی ۵۷ این واقعیت را برای ما عریان می‌سازد که در جهت

درمان دردهای دو مؤلفه‌ای ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌توانیم از انقلاب ۵۷ مردم ایران درس‌آموزی نمائیم؛ و می‌توانیم داوری کنیم که «جامعه بزرگ ایران و من جمله اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) و اقشار میانی کشور ایران از آنچنان پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند، حتی در مبارزه سرنگون‌طلبانه خود (بر علیه رژیم حاکم و نیروهای سرکوبگر سازمان یافته و تا بن دندان مسلح آنها) با اینکه فاقد سازماندهی سراسری و هرگونه سلاحی می‌باشند، با مبارزه خشونت‌پرهیز و دموکراتیک و دینامیک خود آن رژیم را از پای درآورند»؛ و می‌توانند «دامنه توده‌ای جنبش عظیم ضد استبدادی خود را تا اعماق جامعه ایران و اردوگاه عظیم کار و زحمت کشور ایران (اعم از کارگری و کارمندی) گسترش بدهند». همچنین، کنش‌گران جنبش عظیم ضد استبدادی سال ۵۷ این درس را به کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌آموزند که «باید این فرهنگ چریک‌گرایی و ارتش خلقی از ذهن‌مان بیرون کنیم که گویا اگر کنش‌گران اسلحه در دست بگیرند، خیلی انقلابی می‌شوند و گویا اگر کنش‌گران جواب گلوله را با گلوله بدهند مؤثرتر از مبارزه دموکراتیک و دینامیک و خشونت‌پرهیز خیابانی و اعتصاب سراسری می‌باشد». همچنین کنش‌گران جنبش عظیم ضد استبدادی ۵۷ این درس بزرگ را به کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌آموزند که «در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، کنش‌گران بایستی توسط مبارزه دموکراتیک و دینامیک همراه با پرهیز از خشونت‌گرایی، نقطه ضعف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند». اضافه کنیم که ۴۴ سال عمر حاکمیت مطلقه فقهاتی نشان داده است که «نقطه ضعف اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ناتوانی در کسب حمایت توده‌های مردم ایران می‌باشد» بنابراین «با گسترش میدان مبارزه خیابانی و اعتصاب سراسری و جنبش نافرمانی مدنی، به

صورت دموکراتیک و دینامیک و خشونت‌پرهیز، توسط کنش‌گران جنبش ضد استبدادی، این‌ها می‌توانند، هرچه بیشتر دامنه این جنبش ضد استبدادی را به اعماق جامعه ایران بکشانند و می‌توانند، کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) را به صورت سراسری وارد جنبش ضد استبدادی بکنند و می‌توانند، بالاخره و بالاخره توازن قوا در عرصه میدانی را به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بدهند و می‌توانند، جامعه ایران را پس از ۴۴ سال وارد موقعیت انقلاب بکنند و می‌توانند شرایط برای ایجاد سازمان‌یابی سراسری گروه‌های مختلف کنش‌گران جنبش ضد استبدادی فراهم نمایند و می‌توانند شرایط برای تکوین جامعه مدنی جنبشی دینامیک و دموکراتیک با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین به صورت سراسری و گسترده فراهم نمایند و می‌توانند شرایط برای تکوین فراگیر و سراسری شوراهای دینامیک و دموکراتیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ فراهم نمایند». باری، از اینجا است که باید داوری کنیم که دوشخصه (خشونت‌پرهیزی و توده‌ای کردن دامنه حرکت کنش‌گران جنبش ضد استبدادی) کنش‌گران عظیم انقلاب ۵۷ مردم ایران «پیوند دیالکتیکی با هم دارند»؛ یعنی «آنچنانکه توسط خشونت‌پرهیزی و کاهش هزینه شرکت سرانه در مبارزه، بستر ساز گسترش دامنه توده‌ای جنبش ضد استبدادی می‌شود، خود گسترش دامنه توده‌ای جنبش ضد استبدادی باعث افزایش هزینه سرکوب برای حاکمیت می‌گردد و سرکوب توده‌های کنش‌گر خشونت‌پرهیز در چنین شرایطی حتی می‌تواند نیروهای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حاکم را دچار تزلزل و شکاف و ریزش فراگیر نماید». یادمان باشد که آنچه که باعث گردید تا ماشین

سرکوب رژیم کودتائی و مستبد پهلوی (در سرکوب کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) زمین‌گیر بشود «تاکتیک خشونت پرهیز کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران بود» که در زمستان ۵۷ با «گل گذاشتن در لوله تفنگ نیروهای مسلح» (به میدان آماده رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) و شعار: «برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟» نیروهای مسلح رژیم پهلوی را از درون متلاشی کردند. لازم به ذکر است که «شاه نگون بخت پهلوی که دستور داده بود تارتش تا بن دندان مسلح خود را برای هفته‌ها و ماه‌ها در مقابل کنش‌گران جنبش ضد استبدادی ۵۷ نگه دارند، رژیم پهلوی با تاکتیک خشونت پرهیز کنش‌گران جنبش ضد استبدادی در زمستان سال ۵۷ آچمز شد»؛ زیرا تاکتیک خشونت پرهیز کنش‌گران جنبش عظیم ضد استبدادی در سال ۵۷ مانند اسیدی بود که تمام تار و پود ساختار نیروهای مسلح رژیم را متلاشی کرد. نباید فراموش کنیم که در تحلیل نهائی «خاستگاه و پایگاه اجتماعی اکثریت بزرگی از نیروهای سرکوبگر حاکمیت همین توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشند». بر این مطلب بیافزائیم که «هر چه روند خشونت‌گرایی در پروسه مبارزه کنش‌گران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گسترش پیدا کند، این عمل می‌تواند نیروهای سرکوبگر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را متحد کند». عنایت داشته باشیم که «نقطه قوت جنبش‌های مردمی، درست در مقابل نقطه ضعف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار دارد»؛ زیرا همیشه و در همه جا نقطه قوت جنبش‌های اعتراضی مردمی «دامنه توده‌ای کنش‌گران جنبش‌های دینامیک می‌باشد» و بی‌شک آنچه که باعث می‌گردد تا نقطه قوت حرکت‌های اعتراضی مردم ایران در عرصه میدانی برجسته‌گردد، همان حرکت اعتراضی و اعتصابی و نافرمانی مدنی و خشونت پرهیز آن‌ها می‌باشد. به بیان دیگر «تنها با روش خشونت پرهیزی کنش‌گران است که می‌توانیم دامنه توده‌ای حرکت‌های

اعتراضی ضد استبدادی را گسترش بدهیم». ولی صد افسوس که «کنش‌گران مبارزه خیابانی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در طول چهارماه حیات این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتوانستند این اصل طلائی کنش‌گران ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران را در عمل پاسداری بکنند» در نتیجه همین امر باعث گردید که در طول چهارماه حیات ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ «خشونت‌گرایی (چه در شکل استاتیک تزریق شده از بالا توسط دستگاه‌های سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی و چه در شکل دینامیک خود کنش‌گران خیزشی متمیزه و بی‌هدف و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) به عنوان مهمترین عامل شکل‌گیری روند نزولی و افولی سیر ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ بشود»؛ و همین موضوع باعث گردید «تا با بالا رفتن هزینه مبارزه برای کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱، انسجام و دامنه حرکت توده‌ای کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی به چالش کشیده شود»؛ و باز همین موضوع باعث گردید «تا تظاهرات خیابانی کنش‌گران به مرور زمان با زد و خورد خونین همراه با کشتار بیش از ۵۰۰ نفر و زخمی شدن هزاران نفر و دستگیری بیش از ۲۰ هزار نفر از کنش‌گران همراه بشود»؛ که البته در نهایت، حاصلی جز گسست در ادامه تظاهرات و کاهش شمار شرکت‌کنندگان در این ابرحرکت اعتراضی به همراه نداشته است.

همچنین «درس دیگری» که کنش‌گران دیروز جنبش ضد استبدادی ۵۷ به کنش‌گران امروز ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱ می‌آموزند، اینکه «تنها و تنها توسط جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و با رهبری درون‌زای تکوین یافته از پائین) مطالباتی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه ایران و در رأس آنها اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) است که

می‌توان اکثریت عظیم مردم ایران را به عرصه میدانی ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کشانید؛ و می‌توان «شرایط برای اعتلای مبارزه اعتصابی کارگری و کارمندی به صورت سراسری در کنار مبارزه خیابانی کنش‌گران فراهم کرد». توجه داشته باشیم که در اینجا مبارزه اعتصابی، با توده‌ای کردن دامنه حرکت‌های اعتراضی کنش‌گران ضد استبدادی، صورت دیالکتیکی دارد، چراکه:

الف - جنبش اعتصابی، مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به محیط کار و کارگاه و کارخانه و اداره و زندگی کنش‌گران اعتصابی می‌کشد.

ب - مبارزه اعتصابی می‌تواند فشار سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از روی کنش‌گران تظاهرات خیابانی کم کند.

ج - مبارزه اعتصابی در تحلیل نهائی باعث می‌گردد که «در نظام اقتصادی و نظام اداری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اختلالاتی بوجود آورد که به نوبه خود این اختلالات می‌تواند باعث استیصال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود.»

یادآوری می‌کنیم که «مبارزه اعتصابی به صورت سراسری و گسترده در جامعه امروز ایران که گروه‌های مختلف اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) از تشکل سراسری محرومند، امری غیر ممکن می‌باشد». لذا، در چنین شرایطی «برای دستیابی به مبارزه اعتصابی فراگیر باید به صورت پروسه‌ای نه دفعی توسط حرکت‌های موجی با تکیه بر همین جنبش دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) گروه‌های مختلف اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) می‌توانند رویارویی‌های عریان‌تر و گسترده‌تر مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای ابر حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی فراهم نمایند.

«درس دیگری» که کنش‌گران دیروز جنبش ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌توانند از کنش‌گران دیروز جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بیاموزند، این است که «هرگز نباید جبهه رویارویی ضد استبدادی

استبدادی سال ۵۷ به کنش‌گران امروز ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌آموزند، اینکه «اصلی‌ترین اهرم فشاری که کنش‌گران جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ توانستند بر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی وارد کنند، اهرم مبارزه فراگیر و سراسری اعتصابی کارگری و کارمندی تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران بود؛ زیرا با «ورود سراسری مبارزه اعتصابی به عرصه مبارزه ضد استبدادی مردم ایران بود که باعث گردید تا توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر کند». در خصوص تکوین جنبش فراگیر اعتصابی در سال ۵۷ لازم است که توجه داشته باشیم که آن جنبش اعتصابی به صورت پروسه‌ای و مرحله‌ای شکل گرفت نه دفعی و بدون مقدمه. همچنین عنایت داشته باشیم که «جنبش اعتصابی سال ۵۷ بدون استثناء چه در شاخه کارگری و چه در شاخه کارمندی آن از حرکت مطالبه‌محور اقتصادی و صنفی شروع کردند و در ادامه آن بود که به فرایند سیاسی مبارزه اعتصابی از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ رسیدند؛ بنابراین از اینجا است که کنش‌گران ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ باید با درس آموزی از جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به این نکته کلیدی واقف بشوند که توسط اعتراضات مطالباتی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی (دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین) گروه‌های مختلف اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) می‌توانند رویارویی‌های عریان‌تر و گسترده‌تر مردم ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای ابر حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی فراهم نمایند.

«درس دیگری» که کنش‌گران امروز ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ می‌توانند از کنش‌گران دیروز جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بیاموزند، این است که «هرگز نباید جبهه رویارویی ضد استبدادی

با رژیم حاکم (آن هم در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد) صورت تک مؤلفه‌ای افقی آن هم در چارچوب یک جنبش فمینیستی داشته باشند». بلکه برعکس از آنجائیکه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برعکس استبداد شاه که شکل تک مؤلفه‌ای سیاسی داشت) صورت سه مؤلفه‌ای (استبداد دینی، استبداد مدنی، استبداد سیاسی) دارد، همین سه مؤلفه‌ای بودن جوهر استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث می‌گردد تا جبهه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی هرگز نتواند به صورت تک مؤلفه‌ای افقی یا عمودی شکل پیدا کند. نگاهی اجمالی به حرکت‌های جنبشی و خیزشی مردم ایران در سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) این واقعیت را برای ما آفتابی می‌سازد که «گروه‌های مختلف در حرکت‌های متعدد اعتراضی سه دهه گذشته دارای مطالبات مختلفی بوده‌اند» که در یک دسته‌بندی کلی می‌توانیم مطالبات آنها را به سه دسته بزرگ تقسیم کنیم که عبارتند از:

الف - مطالبات اجتماعی.

ب - مطالبات معیشتی و اقتصادی.

ج - مطالبات سیاسی.

در خصوص مطالبات اجتماعی از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک رژیم آپارتایدی تو در توئی است، همین امر باعث گردیده است که مطالبات اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه ایران در تحلیل نهائی در چارچوب مبارزه با این آپارتایدی تو در توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد. لذا، در همین رابطه است که «مبارزه در چارچوب مطالبات اجتماعی (در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) را باید یک حرکت اعتراضی ضد آپارتایدی تعریف بکنیم». برای مثال ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران «یک ابرحرکت اعتراضی ضد آپارتایدی می‌باشد» که در این ابرحرکت اعتراضی «تقریباً تمامی گروه‌های جامعه ایران که قربانی آپارتاید

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده‌اند (از جنبش زنان ایران که قربانی آپارتاید جنسیتی رژیم حاکم شده‌اند تا اقلیت‌های قومی که قربانی آپارتاید قومیتی رژیم مطلقه فقهاتی شده‌اند و تا اقلیت‌های مذهبی که قربانی آپارتاید اعتقادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده‌اند و غیره) حضور دارند». بدین خاطر برعکس جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران «در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ جبهه کنش‌گران صورت اجتماعی و ضد آپارتایدی پیدا کرده است» که در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بی‌بدیل می‌باشد، بی‌شک «آفتی که این گسترش جبهه افقی کنش‌گران ضد آپارتایدی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به همراه داشته است، خلاء جبهه عمودی یا کنش‌گران فراگیر و سراسری اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد که در مقایسه با جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ یک عقب‌نشینی و ضعف بزرگ می‌باشد»؛ زیرا مهمترین «خودویژگی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، پیوند تنگاتنگ جبهه عظیم افقی اجتماعی با جبهه عظیم عمودی اعتصابی نیروی کار جامعه بزرگ ایران بود». البته همین «حفره بین جبهه افقی و جبهه عمودی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ۱۴۰۱ یکی از دلایل اصلی سیر نزولی و افولی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد».

پایان